SOLIS

راهی به سوی آینده

طرحی برای یک نظم اجتماعی پایدار

System of Learning, Integrity & Sustainability

SOLIS

SOLIS — راهی به سوی آینده
نسخه‌ی کلاسیک · فارسی · اکتبر 2026

مجوز: CC BY-SA 4.0 (creativecommons.org/licenses/by-sa/4.0)، می‌توانی این اثر را کپی کنی، هم‌رسانی کنی، ترجمه کنی و دگرگون کنی، به شرط آن که «SOLIS — راهی به سوی آینده» را همراه با پیوند نام ببری و برگردان‌هایت را با همان مجوز هم‌رسانی کنی.

آن را آنلاین بخوان و به دیگران بسپار: xfuturex.netlify.app/fa

ویرایش بازنگری‌شده، که انسانی آن را طرح ریخته و نوشته و با کمک هوش مصنوعی بازنگری شده است. نویسنده هر واژه را سنجیده و مسئولیت آن را بر عهده دارد. این ترجمه از متن اصلی آلمانی با کمک هوش مصنوعی انجام شده و هنوز به دست فارسی‌زبانان بازبینی نشده است.

فهرست

چهارده فصل



01 **بنیاد** 6
بن‌بست نظم‌های جاافتاده 8
بشریت بر سر دوراهی 10
پنج بنیاد اخلاقی 13
هسته‌ی باریک و آزادی گسترده 16
روش و ساختار اثر 17

02 **جامعه و نظم قدرت** 20
حقوق بنیادین و سنجش میان آن‌ها 21
نظم قدرت: حلقه 23
حوزه‌ی عمومی، رسانه‌ها و مسئله‌ی حق تفسیر 33
نظم چگونه دگرگون می‌شود 37

03 **قانون و عدالت** 39
ساختار دوگانه‌ی اخلاق و قانون 40
قانونی که هر کس می‌فهمد 41
مرزهای انتقام 42
عدالت ترمیمی 43
دادرسی منصفانه و برابری در برابر قانون 44
داوری گشوده درباره‌ی بنیادها 45
کشمکش میان شهروندان 46
چه کسی داوری می‌کند 47
مرز اجبار 48

04 **امنیت، دفاع و صلح** 49
چه کسی شمشیر را در دست دارد 50
دستگاه قهر حلقه‌بسته 51
امنیت درونی بی‌دولت پلیسی 52
استثنایی که خود را پایان می‌دهد 53
دفاع بیرونی بی‌حمله 54
دفاع از زمین و دفاع غیرنظامی 56
صلح به‌عنوان کاری فعال 57

05 اقتصاد و منابع 58
مالکیت و منابع همگانی 59
تأمین پایه و امتیازهای ارزش 62
بنگاه‌ها، سرمایه و نوآوری 70
کار و سهم 73
عدالت توزیعی 76
تأمین دوران سالمندی 78
اقتصاد چرخشی و انرژی 81
همکاری اقتصادی جهانی 82

06 سیاره، بوم‌شناسی و احیا 85
مرزهای سیاره‌ای 86
احیا به جای حفظ صرف 87
چرخه‌ی بسته 88
حق جهان زنده 89
کشاورزی و تغذیه 90
انرژی و آینده‌ی دور 91

07 آموزش و دانش 93
آموزش به‌عنوان حق و بنیاد 94
یادگیری مادام‌العمر 96
دسترسی به دانش و شفافیت 98
آفرینندگی و اندیشه‌ی نقادانه 99
آموزش اخلاق 101
شبکه‌های جهانی دانش 103

08 سلامت و بهزیستی 105
مراقبت سلامت برای همه 106
پیشگیری به جای تعمیر 108
سلامت روان 109
سلامت اجتماعی و جمع 111
سامانه‌های دیجیتال سلامت 112
شبکه‌های جهانی سلامت 114
پیری و بدرود 115

09 فرهنگ و معنا 117
فرهنگ به‌عنوان میراثی زنده 118
هنر، موسیقی و ادبیات 119
معنویت و فلسفه 121
آیین‌ها و تجربه‌های جمعی 122
معنابخشی و کامیابی فردی 124
شادی، رندگی و شوخ‌طبعی 125
تبادل فرهنگی جهانی 126
آزادی فرهنگ و هویت پویا 127

10 فناوری، هوش مصنوعی و آینده 130
آینده‌پژوهی و برنامه‌ریزی سناریو 131

فناوری به‌عنوان ابزار 133
هوش مصنوعی و بشریت 134
منبع همگانی دیجیتال 136
فراانسان گرایی و آگاهی 138
پژوهش فضایی و اخلاق میان‌سیاره‌ای 140
مدیریت خطر و فاجعه 142
جایگاه بشریت در کیهان 143

II کودکان و خانواده‌ها 145
زایش و کودکی نخستین 146
آموزش و پرورش 148
ساختارهای خانوادگی 150
فضاهای امن و رشد عاطفی 152
جوانی، هویت و خودیابی 153

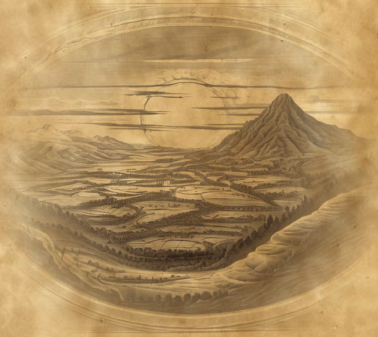
I2 اجرا و گذار 156
راه از وضع موجود به SOLIS 157
مرحله‌های دگرگونی 159
کنشگران، نقش‌ها و مقاومت‌ها 161
سرنوشت ثروت کهن 164
ارتباط و اقناع 166
گسترش و سازگاری بین‌المللی 168
راه را با چه می‌توان سنجید 169

I3 نظم جهانی: SOLIS در میان ملت‌ها 171
حلقه در سطح سیاره‌ای 172
ام سیاره‌ای که تنها با هم کامیاب می‌شود 173
عدالت جهانی 174
تعلق و کوچ 175
بقا در جهانی آمیخته 176
بشریتی یکپارچه، نه یکنواخت 177

I4 جمع‌بندی و چشم‌انداز 178
پنج بنیاد در یک نگاه 179
اجرا در یک نگاه 181
چرا SOLIS لازم است 184
چشم‌انداز بزرگ 186
فراخوان به بشریت 188
سخن پایانی 189

فصل

01



بنیاد

تصور کن روی فلاتی بلند ایستاده‌ای. پیش رویت سرزمینی پهناور گسترده است، و به هر سو راه‌هایی می‌روند که دیرزمانی است کوبیده شده‌اند: جاده‌ی پهن سرمایه‌داری، کوره‌راه سوسیالیسم، راه‌های پیچ‌درپیچ و موزاییکی دموکراسی، مسیرهای سنگلاخی که خودکامگی‌ها بر آن‌ها رژه می‌روند. هر یک از این راه‌ها جای پای نسل‌هایی کامل را بر خود دارد، هر یک تاریخ خود را دارد. و هر یک از آن‌ها، اگر دقیق بنگری، به همان دیوار می‌رسد.

ما این دیوار را حس می‌کنیم، حتی اگر نامش را نبریم. آن را در گزارش‌های اقلیمی‌ای حس می‌کنیم که پشت سر هم از راه می‌رسند، در جنگل‌های سوزان و دریاهای بیش از حد گرم. آن را در شکاف میان فقیر و ثروتمند می‌بینیم که با هر بحران بازتر می‌شود، و در نادیده‌شدگانی که در جهان کار دیگر جایی برایشان نیست. آن را در دموکراسی‌هایی تجربه می‌کنیم که می‌لرزند، و در خودکامگی‌هایی که نیرو می‌گیرند، چون اعتماد فرو ریخته است. و بویش را در مه دیجیتال اعلان‌های بی‌پایان حس می‌کنیم، در الگوریتم‌هایی که زمان ما را می‌بلعند، اندیشه‌های ما را هدایت می‌کنند و انسانیت ما را ریش‌ریش می‌کنند.

این کتاب کوششی است برای ترسیم راهی که به این دیوار ختم نشود. نامش SOLIS است، و نه برنامه‌ی یک حزب است، نه دین و نه دولت. طرح یک نظم اجتماعی است که در برابر شرایط این سده تاب می‌آورد: نظمی که حتی وقتی انسان‌هایش خطاپذیرند عادل می‌ماند، از بحران‌ها نیرومندتر بیرون می‌آید و می‌تواند خود را اصلاح

کند. پیش از آن که طرح آغاز شود، باید روشن باشد که چرا به آن نیاز است.

بن‌بست نظم‌های جاافتاده

بشریت در طول تاریخ خود چند طرح بزرگ برای نظم پدید آورده است، و هر یک از آن‌ها کاری واقعی انجام داده است.

سرمایه‌داری رفاه و نیروی نوآوری را به اندازه‌ای بی‌سابقه آزاد کرده است. در همان حال، بنیادهای طبیعی زندگی را غارت کرده و جامعه‌ها را از هم شکافته است. سوسیالیسم وعده‌ی برابری را جدی گرفته و در شکل واقعی‌اش آزادی و روح نوآوری را خفه کرده است. دموکراسی به مردم صدا داده است، و آن‌جا به مرز خود می‌رسد که از صداهای بسیار هیاهویی بی‌جهت برمی‌خیزد که سازوکارهای خوداصلاحی را ندارد. خودکامگی قاطعیت و نظم را به نمایش گذاشته است، به بهای کرامت و نیروی آفرینش، که بی‌آن‌ها هیچ جامعه‌ای زنده نمی‌ماند.

هیچ‌یک از این طرح‌ها صرفاً نادرست نیست. هر یک به مرزی درونی رسیده است که با منطق خودش نمی‌تواند از آن بگذرد. و این مرزها امروز از آن رو چنین تیز آشکار می‌شوند که شرایطی که آن نظم‌ها در آن پدید آمدند از بنیاد جابه‌جا شده است. چالش‌های بزرگ زمانه

دیگر ملی نیستند، دیگر از هم جدا نیستند و دیگر کند نیستند. دگرگونی اقلیم، تمرکز ثروت، زیر و رو شدن جهان به دست فناوری دیجیتال و فرسایش رابطه‌ای مشترک با حقیقت در هم تنیده‌اند. یکدیگر را تشدید می کنند و سریع تر از آن گسترش می‌یابند که نهادهای جاافتاده بتوانند از پس‌شان برآیند. نظمی که برای جهانی کندتر و جداافتاده‌تر ساخته شده است، دیگر نمی‌تواند جهانی به‌هم‌پیوسته و شتابان را با اطمینان هدایت کند. با چرخ‌دنده‌ای شکسته سروکار نداریم که بشود عوضش کرد. با ماشینی سروکار داریم که ساختارش دیگر با شرایط جور نیست.

SOLIS در این زمینه خود را ایدئولوژی دیگری نمی‌داند. پاسخی است به تحلیلی هشیارانه از آن‌چه کم است، و این پاسخ را می‌توان به چهار ضرورت بازگرداند.

نخست، به نظمی نیاز است که انسان، سیاره و فناوری را به توازن برساند، به جای آن که یکی را تابع دیگری کند: نه انسان را برتر از طبیعت، نه ماشین را برتر از انسان، نه اقتصاد را برتر از همه چیز. دوم، به نظمی نیاز است که سود کوتاه‌مدت را به بیشینه نرساند، بلکه رو به ماندگاری، تاب‌آوری و بهروزی مشترک داشته باشد. رشدی که بنیادهای امکان خودش را می‌بلعد پیشرفت نیست. سوم، به نظمی نیاز است که نوآوری را پرورش دهد بی‌آن که مرزهای اخلاقی‌اش را قربانی کند. چنین نظمی نیرومندترین ابزارهای زمانه را، از هوش مصنوعی تا مهندسی ژنتیک، در خدمت انسان می گذارد، به جای آن که انسان را به دست آن‌ها بسپارد. چهارم، به نظمی نیاز است که شایستگی و وجدان را به هم پیوند دهد، آن هم نه با اجبار، پول یا انباشت قدرت، بلکه با

معنا و جهت گیری مشترک. ژرف‌ترین دگرگونی‌های تاریخ هرگز صرفاً فنی نبوده‌اند، بلکه همواره جنبش‌هایی فرهنگی و اخلاقی نیز بوده‌اند.

این اعتراض دم دست است که چنین طرحی آرمان‌شهری است. اما این طرح بر فرض بشریتی بهتر استوار نیست. بر این بینش استوار است که ادامه دادن به همان شیوه‌ی پیشین است که در واقع نامحتمل است. در جهانی که سرنوشت بوم‌شناختی، فناورانه و ژئوپلیتیکی‌اش مشترک است، ادامه‌ی وضع موجود نه امن‌ترین، بلکه پرخطرترین همه‌ی امکان‌هاست. SOLIS بر عناصر استوار تجربه‌ی بشری بنا می‌شود، بر نیروی ابداع، ژرفای اخلاقی و توانایی اندیشیدن فراتر از آن‌چه بی‌واسطه از آنِ خود ماست، و آن‌ها را در نظمی کنار هم می‌نشاند که بار را بر دوش می کشد.

بشریت بر سر دوراهی

بشریت هرگز این‌همه قدرت بر سرنوشت خود نداشته است. می‌توانیم ژن‌ها را دگرگون کنیم، سیاره را ترک کنیم، جهان را به یک گفت‌وگوی یگانه بدل کنیم و منابع را به اندازه‌ای به کار ببریم یا نابود کنیم که چند دهه پیش تصورناپذیر بود. و هرگز این‌قدر به پرتگاه نزدیک نبوده‌ایم، زیرا آن‌چه از قدرت به دست آورده‌ایم، از خرد، هشیاری و حس همبستگی همراهش نپرورده‌ایم. این که نظم‌های جاافتاده به

مرزهای خود می‌رسند، از این رو تشخیصی انتزاعی نیست. در چند بحران هم‌زمان آشکار می‌شود که هر یک به‌تنهایی سنگین است و تنها در پیوند با یکدیگر تصویر واقعی را پدید می‌آورند.

بحران بوم‌شناختی بنیادی‌ترین است، چون به پیش‌شرط مادی هر جامعه‌ای مربوط می‌شود. شیوه‌ای از اقتصاد که منابع را سریع‌تر از آن مصرف می‌کند که نو شوند، و ثبات اقلیم را جهیزیه‌ای رایگان می‌پندارد، شرایط ادامه‌ی هستی خود را سست می‌کند. هیچ رفاهی و هیچ پیشرفتی را نمی‌توان بر سیاره‌ای بی‌ثبات‌شده به‌طور پایدار تضمین کرد. بحران اجتماعی در تمرکزی از دارایی و فرصت آشکار می‌شود که همبستگی جامعه‌ها را از درون تهی می‌کند. آن‌جا که شکاف میان مشارکت و طرد بیش از حد باز شود، وعده‌ی برابری در برابر قانون پایه‌ی تجربه‌پذیرش را از دست می‌دهد، و همراه با آن اعتمادی که هر نظمی را بر پا نگه می‌دارد. بحران فناورانه از گونه‌ای دیگر است، چون نه تنها ابزارها را، بلکه خود انسان را دگرگون می‌کند. سامانه‌های دیجیتال امروز تعیین می‌کنند مردم چه چیزی را درمی‌یابند، چگونه داوری می‌کنند و توجه خود را به کجا می‌دهند. آن‌جا که این سامانه‌ها تنها در خدمت بهره‌کشی از توجه باشند، هدایتی خاموش پدید می‌آید که از نظارت آگاهانه می‌گریزد.

بحران سیاسی از بحران‌های پیشین برمی‌آید. آن‌جا که نهادها دیگر از پس مسائل برنمی‌آیند، اعتماد رنگ می‌بازد. آن‌جا که اعتماد رنگ می‌بازد، پاسخ‌های ساده قدرت می‌گیرند که وضعیت‌های دشوار را حل نمی‌کنند، بلکه می‌پوشانند. دموکراسی‌های پایدار به لرزه می‌افتند،

الگوهای اقتدارگرا جاذبه پیدا می‌کنند، چون وعده‌ی توان عمل می‌دهند. و سرانجام بحران معنا کمتر از همه دیده می‌شود و با این همه از همه ژرف‌تر اثر می‌گذارد. نظمی که انسان را بیش از هر چیز به‌عنوان مصرف‌کننده، نیروی کار و نقطه‌ای در داده‌ها خطاب می‌کند، پرسشی را بی‌پاسخ می‌گذارد که نمی‌توان خاموشش کرد: این همه برای چیست. دیگر نمی‌دانیم چه چیزی بس است، چه چیزی خوب است و «ما» یعنی چه. مصرف جای معنا را می‌گیرد، سرگرمی جای رویارویی را، کارایی جای انسانیت را. بی‌پاسخ‌هایی استوار به پرسش معنا، تکیه‌گاه درونی‌ای فرو می‌پاشد که جامعه‌ها نیروی ایستادگی خود را از آن می‌گیرند.

این بحران‌ها را نمی‌توان جداجدا و پشت سر هم حل کرد، چون یکدیگر را مشروط می‌کنند. دقیقاً همین‌جا دلیل طرحی یکپارچه نهفته است: نظمی که بوم‌شناسی، اقتصاد، حقوق، آموزش، فرهنگ و فناوری را حوزه‌هایی جدا از هم بداند، در همان نقاط تماسی شکست می‌خورد که مسائل واقعی در آن‌ها نهفته‌اند. از این رو SOLIS از یک اصلاح منفرد آغاز نمی‌کند، بلکه از پیوند میان همه.

پنج بنیاد اخلاقی

هر نظم ماندگاری به بنیادی نیاز دارد که ژرف‌تر از قوانین، فناوری و نهادهایش باشد، زیرا این‌ها دگرگون می‌شوند، در حالی که بنیاد باید بار را نگه دارد. این بنیاد نه از بتن است، نه از پول و نه از قدرت، بلکه از ارزش‌ها. در SOLIS این بنیادها پنج‌تاست. این‌جا نه به‌عنوان اعتقادنامه، بلکه به‌عنوان اصولی کارساز معرفی می‌شوند: هر یک از آن‌ها نظم‌هایی معین را کنار می گذارد و پیامدهای نهادی معینی در پی دارد.

- **کرامت انسان**

در مرکز، انسان به‌عنوان ارزشی به‌خودی‌خود قرار دارد، نه به‌عنوان وسیله: فارغ از خاستگاه، جنسیت، سن، باور یا توان کاری. از این نتیجه نمی‌شود که همه‌ی انسان‌ها یکسان‌اند، اما نتیجه می‌شود که ارزششان برابر است. نظمی که این اصل را جدی بگیرد، نباید انسان‌ها را به سودمند و بی‌فایده تقسیم کند و نباید کسی را رها کند، چون غیرمولد به شمار می‌آید. زنی نودساله با زوال عقل بار کسی نیست. او بخشی از جامعه است با حق مراقبت. پناه‌جو عامل هزینه نیست. انسانی است با تاریخ، درد و امید. پیامد نهادی آن، تأمینی پایه است که به سابقه‌ی کاری بستگی ندارد، و حقی که ناتوان را به همان اندازه حمایت می کند که توانا را.

◆ توازن میان فرد و جمع

انسان نه جنگجویی تنها و جداافتاده است و نه عنصری صرف از جمع. او فردی اجتماعی است که برای رشد به آزادی و برای شکوفایی به جمع نیاز دارد. آزادی فرد آن‌جا پایان می‌یابد که بهروزی جمع را نابود کند. بهروزی جمع را نباید چنان تعریف کرد که کرامت فرد را له کند. این توازن یک حالت نیست، بلکه رقصی زنده است که باید پیوسته از نو میزان شود. این امر نهادهایی را پیش‌فرض می گیرد که دقیقاً همین سنجش را انجام دهند، به جای آن که یک‌سویه درباره‌اش تصمیم بگیرند. یک بنگاه نباید از معیارهای زیست‌محیطی طفره برود تا در کوتاه‌مدت بیشتر به دست آورد، چون این به جمع آسیب می‌زند. اما جمع نیز نباید بی‌مشارکت، گفت‌وگو و احترام، و بی‌اعتنا به خود مردم، تعیین کند که چه چیزی برای همه خوب است.

◆ مسئولیت در برابر سیاره

زمین نه پس‌زمینه‌ی صحنه است و نه انبار مواد خام. جهان زنده‌ای است که هر جامعه‌ای به آن وابسته است: سامانه‌ای زنده که بر آن فرمان نمی‌رانیم، بلکه به آن تعلق داریم. از این، تعهد به بهره‌برداری‌ای برمی‌آید که اجازه‌ی نو شدن بدهد، به بیشترین احتیاط در دخالت در زیست‌بوم‌ها و به حفاظت از بنیادهای طبیعی به‌عنوان وظیفه‌ای اصلی، نه موضوعی حاشیه‌ای. این اصل افزوده‌ای اخلاقی نیست، بلکه شرط بقاست: هیچ سامانه‌ای، هیچ رفاهی و هیچ پیشرفتی نمی‌تواند بر سیاره‌ای در حال مرگ پایدار بماند. این اصل توضیح می‌دهد که چرا

بنیادهای طبیعی در SOLIS از دسترس تملک خصوصی بیرون‌اند و چرا جهان زنده در تصمیم‌های این نظم صدای خود را می‌یابد.

◆ پرورش دانش و خرد

SOLIS تصمیم‌هایش را نه بر قدرت، پول یا ایدئولوژی، بلکه بر بهترین شناخت‌های در دسترس استوار می‌کند، همراه با داوری اخلاقی. دانش بی‌اخلاق می‌تواند ویرانگر باشد، قدرت بی‌دانش کور است. تنها پیوند این دو است که بار را نگه می‌دارد. از این، تعهد به پژوهش پیوسته، به آزمون‌پذیری فرض‌ها و به دسترسی آزاد به دانش برمی‌آید. و از این، این بینش برمی‌آید که زیرکی به‌تنهایی کافی نیست. دوراندیشی‌ای لازم است که پیامدها را در طول نسل‌ها بسنجد، و فروتنی‌ای که خطای خود را ممکن بداند. این دو را با هم خرد می‌نامیم.

◆ تاب‌آوری بلندمدت

ارزش یک نظم نه در روزگار آرام، بلکه در بحران آشکار می‌شود. از این رو SOLIS بر پایه‌ی تاب‌آوری ساخته شده است. یادگیرنده است، چون می‌تواند خود را اصلاح کند. نیرومند است، چون به‌صورت نامتمرکز سازمان یافته است. و سازگار است، چون بازخورد را جدی می‌گیرد. نظام سلامتی که از یک همه‌گیری می‌گذرد بی‌آن که فرو بپاشد. شبکه‌ی انرژی‌ای که از کار افتادن یک بخش را با بخش‌های دیگر جبران می‌کند. افکار عمومی‌ای که دروغ را پیش از آن که اثر کند تشخیص می‌دهد. تاب‌آوری چنین است. در آینده‌ای که با ناایمنی‌های

بوم‌شناختی، ژئوپلیتیکی و فناورانه رقم می‌خورد، این نظم نباید تنها دوام بیاورد. باید از فشار نیرومندتر بیرون بیاید.

این پنج بنیاد معیاری را می‌سازند که هر فصل بعدی را می‌توان با آن سنجید. قطب‌نمایی‌اند که تصمیم‌های منفرد را جهت می‌دهد، و در همان حال شرط آن‌اند که از بسیاری مقررات جداگانه نظمی پدید آید، نه وصله‌پینه. و بیش از قواعدی برای نهادها هستند. نگرشی نیز هستند که انسان‌ها می‌توانند در آن رشد کنند: احترام به هر زندگی، راستی در گفتار و کردار، مسئولیت در برابر کردار خویش، حمایت از ناتوانان و به رسمیت شناختن آزادی دیگری به‌عنوان شرط آزادی خود. ما خانه‌ای پوشالی نمی‌سازیم. بنیادی می‌سازیم که در صد و پانصد سال دیگر نیز بار را نگه دارد: سامانه‌ای زنده که می‌تواند رشد کند، بیاموزد، شکست بخورد، خود را نو کند و همواره دوباره برخیزد.

هسته‌ی باریک و آزادی گسترده

سوءتفاهمی را باید از همان آغاز کنار زد. این که SOLIS بر پنج بنیاد غیرقابل مذاکره استوار است، به این معنا نیست که به انسان دیکته می‌کند زندگی خوبش در چیست. بنیادها هسته‌ای باریک و استوارند. بر فراز آن آزادی‌ای بزرگ قرار دارد. این که معنا، خوشبختی و کامیابی چیست و کدام راه‌ها به آن‌ها می‌رسند، نه نظم بلکه هر انسان و هر

جماعتی برای خود تعیین می‌کند. نظمی که این را نیز تعیین می‌کرد، دیگر چارچوب نبود، بلکه جهان‌بینی‌ای بود که خود را به مقام قانون برمی‌کشید. از این رو SOLIS به‌سختی جدا می‌کند آن‌چه را برای همه معتبر است از آن‌چه از آنِ هر کس است: زمینی باریک از امور غیرقابل مذاکره و بر فراز آن پهنه‌ی گوناگونی. این جدایی در سراسر اثر بازمی‌گردد، از فرهنگ تا نظم جهانی، و دلیل آن است که SOLIS از گوناگونی نمی‌هراسد، بلکه به آن نیاز دارد.

روش و ساختار اثر

ادعای این اثر روشی معین را می‌طلبد، و بجاست که پیش از گشودن حوزه‌های جداگانه آن را آشکار کنیم.

نخستین تعهد، پیوند میان اصل و نهاد است. ارزشی که به قاعده، روال یا نهادی آزمون‌پذیر ترجمه نشود، بی‌پیامد می‌ماند. از این رو این اثر به توصیف وضعیت‌های مطلوب بسنده نمی‌کند. تا جایی که بتواند، سازوکارهایی را نام می‌برد که این وضعیت‌ها به‌واسطه‌ی آن‌ها پایدار می‌مانند، به‌ویژه برای حالتی که برخی از دست‌اندرکاران بکوشند از نظم سوءاستفاده کنند. هر جا اصلی معرفی می‌شود، باید همواره پرسید که چگونه پاسداری می‌شود. دومین تعهد، به کار بستن نظم بر خودش است. دشوارترین پرسش هر نظم اجتماعی این نیست که چگونه بر

شهروندانش حکم می‌راند، بلکه این است که چگونه قدرت خودش را محدود می‌کند. SOLIS به این پرسش با یک نهاد نظارتی برین که خود بی‌نظارت بماند پاسخ نمی‌دهد. همان اصول را بر نهادهای خودش به کار می‌بندد: شفافیت، تقسیم قوا، پیوند بازگشتی با شهروندان، حفاظت در برابر تصاحب. این اندیشه فصل مربوط به نظم قدرت را بر پا نگه می‌دارد و در سراسر اثر بازمی‌گردد. سومین تعهد، صداقت در برابر طرح خویش است. هر جا راه‌حلی تنها تقریبی است، اثر آن را می‌گوید. هر جا راهی ممکن است شکست بخورد، خطر را نام می‌برد.

بر این پایه ساختار اثر گشوده می‌شود. این فصل نخست بنیاد اخلاقی را می‌گذارد. فصل دوم نظم قدرت را طراحی می‌کند: حقوق بنیادین، حلقه‌ی نهادها و حوزه‌ی عمومی. فصل سوم درباره‌ی قانون است، فصل چهارم درباره‌ی امنیت، دفاع و صلح، فصل پنجم درباره‌ی اقتصاد و منابع، فصل ششم درباره‌ی سیاره. سپس آموزش و دانش، سلامت و بهزیستی، فرهنگ و معنا، و فناوری، هوش مصنوعی و جایگاه بشریت در زمینه‌ای بزرگ‌تر می‌آیند. فصل یازدهم به کودکان و خانواده‌ها می‌پردازد، به‌عنوان بنیادی که هر دگرگونی ماندگاری بر آن تکیه دارد، فصل دوازدهم به راه رسیدن از وضع موجود به این نظم، و فصل سیزدهم به نسبت SOLIS با جهان. فصلی پایانی بنیادها و اجزا را جمع‌بندی می‌کند و نگاه را به پیش می‌دوزد.

افزون بر این، زنی به نام مارا از میان فصل‌های دوم تا سیزدهم می‌گذرد. او ساختگی است، و شهر کنار رودی که در آن زندگی می‌کند نیز. اما هر آن‌چه بر او می‌گذرد، دقیقاً همان است که این کتاب طراحی

می‌کند. از این رو در آغاز هر فصل ایستاده است: تا این نظم نه تنها فهمیده، بلکه دیده شود.

حوزه‌ها بر یکدیگر بنا می‌شوند، اما هر یک به‌تنهایی نیز فهم‌پذیرند، چنان که می‌توان اثر را از آغاز تا پایان خواند یا هدفمند در آن کاوید. هر انسانی به یک ترتیب نمی‌اندیشد: برخی از راه محیط زیست می‌آیند، برخی از راه آموزش، برخی از راه پرسش معنا. از این رو اثر یک شبکه است، نه یک داربست، و با این همه در پایان تصویری یگانه می‌سازد. متنی برای آرام کردن نیست. طرحی برای رویارویی است، نوشته برای همه‌ی کسانی که نه فقط اداره‌ی وضع موجود، بلکه نظمی از بنیاد دیگر و در همان حال استوار را ممکن می‌دانند.

فصل

02



جامعه و نظم قدرت

نامه سه‌شنبه‌ای رسید. مارا، چهل‌ویک‌ساله، مهندس آب در بنگاه رود و کرانه، برای یک سال به قید قرعه به مجمع منطقه راه یافته بود. هرگز منصبی نخواسته بود، و می‌توانست نپذیرد. روز نخست جلسه میان کشاورزی انتخاب‌شده و آشپزی که قرعه نامش را درآورده بود نشست، و پیش رویشان بودجه‌ی منطقه بود، گشوده برای هر کس که می‌خواست آن را بخواند. آشپز که سال دومش را می گذراند گفت: «لازم نیست چیزی بدانید. فقط باید آن‌قدر بپرسید تا بفهمید. ما برای همین این‌جاییم.»

حقوق بنیادین و سنجش میان آن‌ها

در مرکز SOLIS وعده‌ای دوگانه قرار دارد: تو آزادی، و تو در امانی، بخشی از جمعی که نه لهت می‌کند و نه تنهایت می‌گذارد. این بدیهی به نظر می‌رسد، و با این همه نظم‌های موجود اغلب درست در همین‌جا شکست می‌خورند. حقوقی را تضمین می‌کنند که بر کاغذ کامل‌اند و در واقعیت زندگی تهی می‌مانند: حق آموزش، آن‌جا که مدرسه‌ها فرو می‌ریزند، حق سلامت، که به دارایی بستگی دارد، آزادی بیانی که قدرت اقتصادی یا الگوریتمی خاموشش می‌کند. SOLIS از این نتیجه‌ای بنیادین می‌گیرد: حقوق تنها به اندازه‌ی پشتوانه‌ی عملی‌شان نیرومندند. اعلام کردنشان کافی نیست. باید در زندگی روزمره تجربه‌پذیر، سنجش‌پذیر و قابل دادخواهی باشند.

از جمله‌ی حقوق بنیادینی که SOLIS تضمین می‌کند، حق زندگی و حق تمامیت جسمی و روانی است، آزادی اندیشه، دین و وجدان، و نیز آزادی رفت‌وآمد، اجتماع و انتخاب آموزش و پیشه. افزون بر این، دسترسی تضمین‌شده به بنیادهای مادی یک زندگی شرافتمندانه است: آب، غذا، مسکن، انرژی، آموزش، سلامت، مشارکت. این تضمین آخر احسان نیست، بلکه شرط دیگر آزادی‌هاست. از گرسنگی مردن آزادی نیست، و مردن از بیماری درمان‌پذیر به این دلیل که وسیله‌ای نیست، آزادی نیست. فراتر از انسان، SOLIS برای جهان زنده‌ی

طبیعی نیز حق حمایتی از آنِ خودش به رسمیت می‌شناسد. این که این حق چگونه اعتبار می‌یابد، در فصل مربوط به سیاره گشوده می‌شود.

برای آن که این حقوق انتزاعی نمانند، در روال‌ها و نهادها ریشه می‌دوانند، و وضعیت واقعی‌شان پیوسته سنجیده می‌شود. پایش حقوق بنیادین وظیفه‌ی نهاد مستقل شفافیت و بازرسی است که این فصل در ادامه معرفی می‌کند. این نهاد به‌طور منظم می‌سنجد که آزادی و کرامت واقعی مردم در چه وضعی است، نه در متن قانون، بلکه در واقعیت زندگی. هر جا آشکار شود که گروه‌هایی معین به‌طور نظام‌مند در تنگا قرار می‌گیرند، برنامه‌هایی هدفمند برای کاستن از نابرابری به راه می‌افتند. تضمین یک حق بدین‌سان وظیفه‌ی وارسی تحقق آن را نیز در بر دارد.

◆ کف مطلق و روال سنجش

دشوارترین حالت نقض یک حق منفرد نیست، بلکه تعارض دو حق با یکدیگر است. این‌جا ارجاع به داوری هوشمندانه و موقعیتی کافی نیست، زیرا تصمیم واقعی را به دلخواه کسانی می‌سپارد که آن را می‌گیرند. SOLIS این دلخواه را با روالی با مرزهای استوار جایگزین می‌کند. در جای نخست، کفی مطلق قرار دارد: کرامت انسان و تمامیت جسمی و روانی او با هیچ چیز دیگری سنجیدنی نیستند. آستانه‌ای می‌سازند که زیر آن هیچ خیری با خیر دیگر سودا نمی‌شود. هیچ استدلالی به نام خیر عمومی و هیچ سودی از راه کارایی، نقض آن‌ها را توجیه نمی‌کند.

بالای این آستانه، تعارض‌ها بر پایه‌ی معیاری قاعده‌مند از تناسب داوری می‌شوند. کسی که می‌خواهد حقی را محدود کند، بار استدلال را بر دوش دارد، نه کسی که قرار است حقش محدود شود. همیشه باید ملایم‌ترین وسیله‌ی کارساز را برگزید. تصمیم باید علنی مستدل شود، زیر بازبینی شوراهای اخلاق و دستگاه قضا قرار می‌گیرد و به‌عنوان رویه ثبت می‌شود، چنان که وضعیت‌های همانند در آینده همانند داوری شوند. بدین‌سان سنجش به روالی دنبال‌شدنی بدل می‌شود با کفی استوار، بار اثباتی روشن و بازبینی‌پذیری، نه به مسئله‌ای از سر حسن نیت.

نظم قدرت: حلقه

مسئله‌ای هست که در تاریخ هر شکلی از فرمانروایی بازمی‌گردد: قدرت گرایش دارد خود را نگه دارد، خود را تقویت کند و از خود محافظت کند. پول، نفوذ و باندها را به خود می‌کشد. حلقه‌های بسته‌ای می‌سازد که در آن‌ها منافع یکدیگر را پوشش می‌دهند. در پایان، درستکاری نهادها، اعتماد شهروندان و توان جامعه برای عمل در دراز مدت آسیب می‌بینند. نظمی که این مسئله را حل نکند، بلکه تنها آن را به جای تازه‌ای منتقل کند، پایدار نیست.

◆ چرا فرمانروایی خردمندان شکست می‌خورد

پاسخ دم دست این است که هوشمندترین و درستکارترین‌ها را در رأس بگذاریم، برگزیده با روالی دقیق که خرد، کارنامه‌ی زندگی و استواری منش را بیازماید. این پاسخ فریبنده است، و تاریخ آن را رد کرده است. شاهان فیلسوف افلاطون، دیوان‌سالاری ماندارین‌های چین، پیشاهنگ لنینیستی: هر یک از این طرح‌ها با وعده‌ی برگزیدن بهترین‌ها آغاز شد و به تمرکز قدرت انجامید. دلیلش در ناکامی تک‌تک افراد نیست. در یک ضعف ساختاری است: خرد و درستکاری را نمی‌توان به‌طور عینی اندازه گرفت. هر جا نظمی آن‌ها را معیار گزینش کند، خود روال گزینش به گران‌بهاترین دارایی و از همین رو به هدف تصاحب بدل می‌شود. هر که صافی را در دست دارد، سامانه را در دست دارد. از این رو این خواسته که «ما فقط آدم‌های خوب را برمی گزینیم» مسئله‌ی قدرت را حل نمی کند. آن را به جایی می‌برد که نظارت بر آن دشوارتر است.

SOLIS از این نتیجه‌ای روشن می گیرد: به جای توصیفی زیباتر از هیئت رهبری، باید سازوکاری سخت بنشیند که در برابر همان پویایی بایستد که خود این نظم نامش را می‌برد. این سازوکار در این است که رأسی وجود ندارد.

◆ حلقه به جای رأس

در SOLIS نه رئیس‌جمهوری در رأس است و نه پادشاهی، نه حزبی و نه رایانه‌ای. قدرت به شکل هرم ساخته نشده، بلکه به شکل حلقه:

دایره‌ای از نهادها که یکدیگر را می‌آزمایند و هیچ‌یک مرجع نهایی نیست. کسی که در این دایره بسته شده باشد، در این اثر «حلقه‌بسته» نامیده می‌شود، واژه‌ای نو برای وضعیتی نو: درون دایره، به یکدیگر بسته، بی‌راه گریزی به بالا.

مجمع‌ها جایی‌اند که قواعد در آن پدید می‌آیند. در هر سطح از این نظم، در محله، منطقه و کشور، قوانین و بودجه‌های حوزه‌ی خود را بررسی و تصویب می‌کنند. ترکیبشان آمیخته است: بخشی از افراد انتخاب‌شده که پای پیشنهادها و پیوندهای آشکارشده‌ی خود می‌ایستند، و بخشی از شهروندانی که قرعه تعیینشان کرده است. بخش انتخاب‌شده برنامه و مسئولیت می‌آورد. بخش قرعه‌کشی‌شده جامعه را در همه‌ی پهنایش به تالار می‌آورد و کارتل‌هایی را می‌شکند که گرد هر انتخاباتی شکل می‌گیرند. هیچ گروهی به‌تنهایی نمی‌تواند مجمع را به حرکت درآورد، چون بخشی را که قرعه پر می‌کند نه می‌تواند بخرد و نه از پیش به دست آورد.

مناصب موقت آن‌چه را مجمع‌ها تصویب می‌کنند اجرا می‌کنند: اداره می‌کنند، می‌سازند، تأمین می‌کنند و سازمان می‌دهند. رهبری آن‌ها در روالی باز بر پایه‌ی شایستگی گمارده می‌شود، زمان‌مند است، دست‌به‌دست می‌شود و حساب پس می‌دهد. هیچ منصبی از آنِ یک نفر نیست. هر منصب به او امانت داده می‌شود و دوباره پس گرفته می‌شود.

شورای خردمندان یکی از این نهادهاست، اما قله‌ی آن‌ها نیست. وظیفه‌اش جهت‌دهی بلندمدت و میان‌رشته‌ای است، اندیشیدن فراتر

از افق مسائل روزمره، که به نهادهای دیگر طرح‌ها و سنجش‌ها می‌رساند. رایزنی می کند، طرح می‌ریزد و هشدار می‌دهد. فرمان نمی‌دهد و به‌تنهایی تصمیم نمی گیرد. نیرویش در داوری است، نه در چنگ انداختن.

شوراهای اخلاق در همه‌ی سطح‌ها به‌عنوان مرجع‌های بازبینی بنیادها عمل می کنند. طرح‌های قانونی و تصمیم‌های دامنه‌دار را نه تنها از نظر سازگاری حقوقی و اقتصادی، بلکه از نظر سازگاری با پنج بنیاد می‌سنجند. ترکیبشان میان‌رشته‌ای است، از دانش، فلسفه، هنر، پرستاری، پیشه‌وری و گروه‌هایی که صدایشان در جای دیگر شنیده نمی‌شود، و از حق بازبینی نیرومند و وتوی تعلیقی برخوردارند. می‌توانند روندهایی را که از بنیاد با ارزش‌های این نظم در تعارض‌اند متوقف کنند و موضوع را به مجمع و شهروندان بازگردانند. بدین‌سان نفوذ دارند، نه قدرت بی‌حد.

دستگاه قضا قانون را به‌طور الزام‌آور و یکسان برای همه به کار می‌بندد. نکته‌ی تعیین کننده این است که آن را بر دیگر نهادهای حلقه نیز به کار می‌بندد. هیچ منصب و هیچ نهادی فراتر از قانون نیست.

و سرانجام نهاد شفافیت و بازرسی بنیادی را تضمین می کند که حلقه بی‌آن کار نمی کند: دسترسی آزاد به اطلاعات. این نهاد ضمانت می کند که تصمیم‌ها، جریان‌های مالی و تعارض منافع دنبال‌شدنی باشند، وضعیت حقوق بنیادین را پایش می کند، و نمی گذارد نهادی با انحصار دانش، دیگران را کور کند.

این نهادها در دایره بر یکدیگر نظارت می کنند. مجمع تصویب می کند، اما شوراهای اخلاق می‌توانند متوقف کنند. منصب اجرا می کند، اما دستگاه قضا آن را مقید می کند. شورای خردمندان طرح می‌ریزد، اما تصمیم نمی گیرد. نهاد بازرسی همه چیز را می‌بیند، اما به هیچ چیز فرمان نمی‌دهد. هیچ‌یک بی‌دیگران نمی‌تواند عمل کند، هیچ‌یک فراتر از دیگران نیست، و جایی نیست که زنجیره‌ی نظارت در آن پایان یابد. گسست از هرم دقیقاً در همین است: جایی که رأسی نیست، بالاترین هدف تصاحب نیز نیست.

◆ سطح‌ها و اصل فرعیت

حلقه یکی نیست، بلکه بسیار است. نظم در سطح‌هایی ساخته شده است، از محله تا شهر و منطقه و تا کشور و تا سطح سیاره‌ای که فصل نظم جهانی به آن می‌پردازد. هر سطح خود حلقه‌ای است با مجمع، مناصب، شورای اخلاق، دستگاه قضا و نهاد بازرسی. میان سطح‌ها اصل فرعیت در شکل سختش حاکم است: سطح بالاتر تنها مجاز به کاری است که سطح پایین‌تر به‌راستی از آن ناتوان است. تصمیم‌ها تا جای ممکن نزدیک به مردم و نزدیک به موضوع گرفته می‌شوند، و قدرت از پایین به بالا جاری است، نه برعکس. زمین بازی به محله تعلق دارد، تأسیسات آب به منطقه، هدف اقلیمی به اتحاد کشورها.

◆ شهروندان به‌عنوان لنگر بیرونی

حلقه‌ای که تنها گرد خود بچرخد، سامانه‌ای بسته می‌ماند. از این رو حلقه از پایین در مردم لنگر انداخته است. شهروندان آن گره‌ای‌اند که بیرون از دایره‌ی نهادی جای دارد، و قدرت مؤسس را در دست دارند: می‌توانند نهادهای حلقه را برکنار کنند، با آن‌ها مخالفت ورزند و از نو پرشان کنند. اعضای شورای خردمندان و دیگر هیئت‌ها با مأموریتی برگشت‌پذیر خدمت می کنند. اختیارشان امانی است، نه ملکی. قدرت در SOLIS جایزه نیست، بلکه امانت است.

این که شهروندان خود درباره‌ی چه تصمیم می گیرند و چه را به مجمع‌ها وامی گذارند، دقیق تعیین شده است، تا نه این و نه آن از اندازه بیرون نرود. چهار چیز مستقیماً از آنِ شهروندان است: پذیرش خود این نظم، هر دست بردنی در هسته‌ی آن، برکناری و گماردن دوباره‌ی نهادهایش، و پرسش‌هایی که مجمعی به آنان عرضه می کند یا درخواستی مردمی با پشتیبانی کافی به سویشان می کشاند. همه‌ی امور دیگر، قوانین، بودجه‌ها، طرح‌ها و زندگی روزمره‌ی نظم، را مجمع‌ها تصمیم می گیرند، که شهروندان به‌واسطه‌ی قرعه به هر حال خود در آن‌ها نشسته‌اند. بدین‌سان قدرت مردم ریشه می‌ماند، بی‌آن که هر لوله‌ی آبی به همه‌پرسی گذاشته شود.

اما این‌جا خطری نهفته است که SOLIS آگاهانه از آن پرهیز می کند. قدرت محض و بی‌واسطه‌ی اکثریت درست همان نیروهایی را بازمی گرداند که این نظم از آغاز رد می کند: عوام‌فریبی، دستکاری، اتاق‌های پژواک، هیاهوی صداها بی‌هیچ جهت. پاسخ این خطر

را SOLIS از پیش در خود دارد. قدرت شهروندان به‌صورت رأی گیری خام اعمال نمی‌شود، بلکه از راه سامانه‌ی مشارکت مشورتی ساختار می‌یابد: آگاهانه، مبتنی بر واقعیت‌ها و ایمن در برابر دستکاری. پیش از هر تصمیم شهروندان، آنان پایه‌های اطلاعاتی وارسی‌شده و گوناگون، دسترسی به انجمن‌های تخصصی و ابزارهای کمکی برای سنجش اخلاقی دریافت می‌کنند. تنها بر این پایه تصمیم گرفته می‌شود. بدین‌سان قدرت مردم ریشه‌ی مشروعیت می‌ماند، بی‌آن که به عوام‌فریبی بلغزد.

بدین‌سان آن‌چه جدا از هم تاب نمی‌آورد، به هم می‌پیوندد. قدرت حلقه‌ای بی‌رأس است، حلقه در مردم ریشه دارد، و قدرت مردم از صافی مشورت می گذرد. این همان به کار بستن نظم بر خودش است: SOLIS بر خود به همان اصولی حکم می‌راند که بر پایه‌ی آن‌ها می گذارد جامعه بر خود حکم براند.

◆ سازوکار در برابر تصاحب

برای آن که این سازوکاری بماند و نه اصلی صرف، حلقه بر چهار جزء مشخص استوار است.

نخستین، روال قرعه است. بخشی از مجمع‌ها و هیئت‌های نظارتی نه انتخاب و نه منصوب، بلکه به‌صورت چرخشی با قرعه از میان شهروندان پر می‌شود، به پیروی از بوله‌ی یونان باستان و هیئت منصفه. قرعه را نمی‌توان از پیش خرید. بر قرعه نمی‌توان کارنامه‌ای شغلی بنا کرد. از قرعه هیچ کارتل پایداری پدید نمی‌آید. قرعه عنصر رشوه‌ناپذیر سامانه است.

دومین، چرخش اجباری با محدودیت دوره‌ی خدمت است. قدرت از دست‌ها می گذرد، به جای آن که در جایی بماند. جایی که هیچ کس آن‌قدر در یک جا نمی‌ماند که آن را از آنِ خود کند، هیچ چیز سخت و پوسته‌بسته نمی‌شود.

سومین، حق برکناری و تشکیل دوباره است. شورای خردمندان و هر نهاد دیگری را می‌توان با اکثریتی ساختارمند و آگاه از شهروندان منحل کرد و از نو پر کرد. پاسداران تا زمانی خدمت می کنند که مأموریتشان پابرجاست، نه بیشتر.

چهارمین، جدایی حاکمیت بر اطلاعات از قدرت تصمیم است. هیچ نهادی مجاز نیست هم‌زمان تعیین کند که چه دانسته شود و تصمیم بگیرد که چه انجام شود. نهاد شفافیت و بازرسی تضمین می کند که پایه‌ی دانش مشترک و گشوده باشد، چنان که هیچ گرهی نتواند با انحصار اطلاعات بر دیگران چیره شود.

◆ قرعه و دانش تخصصی

اعتراض دم دست است: شهروندی که تصادفی برگزیده شده چگونه درباره‌ی چیزهایی داوری کند که نمی‌فهمد؟ پاسخ در وظیفه‌ای است که قرعه انجام می‌دهد. قرعه وظیفه‌ی تخصصی را پر نمی کند، بلکه نظارت را. هیچ کس با قرعه برگزیده نمی‌شود تا نیروگاهی را بگرداند یا جراحی‌ای را هدایت کند. با قرعه کسی برگزیده می‌شود که وارسی کند آیا گردانندگان و هدایت کنندگان صادقانه، متناسب و در جهت بنیادها عمل می کنند. برای این کار تحصیلات تخصصی لازم نیست،

بلکه قوه‌ی داوری، زمان و اطلاعات خوب. برای این آخری نهاد بازرسی می‌کوشد، که برای هر هیئت قرعه‌کشی‌شده کارشناسانی از گرایش‌های گوناگون فراهم می‌آورد که اجازه دارند با یکدیگر مخالفت کنند. کسی که قرعه به نامش درمی‌آید، در طول خدمتش از کار معاف است، و خدمتش به‌عنوان سهم به حساب می‌آید. کسی که نمی‌تواند یا نمی‌خواهد، اجازه دارد نپذیرد. قرعه‌ای که اجبار کند، کرامتش را از دست می‌دهد. بدین‌سان از تصادف نه آماتوری، بلکه همان پدید می‌آید که در هیئت منصفه از قرن‌ها پیش بوده است: نگاه رشوه‌ناپذیر جمع.

◆ گزینش شورای خردمندان

از این اجزا پاسخ این پرسش نیز برمی‌آید که فرمانروایی خردمندان بر سر آن شکست می‌خورد: شورای خردمندان چگونه پر می‌شود، بی‌آن که صافی پنهانی برای خرد به هدف تصاحب بدل شود.

SOLIS از هیئتی چشم می‌پوشد که در روالی بسته درباره‌ی خرد نامزدها داوری کند. به جای آن، روالی چندمرحله‌ای و باز می‌نشیند. نامزدها گسترده پیشنهاد و علنی سنجیده می‌شوند، آن هم با معیارهای آشکار و چالش‌پذیر: داوری اثبات‌پذیر، کارنامه‌ی زندگی، توان مسئولیت‌پذیری مستند، نه امتیازی نامعلوم برای «خرد». نقش تعیین‌کننده در این روال را هیئتی از شهروندان دارد که قرعه تعیینش کرده است، که خودش دگرگون می‌شود و از همین رو نمی‌توان آن را از پیش خرید. قدرت مؤسس نهایی و حق برکناری نزد شهروندان می‌ماند.

دوره‌های خدمت محدود و مأموریت‌ها برگشت‌پذیرند. بدین‌سان خرد یک بار برای همیشه گواهی نمی‌شود. شورا پیوسته پاسخ‌گو و جایگزین‌پذیر می‌ماند.

◆ تصمیم گیری زیر فشار زمان

رایزنی زمان می‌خواهد، و هر وضعیتی آن را نمی‌دهد. یک همه‌گیری، شکستن یک سد، حمله به شبکه‌ی برق تصمیم‌هایی در چند ساعت می‌طلبند، نه در چند ماه. این‌جا وسوسه‌ی هر نظمی کمین کرده است که به نام اضطرار اختیاری بیافریند که فراتر از قواعد بایستد، و تاریخ نشان می‌دهد که چنین اختیاراتی به‌ندرت پس داده می‌شوند. از این رو SOLIS استثنا را چنان می‌سازد که خود را پایان دهد. اختیارات اضطراری ممکن‌اند، اما تنگ تعریف‌شده، علنی، زمان‌مند و با تاریخ انقضایی همراه‌اند که بی‌تصمیم تازه‌ی مجمع تمدید نمی‌شود. هیئتی که بخشی از آن با قرعه برگزیده شده است، هر اقدامی را پس از آن وارسی می‌کند، و هر آن‌چه در اضطرار برپا شده، مشمول وظیفه‌ی برچیدن است. این نظم می‌تواند شتابان باشد بی‌آن که خود را گم کند، چون شتاب پایانی دارد که از همان آغاز معلوم است. این که این مرحله‌ها در جزئیات چگونه‌اند، در فصل امنیت آمده است.

◆ نظمی که با انسان‌های خطاپذیر نیز تاب می‌آورد

سنگ محک تعیین کننده‌ی یک نظم قدرت این نیست که با انسان‌های خوب کار کند، بلکه این است که با انسان‌های خطاپذیر و خودخواه

نیز عادل بماند. حلقه بر همین فرض ساخته شده است. نمی‌خواهد که صاحبان منصب خردمند و بی‌غرض باشند. تنها می‌خواهد که هیچ کس نتواند برای همیشه جا خوش کند. دایره‌ای بی‌رأس که هیئت‌هایش بخشی با قرعه پر می‌شوند، دست‌به‌دست می‌شوند، برکنارپذیرند و زیر اطلاعات آشکار قرار دارند، اصلاح‌پذیر می‌ماند، حتی اگر کسانی بکوشند از آن سوءاستفاده کنند. با این همه هر فرد مسئول می‌ماند: کسی که تصمیم می‌گیرد، این کار را به نام خود، با استدلال علنی و در برابر دستگاه قضایی انجام می‌دهد که او را مانند هر کس دیگر مقید می‌کند. بدین‌سان SOLIS مسئله‌ی قدرت را با امید به انسان‌های بهتر حل نمی‌کند. آن را با ساختاری حل می‌کند که در برابر وسوسه‌ی انسانی قدرت می‌ایستد، و دقیقاً همین طرحی استوار را از رؤیایی صرف جدا می‌کند.

حوزه‌ی عمومی، رسانه‌ها و مسئله‌ی حق تفسیر

هر جا جامعه‌ها از هم می‌پاشند، پیش از فروپاشی معمولاً فقدانی رخ می‌دهد: از دست رفتن رابطه‌ای مشترک با واقعیت. بی‌حوزه‌ی عمومی‌ای کارآمد، آزاد و در همان حال مسئول، مردم دیگر نمی‌دانند به چه تکیه کنند. نخبگان قدرت بی‌نظارت روایت‌ها را تعیین می‌کنند، واقعیت‌ها به سلاح بدل می‌شوند، و شهروندان یا به بی‌تفاوتی درمی‌غلتند

یا به تعصب. SOLIS در برابر این نظمی رسانه‌ای می‌نهد که نه تنها به معنای حقوقی آزاد است، بلکه بنیانی اخلاقی دارد و شفاف، گوناگون و دسترس‌پذیر است.

این نظم میان دو شکل نادرست ایستاده است و از هر دو پرهیز می‌کند. در سامانه‌های اقتدارگرا رسانه‌ها به ابزار هدایت بدل می‌شوند. در سامانه‌هایی که تنها سود آن‌ها را می‌راند، به ماشین‌هایی برای بهره‌کشی از توجه بدل می‌شوند که شمار مخاطب را بر محتوا و شکاف را بر هم‌فهمی برتری می‌دهند، و در حوزه‌ی عمومی دیجیتال انحصارهایی بر افکار پدید می‌آیند که با الگوریتم‌ها تعیین می‌کنند چه دیده شود. از این رو SOLIS نه رسانه‌های دولتی هدایت‌شده را می‌شناسد و نه بازاری را که تنها از بیشینه‌سازی سود پیروی کند. سازمان‌های رسانه‌ای بر پایه‌ی منشوری اخلاقی و وارسی‌پذیر کار می‌کنند. ساختار مالکیت، جریان‌های مالی و تعارض منافعشان باید آشکار شود، زیرا استقلال تنها جایی پدید می‌آید که رسانه‌ها آزادند و در همان حال مسئولیتی بر دوش دارند.

بدین‌سان دشوارترین پرسش هر جامعه‌ی باز پیش می‌آید، و SOLIS از آن طفره نمی‌رود. حوزه‌ی عمومی آزاد باید بتواند در برابر اطلاعات نادرست هدفمند و دستکاری‌ای که تصمیم مشترک را سست می‌کند از خود دفاع کند. اما هر مرجعی که بتواند تعیین کند چه چیزی نادرست شمرده شود، خود به بزرگ‌ترین خطر بدل می‌شود، به دروازه‌ای که خزش اقتدارگرایانه در تاریخ از آن رخنه کرده است. از

این رو پاسخ نمی‌تواند در وزارت حقیقتی باشد که بر درست و نادرست فرمان براند، بلکه تنها در یک روال.

این روال بر چند قرار استوار است. سانسور پیشینی دولتی وجود ندارد. پاسخ معمول به گفته‌های نادرست یا زیان‌بار، پاسخ متقابل، جای دادن در بافت و برچسب گذاری است، نه حذف. هر جا با این همه دخالتی سنجیده شود، از روالی تقابلی پیروی می کند: هیئت بازرسی‌ای که بخشی از آن با قرعه پر شده است تصمیم می گیرد، بار اثبات بر دوش ادعایی است که چیزی را نادرست یا دستکاری گر می‌خواند، استدلال علنی است، و راه اعتراض به تصمیم باز است. فراتر از همه، مرزی جابه‌جانشدنی ایستاده است: این روال هرگز نباید علیه نقد خود SOLIS، نهادهایش یا صاحبان مناصبش به کار رود. مخالفت سیاسی به‌طور مطلق حمایت می‌شود. همین مرز است که نمی گذارد دفاع ضروری در برابر دستکاری به ابزار حفظ قدرت بدل شود.

شفافیت نه تنها برای رسانه‌ها، بلکه به همان اندازه برای نهادهای این نظم و برای اقتصاد معتبر است. تصمیم‌ها، جریان‌های مالی و تعارض منافع باید آشکارا دیدنی باشند. دفترهای ثبت اعمال نفوذ اجباری و عمومی‌اند، و شهروندان حق دارند بدانند چه کسی بر یک تصمیم اثر گذاشته، کدام داده‌ها پایه‌ی آن بوده و کدام گزینه‌های دیگر سنجیده شده‌اند. و سرانجام سکوهای دیجیتال، به‌عنوان میدان‌های اصلی گفت‌وگوی امروز، بخشی از زیرساخت دموکراتیک به شمار می‌آیند و نه امری صرفاً خصوصی. الگوریتم‌هایشان باید آشکار و وارسی‌پذیر

باشند، صداهای دیگر باید دسترسی منصفانه بیابند، و این سکوها نیز مشمول همان مرزهای روالی و حمایتی‌اند که گفته شد.

اما ژرف‌ترین پاسداری نه در نهادی برای دخالت، بلکه در آموزش است. مردمی که از کودکی آموخته‌اند منابع را بسنجند، دیدگاه‌ها را مقایسه کنند و دستکاری را بازشناسند، نیرومندترین دفاع در برابر گزینایی حوزه‌ی عمومی‌اند، و هر مرجع دخالت‌گری را تا جای ممکن زائد می‌کنند. از این رو هدف نظم رسانه‌ای نظارت کامل بر اطلاعات نیست. هدف جامعه‌ای بالغ است که نمی‌گذارد دستکاری‌اش کنند، نقادانه و با اعتمادبه‌نفس داوری می‌کند، می‌تواند بحث کند بی‌آن که خود را ویران کند، و می‌تواند گوش دهد بی‌آن که سر فرود آورد.

◆ پاسداران و ابزارهای سنجش

هشیاری ویژه‌ای متوجه معیارهایی است که این نظم وضعیت خود را با آن‌ها می‌سنجد. حمایت از حقوق بنیادین را می‌توان پایید، اما هر شاخصی که به هدف بدل شود، با گذشت زمان گویایی‌اش را از دست می‌دهد: جایی که عددی درباره‌ی بهروزی نظم تصمیم بگیرد، وسوسه بالا می‌گیرد که به جای خود موضوع، عدد را راضی کنند. فرسایش آن‌گاه نه با حمله‌ای آشکار، بلکه بی‌صدا رخ می‌دهد، در حالی که نمایشگر همچنان سلامت را گزارش می‌کند. SOLIS با این از دو سو روبه‌رو می‌شود. خود معیارها دگرگون می‌شوند، به‌صورت تقابلی تعیین می‌شوند و آگاهانه به پرسش کشیده می‌شوند، و در کنار پایش سنجش‌پذیر، بازرسی‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر و متکی بر شهروندان می‌نشیند

که نمی‌توان برایش آماده شد. بدین‌سان نه تنها پاسداران زیر نظرند، بلکه ابزارهای سنجش نیز.

نظم چگونه دگرگون می‌شود

برای آن که نظمی یادگیرنده بتواند دگرگون شود بی‌آن که خود را گم کند، به شیوه‌ای قاعده‌مند برای دگرگون کردن قواعد خود نیاز دارد. SOLIS برای این دو سطح را از هم جدا می‌کند. هسته، یعنی پنج بنیاد، حقوق بنیادین و پاسداری‌های اصلی در برابر تصاحب، از روزمرگی سیاست بیرون نگه داشته شده است: هیچ مجمعی و هیچ منصبی نمی‌تواند به آن دست بزند. تنها خود شهروندان می‌توانند به آن دست ببرند، و آنان نیز تنها با موانعی بلند: با اکثریتی بزرگ، پس از رایزنی مفصل، با فاصله‌ی زمانی میان تصمیم و تأیید، و در گستره‌ای فراتر از یک نسل. همه‌ی امور دیگر آزادانه‌تر حرکت می‌کنند، از راه مجمع‌ها و سامانه‌ی مشارکت مشورتی. بدین‌سان آن‌چه جدا از هم شکست می‌خورد به هم می‌پیوندد: انعطافی که بی‌آن هر نظمی خشک می‌شود، و استواری‌ای که بی‌آن نظم خود را وامی‌نهد.

◆ **حق رفتن**

بلوغی که این اثر به شهروندان نسبت می‌دهد، حق آن را نیز در بر دارد که نظم را نه تنها از درون رد کنند، بلکه ترکش کنند. کسی که نمی‌خواهد زیر پنج بنیاد زندگی کند، ناگزیر نیست بماند. حق رفتن خود یک پاسداری است: نظمی که می‌توان ترکش کرد، باید با آن‌چه انجام می‌دهد قانع کند، نه با قفل کردن در خروج. این که این حق چگونه سامان می‌یابد، بی‌آن که به اهرمی برای ویرانی جامعه بدل شود، در فصل نظم جهانی آمده است.

فصل

03



قانون و عدالت

دعوا بر سر سروصدای کارگاه زیر خانه‌ی مارا در دادگاه پایان نیافت. سر یک میز آشپزخانه پایان یافت، با میانجی‌ای از محله، برنامه‌ای برای ساعت‌های کار و دری که نجار عایق‌بندی‌اش کرد. دو سال بعد مارا خود در یک هیئت داوری نشسته بود، به قرعه برگزیده مانند آشپزی که کنارش بود. مردی انباری را آتش زده بود، از خشم، چون بنگاهش او را نادیده گرفته بود. زندانی‌اش نکردند. یک سال تمام در بازسازی انبار شریک شد، و نگهبانی را شناخت که آن شب نزدیک بود جان بدهد.

یک نظم خصلت خود را نه در کسانی که از آن پیروی می‌کنند، بلکه در کسانی که آن را می‌شکنند نشان می‌دهد. از این رو برخورد با بی‌عدالتی حاشیه‌ی حقوق نیست، بلکه آزمون واقعی آن است: در همین‌جا آشکار می‌شود که آیا اصول یک جامعه حتی وقتی ناخوشایند می‌شوند نیز معتبرند. در بسیاری از سامانه‌های موجود، مردم دستگاه قضا را ناروشن و گرفتار دیوان‌سالاری بیش از حد تجربه می‌کنند، وابسته به پول و نفوذ، و رو به کیفر به جای ترمیم. دادرسی‌ها سال‌ها کش می‌آیند و در پایان تنها بازنده بر جا می‌گذارند. SOLIS به پرسش بی‌عدالتی با واکنش غریزی انتقام پاسخ نمی‌دهد. با حقی پاسخ می‌دهد که حمایت می‌کند، ترمیم می‌کند و کرامت کسی را هم که آن را زیر پا گذاشته پاس می‌دارد.

ساختار دوگانه‌ی اخلاق و قانون

جامعه تنها به اندازه‌ی قانونش عادل است. ارزش‌ها جهت را تعیین می‌کنند. بی‌نهادهایی که حکم بدهند و قانون را اجرا کنند، این ارزش‌ها نظریه می‌مانند. از این رو SOLIS اخلاق و قانون را در ساختاری دوگانه به هم می‌پیوندد که در حلقه از پیش نهاده شده است: شوراهای اخلاق می‌سنجند که آیا قوانین و تصمیم‌های دامنه‌دار با پنج بنیاد سازگارند، و آن‌چه را با آن‌ها در تعارض است متوقف می‌کنند.

دستگاه قضا قواعد را الزام‌آور و یکسان برای همه به کار می‌بندد. یک سو می‌پرسد که آیا قانونی خوب است، سوی دیگر که آیا رعایت می‌شود، و هیچ‌یک جای دیگری را نمی‌گیرد. قوانین برای این‌اند که بنیادها را مشخص کنند. هرگز نباید جای آن‌ها را بگیرند و هرگز نباید آن‌ها را کج کنند. بدین‌سان نظمی پدید می‌آید که نه تنها از نظر صوری درست، بلکه از نظر اخلاقی نیز مستدل است، و نه قدرت، بلکه توازن را در مرکز می‌نشاند.

قانونی که هر کس می‌فهمد

قانون در SOLIS دسترس‌پذیر است. نباید رمزی پنهان باشد که تنها متخصصان بگشایند. قواعد، حقوق و روال‌های اصلی به زبانی روشن در دسترس‌اند، در مدرسه‌ها آموخته می‌شوند و به‌صورت دیجیتال یافتنی‌اند. هر کس به کشمکشی دچار شود، بی‌جست‌وجوی طولانی درمی‌یابد که چه حقوقی دارد، چه گام‌هایی پیش رویش باز است و کجا کمک می‌یابد. وکالت و دستیاری حقوقی، فارغ از دارایی، تضمین شده است. افزون بر این، قانون در SOLIS شفاف است: هیچ حکمی بی‌استدلال علنی صادر نمی‌شود و هیچ دادرسی‌ای بی‌معیارهای وارسی‌پذیر. کسی که داوری می‌کند آشکار می‌کند که بر پایه‌ی کدام معیارها تصمیم می‌گیرد، چنان که طرف‌ها بتوانند دنبال کنند چرا

چیزی چنین تصمیم گرفته شد، حتی اگر نتیجه را نپسندند. زیرا اعتماد تنها جایی پدید می‌آید که مردم بدانند بر پایه‌ی خودسری یا منافعی پنهان داوری نمی‌شوند.

مرزهای انتقام

پاسخ دم دست به بی‌عدالتی انتقام است: کسی که زیان می‌رساند، باید زیان ببیند. این پاسخ کهن و فهمیدنی است، و کوتاه می‌آید. کاری که تلافی شده، رخ داده باقی می‌ماند، فقدان قربانی درمان‌نشده می‌ماند، و کیفردیده، با سختی‌ای که بر آن افزوده شده، به همان شرایطی بازمی گردد که کار از آن برخاسته بود. نظمی که امنیت خود را تنها از کیفر بگیرد، از این رو نه آرامش، بلکه تکرار پدید می‌آورد: زندان‌های لبریز، نرخ‌های بالای بازگشت به جرم و گروه‌هایی کامل که میان جرم و زندان رفت‌وآمد می کنند. از این برای SOLIS اصلی هشیارانه برمی‌آید. کیفر هدف نیست، بلکه وسیله است، و تنها با آن‌چه پدید می‌آورد توجیه می‌شود.

عدالت ترمیمی

به جای انتقام، عدالت ترمیمی می‌نشیند. معیار آن نه رنجی است که وارد شده، بلکه رنجی است که درمان شده، و سه هدف را هم‌زمان دنبال می‌کند. نخست، جبران برای قربانی: هر جا زیانی جبران‌پذیر باشد، جبران اولویت دارد، و زیان‌دیده به جای حکمی نمادین، جبرانی واقعی دریافت می‌کند. دوم، بازگشت مرتکب: هر جا کاری از نیاز، اعتیاد یا بیماری برخاسته باشد، در کنار مجازات، رفع علت آن می‌نشیند، زیرا کسی که علت را دست‌نخورده بگذارد، تکرار را فرا می‌خواند. سوم، حمایت از دیگران: سلب آزادی وسیله‌ای می‌ماند در برابر کسانی که خطری جدی از آنان برمی‌خیزد. اما این نیز در خدمت ایمنی و بازگشت است، نه انتقام. بدین‌سان کیفر با اثرش سنجیده می‌شود، نه با سختی‌اش.

کسی که زیانی به بار می‌آورد، تنها زندانی نمی‌شود. در روندی گنجانده می‌شود که او را به فهم پیامدهای کارش می‌رساند و در رفع آن‌ها شریکش می‌کند. نوجوانی که زیانی مالی به بار آورده، برچسب نمی‌خورد، بلکه در برنامه‌ای گنجانده می‌شود که او را می‌فهمد و می‌گذارد در تعمیر سهیم باشد. بنگاهی که معیارهای زیست‌محیطی را زیر پا گذاشته، نه تنها جریمه می‌پردازد، بلکه همراه با متخصصان و جماعت‌های آسیب‌دیده فعالانه در ترمیم سهم دارد. کیفر سرکوبگر

اغلب تنها با نشانه‌ها می‌جنگد. SOLIS علت‌ها را هدف می گیرد، چون اثر ماندگار آن‌جاست.

دادرسی منصفانه و برابری در برابر قانون

برای آن که قانون به خودسری نلغزد، بر تضمین‌های دادرسی استوار است که در برابر هیچ مصلحتی عقب نمی‌نشینند: اصل برائت، بار اثبات بر دوش اتهام، و حق دفاع، شنیده شدن و بازبینی مستقل. کسی که به ناروا متهم شود، حمایت و یاری کامل دریافت می کند. اما تعیین کننده اصلی است که SOLIS را از هر دادگستری در خدمت فرمانروایی جدا می کند: قانون برای همه یکسان است، و برای نهادهای حلقه نیز معتبر است. دستگاه قضا همان معیارها را بر شورای خردمندان، شوراهای اخلاق، مجمع‌ها و هر صاحب منصبی به کار می‌بندد که بر هر شهروندی. هیچ منصب و هیچ نهادی فراتر از قانون نیست. قانونی که قدرتمندان را معاف کند، دیگر قانون نیست، بلکه ابزار است.

داوری گشوده درباره‌ی بنیادها

پنج بنیاد هسته‌ی غیرقابل مذاکره‌ی این نظم را می‌سازند. به کار بستن آن‌ها در هر مورد چنین نیست. این که کرامت چه می‌طلبد وقتی دو کرامت با هم روبه‌رو می‌شوند، یا مسئولیت در برابر سیاره در برابر آزادی فرد چه می‌خواهد، در تفسیر روشن می‌شود، و تفسیر قدرت است. از این نتیجه می‌شود که SOLIS آن را به هیچ حلقه‌ی بسته‌ای از مفسران نمی‌سپارد. داوری درباره‌ی بنیادها گشوده و تقابلی سامان یافته است. پرونده‌های دشوار را نمایندگان طرف‌های درگیر در برابر هیئت داوری‌ای که بخشی از آن به قرعه برگزیده شده است پیش می‌برند، هر تصمیم علنی مستدل می‌شود و نظر مخالف نیز همراهش منتشر می‌شود، و رویه چالش‌پذیر می‌ماند. در بنیادی‌ترین پرسش‌ها، هیئتی از شهروندان که به قرعه برگزیده شده‌اند همکاری می‌کنند، تا تفسیر هسته نزد شهروندان ریشه‌دار بماند. بدین‌سان بنیادها جابه‌جانشدنی‌اند و خوانش آن‌ها با این همه وارسی‌پذیر. هیچ کس واپسین فرمان‌روای آن‌ها نیست.

کشمکش میان شهروندان

هر بی‌عدالتی جرم نیست. بیشترش کشمکش است. نظمی که هر دعوایی را بی‌درنگ به دادگاه بکشاند، مردم را دشمن یکدیگر و دادگاه‌ها را کارخانه می کند. از این رو قانون در SOLIS پله‌پله است. در آغاز، میانجی گری و گفت‌وگو قرار دارد، در محل، شتابان و فارغ از دارایی طرف‌ها. میانجی‌های آموزش‌دیده تنش‌ها را زود تشخیص می‌دهند و هم‌فهمی را همراهی می کنند. دعوایی در محله بر سر سروصدا، زباله یا سوءتفاهمی میان فرهنگ‌ها، پیش از آن که به شکایت بکشد، فیصله می‌یابد. تنها جایی که هم‌فهمی شکست بخورد یا حقوق در اساس خود لمس شوند، دادگاه تصمیم می گیرد، و برای پرسش‌هایی که به خود نظم مربوط‌اند، مرجعی واپسین. کودکان از همان آغاز می‌آموزند که کشمکش‌ها را به زبان آورند، به جای آن که سرکوبشان کنند یا با زور حلشان کنند. بدین‌سان قانون دسترس‌پذیر می‌ماند، و دعوا بیشتر به راه‌حلی پایدار ختم می‌شود تا به یک برنده و یک بازنده.

چه کسی داوری می کند

این سامانه را قاضیان و میانجی‌هایی بر دوش می کشند که بر پایه‌ی منطق کارنامه‌سازی یا قدرت بالا نمی‌روند. در روالی باز بر پایه‌ی شایستگی گمارده می‌شوند، آزمونی دقیق از نظر تخصصی، اخلاقی و روان‌شناختی را می گذرانند، پیوسته آموزش می‌بینند و به‌طور منظم از سوی شوراهای اخلاق و هیئت‌هایی که بخشی از آن‌ها به قرعه برگزیده شده‌اند وارسی می‌شوند. استقلالشان حمایت می‌شود: هیچ منصب و هیچ مجمعی نمی‌تواند قاضی‌ای را به خاطر حکمی برکنار کند. اما آنان نیز مادام‌العمر بر یک جا نمی‌نشینند. میان دادگاه‌ها و سطح‌ها جابه‌جا می‌شوند، ریاست‌هایشان زمان‌مند است، و کارشان علنی وارسی می‌شود. در هیئت‌های داوری، شهروندانی که به قرعه برگزیده شده‌اند همکاری می کنند، تا قانون کار یک کاست نشود، بلکه داوری جمع بماند. زیرا یک سامانه‌ی قضایی تنها به اندازه‌ی درستکاری، قوه‌ی داوری و همدلی کسانی نیرومند است که آن را به کار می‌بندند.

فراتر از همه، اصلی ایستاده است که قانون را به نظم قدرت پیوند می‌دهد: هیچ کس فراتر از قانون نیست، نه صاحب منصبی و نه نهادی، نه حتی شورای خردمندان و نه شوراهای اخلاق. بدین‌سان قانون ابزار قدرتمندان نیست، بلکه سپر ناتوانان است. دادگستری طبقاتی‌ای در کار نیست که دارایی در آن خود را بخرد، روال‌های ناروشن بی‌استدلال

در کار نیست، و قانونی که تنها کیفر دهد به جای آن که علت‌ها را درمان کند، در کار نیست.

مرز اجبار

فراتر از همه، مرزی ایستاده است که گاهکار نیز آن را نگه می‌دارد. هیچ کیفری نباید به کرامت انسان دست بزند. شکنجه، رفتار تحقیرآمیز و کیفری که انسانی را برای همیشه از جمع بیرون کند در کار نیست. هر مجازاتی متناسب، زمان‌مند، وارسی‌پذیر و رو به بازگشت است. این مرز امتیازی از سر نرمی نیست، بلکه پیامد بنیاد است: کرامتی که در بنیاد نخست هیچ شرطی نمی‌شناسد، شرط گاه را نیز نمی‌شناسد.

فصل

04



امنیت، دفاع و صلح

در شبی که رود بالا آمد، بر هر صفحه‌ی نمایش شهر همان نشان می‌درخشید: هشیاری افزایش‌یافته، اعلام‌شده در ساعت یازده و ده دقیقه، مستدل در سه جمله، معتبر تا چهارشنبه. مارا با سپاه امداد سوانح کنار سیل‌بند ایستاده بود. یوناس، همسرش، با گروهش در خانه‌ی سالمندان تخت‌ها را به طبقه‌ی بالا می‌برد. چهارشنبه آب پایین رفت، و آن مرحله خودبه‌خود به پایان رسید، بی‌آن که کسی لازم باشد پایانش را اعلام کند. اختیاراتی که آن شب لازم شده بود، پنجشنبه دوباره ناپدید شده بود، و هیئتی که به قرعه برگزیده شده بود گزارش را می‌خواند.

هر نظمی در پایان بر پرسشی استوار است که بسیاری از طرح‌ها از آن طفره می‌روند: چه کسی قهر را در اختیار دارد؟ دولت، از زمان ماکس وبر، همان مرجعی است که انحصار قهر مشروع را از آنِ خود می‌داند. کسی که بر این انحصار فرمان براند، بر پلیس، دفاع و نهایی‌ترین اجبار، در واپسین مرحله بر همه چیز دیگر چیره است، هر قدر هم که نهادهای دیگر با دقت سامان یافته باشند. حلقه‌ای که قدرت را پخش کند اما قهر را تقسیم‌نشده بگذارد، تنها نما خواهد بود. از این، اصل این فصل برمی‌آید: امنیت استثنایی بر نظم نیست، بلکه تیزترین کاربست آن است.

چه کسی شمشیر را در دست دارد

وسوسه در این است که به نام امنیت مرجعی بیافرینیم که فراتر از قواعد بایستد: در اضطرار، برای حمایت از همه، برای زمانی محدود. در همین نقطه است که در تاریخ تقریباً هر آزادی‌ای جان داده است، زیرا اختیار استثنایی‌ای که یک بار واگذار شد، به‌ندرت پس داده می‌شود. قدرتی که قرار بود از توفان بگذرد، بیش از توفان دوام می‌آورد. SOLIS از این نتیجه می‌گیرد که نباید جایی باشد که قهر در آن از نظارت بگریزد. پاسخ به این پرسش کهن که چه کسی پاسداران را پاس

می‌دارد، این‌جا نیز پاسداری بالاتر نیست. همان پاسخی است که همه جا هست: ساختاری که در آن هیچ کس نتواند جا خوش کند.

دستگاه قهر حلقه‌بسته

چهار جزء قهر را مقید می‌کنند، همان‌گونه که چهار جزء قدرت سیاسی را مقید می‌کنند. نخست، نظارت غیرنظامی به دست هیئت‌هایی که بخشی از آن‌ها به قرعه برگزیده شده‌اند: بر نهادهای مسلح نه همتایانشان، بلکه شهروندان نظارت دارند، و رهبری نیروهای امنیتی زیر مجمع است، نه در کنار آن. دوم، چرخش فرماندهی و زمان‌مند بودن مناصب، تا گرد قهر نه کارتلی پایدار شکل بگیرد و نه پیروانی شخصی. سوم، جدایی فرمان از اجرا و نیز جدایی دستور از وارسی: کسی که دستور به کار بردن قهر می‌دهد، نباید هم‌زمان درباره‌ی مشروعیت آن داوری کند. چهارم، دنبال‌پذیری کامل هر عملیات، هر دستور و هر خرید. سلاح‌ها و تجهیزات در روال‌هایی باز و با دفترهایی گشوده خریداری می‌شوند، بی‌اعمال نفوذ پنهان، و هیچ چیزی که در خدمت قهر است در تاریکی پدید نمی‌آید.

فراتر از این اجزا، مرزی جابه‌جانشدنی ایستاده است: قهر این نظم هرگز نباید به سوی درون، علیه مخالفت سیاسی، به کار رود. همان‌گونه که روال دخالت در نظم رسانه‌ای هرگز نباید علیه نقد SOLIS بچرخد،

دستگاه امنیتی نیز هرگز نباید علیه کسانی بچرخد که با این نظم مخالف‌اند. این مرز نمی گذارد که حمایت از نظم به ابزار خشکیدن آن بدل شود.

امنیت درونی بی‌دولت پلیسی

امنیت درونی در SOLIS پیش از هر چیز از نظارت و بازدارندگی پدید نمی‌آید، بلکه از رفع علت‌های ناامنی. جایی که هیچ کس از سر نیاز، طرد یا بی‌چشم‌اندازی به جرم رانده نشود، جرم پیش از آن که گشتی در پی‌اش باشد کاهش می‌یابد. جایی که با این همه باید حمایت کرد، اصل ملایم‌ترین وسیله حاکم است: تا جای ممکن کمترین اجبار، و قهر تنها در پاسخ به قهر. نیروهای امنیتی بخشی از جامعه‌اند، نه اشغالگر آن. در فرونشاندن تنش به همان اندازه آموزش دیده‌اند که در مداخله، و در جایی که خدمت می کنند شناخته‌شده‌اند. این‌جا شفافیت نامتقارنی حاکم است که سراسر اثر را در می‌نوردد. شفافیت کامل از آنِ قدرت است، از آنِ هر عملیات، هر دستور و هر وسیله، در حالی که زندگی فرد زیر حمایت حریم خصوصی است. بدین‌سان SOLIS جهت نظارت را وارونه می کند: نه شهروند زیر ذره‌بین است و دستگاه پنهان، بلکه دستگاه زیر ذره‌بین است و شهروند در امان.

استثنایی که خود را پایان می‌دهد

نظمی بی‌رأس نیز باید بتواند عمل کند، وقتی اضطرار مجال رایزنی نمی‌دهد. از این رو SOLIS استثنا را از پیش سامان می‌دهد، در الگویی مرحله‌ای و علنی که همه می‌شناسند. در وضعیت عادی، قواعد معمول معتبرند. هشیاری افزایش‌یافته اجازه‌ی رزمایش، پر کردن انبارها و تقویت حفاظت از تأسیسات حیاتی را می‌دهد. بسیج جزئی پناهگاه‌ها را می‌گشاید، ذخیره را فرا می‌خواند و نیروها را آن‌جا که خطر هست گرد می‌آورد. و سرانجام بسیج کامل اجازه‌ی تخلیه، جابه‌جایی منابع و گشودن دالان‌های امداد فراتر از مرزها را می‌دهد. هر مرحله با اختیاراتی روشن و مشخص همراه است، علنی اعلام و مستدل می‌شود و تاریخ انقضایی دارد. بی‌تصمیم تازه‌ی مجمع، خودبه‌خود پایان می‌یابد.

آن‌چه استثنا را از اختیار استثنایی جدا می‌کند، وظیفه‌ی برچیدن است. پس از هر تشدید، آن‌چه لازمش بود پس گرفته می‌شود: اختیارات، داده‌های گردآوری‌شده، مواضع، ذخایر. هیئتی که بخشی از آن به قرعه برگزیده شده است، پس از آن هر اقدامی را وارسی می‌کند که آیا لازم و متناسب بوده است. بدین‌سان SOLIS می‌تواند در چند ساعت عمل کند، بی‌آن که از آن ساعت‌ها سال‌ها شود. اضطرار آن‌چه را نیاز دارد می‌گیرد، و هیچ چیزی از آن را نگه نمی‌دارد.

دفاع بیرونی بی‌حمله

نیروی مسلح در تاریخ همواره دولبه بوده است. حمایت فراهم آورده و ویرانی به بار آورده، ثبات را تضمین کرده و ترس را دامن زده، از ملت‌ها دفاع کرده و جنگ‌ها را به راه انداخته است. در سامانه‌های کلاسیک، ارتش اغلب در خدمت منافع ملی، نمایش قدرت، تأمین منابع و اعمال نفوذ است، و از این راه به جنگ‌های تجاوزکارانه، مسابقه‌ی تسلیحاتی و سرکوب در درون می‌انجامد. از این رو در SOLIS در برابر بیرون تمایزی حاکم است که همه چیز به آن بستگی دارد: حمله ممنوع است، دفاع مشروع است. SOLIS خود را با قهر برپا نمی‌کند و کسی را به زیر فرمان نمی‌کشد. و با این همه موظف نیست که به نام مدارا بگذارد نابودش کنند. جامعه‌ای که چیزی عادلانه ساخته است، می‌تواند از آن دفاع کند، بی‌آن که خود به مهاجم بدل شود.

این آموزه‌ی نظامی یکسره دفاعی است. دفاع از مردم در برابر حمله‌ها حمایت می‌کند، زیرساخت‌های حیاتی، داده‌ها و تأمین را ایمن می‌کند و زیست‌بوم‌ها و منابع را پاس می‌دارد. حمله به یک شبکه‌ی برق با دفاع سایبری دفع می‌شود، بی‌آن که SOLIS خود تشدید کند. این سامانه در سطح‌هایی سازمان یافته است، فضای سایبری و اطلاعاتی، هوا و فضا، خشکی و دریا و نیز دفاع غیرنظامی، که نیروهایشان هماهنگ

با هم کار می کنند. ذخیره‌ای آن را بر دوش می کشد که در پودمان‌هایی آموزش می‌بیند و در زندگی روزمره به پیشه‌ی خود می‌پردازد. مأموریت تهاجمی در کار نیست، ماشینی که خودسرانه بجنگد در کار نیست، و سلاحی که تصمیم نهایی‌اش درباره‌ی زندگی در دست انسان نباشد در کار نیست. هوش مصنوعی می‌تواند تهدیدها را شناسایی و دسته‌بندی کند، اما هیچ تصمیم کشنده‌ای را بی‌اجازه‌ی انسانی نمی گیرد. رهبری نظامی همواره زیر نظارت غیرنظامی است و بدین‌سان، مانند هر قدرتی در SOLIS، زیر نظارت حلقه و قانون.

در برابر بیرون، SOLIS توازن احتیاط را می‌جوید: سامانه‌های مشترک هشدار زودهنگام، کنترل تسلیحات، پروتکل‌های اضطراری میان نظم‌ها و اتحاد با کسانی که اصولش را شریک‌اند، تا جامعه‌ای که خود را مقید می کند تنها نماند. توان دفاعی وجود دارد، به اندازه‌ای که بازدارنده باشد، و مقید تا خود به تهدید بدل نشود. بدین‌سان SOLIS دفاع را از منطق حمله و نمایش قدرت بیرون می کشد: نه مسابقه‌ی تسلیحاتی، نه جنگ تجاوزکارانه، نه به کار بردن نیرو علیه مردم خود، بلکه حمایت از انسان و سیاره.

دفاع از زمین و دفاع غیرنظامی

هر خطری لباس نظامی بر تن ندارد. زمین‌لرزه‌ها، سیل‌ها، همه‌گیری‌ها، حادثه‌های فنی، توفان‌های خورشیدی که شبکه را تهدید می کنند، و اجرام آسمانی در مسیر برخورد، سخت‌تر از بیشتر دشمنان به مردم ضربه می‌زنند، و مرز نمی‌شناسند. از این رو SOLIS ساختارهای حفاظتی را با وظایف غیرنظامی در دفاعی از زمین به هم می‌پیوندد. یگان‌هایی ویژه، یک سپاه امداد سوانح، بسیار چابک آموزش دیده‌اند و به بلایای طبیعی، همه‌گیری‌ها، حادثه‌های فنی و تهدیدهای برخاسته از فضا پاسخ می‌دهند. پس از یک زمین‌لرزه، در تخلیه یاری می کنند، برق اضطراری فراهم می‌آورند و درمان را تضمین می کنند. سیارکی که زود شناسایی شده دفع می‌شود، در حالی که دفاع غیرنظامی تخلیه را آماده می کند.

در این میان دفاع غیرنظامی نامتمرکز ساخته شده است، مانند هر چیزی در این نظم که باید در روز سختی بار را نگه دارد: ذخایر پراکنده، پناهگاه‌ها، انرژی اضطراری، ارتباط‌هایی که چندباره ایمن شده‌اند، و مردمی که آموزش دیده‌اند، به جای آن که قیمومت شوند. جایی که خطر همه‌ی بشریت را تهدید کند، دفاع از زمین بخشی از همان دفاع سیاره‌ای می‌شود که فصل نظم جهانی به آن می‌پردازد. این دفاع مشترکاً بر دوش کشیده می‌شود و خود نیز حلقه‌بسته است، تا حفاظت در برابر پایان هرگز بهانه‌ای برای برخاستن یک قدرت یگانه نشود.

صلح به‌عنوان کاری فعال

اما ژرف‌ترین حفاظت دستگاه نیست، بلکه نبود دلیل‌های قهر است. صلح در SOLIS درنگی میان دو کشمکش نیست، بلکه کاری پیوسته است: خنثی کردن زودهنگام تنش‌ها، رفع بی‌عدالتی‌ها پیش از آن که به قهر بدل شوند، پرورش هم‌فهمی فراتر از مرزها، دیپلماسی‌ای که تازه در بحران آغاز نمی‌شود. آن‌چه جامعه‌ای در پیشگیری، آموزش و عدالت سرمایه‌گذاری می‌کند، لازم نیست در سلاح سرمایه‌گذاری کند. بدین‌سان SOLIS کارسازترین دفاع از خود را نه با ضربه‌ی سخت‌تر، بلکه با زدودن مواد آتش‌زایی انجام می‌دهد که قهر از آن‌ها برمی‌خیزد. نیرو در این نظم یعنی خویشتن‌داری، نه پرخاشگری.

فصل

05



اقتصاد و منابع

خانه‌ی مارا هیچ هزینه‌ای نداشت. بخشی از سکو بود، مانند آب، نان و رفت‌وآمد به محل کار. قایق کانو امتیاز ارزش می‌خواست، سه ماه از سهم او، و برایش پس‌انداز می‌کرد، همان‌طور که آدم برای چیزی پس‌انداز می‌کند که واقعاً می‌خواهد. در بنگاه، بودجه گشوده بود: بنگاه چه نهاده‌هایی لازم داشت، چه به حساب اعضایش می‌گذاشت، چه اندازه به اندوخته می‌رفت و چه اندازه به صندوق منطقه. هیچ‌کس از آن ثروتمند نمی‌شد. اما هیچ‌کس هم هرگز از پایان ماه نمی‌ترسید.

هر نظم اجتماعی، چه آن را بر زبان بیاورد و چه نه، به سه پرسش اقتصادی پاسخ می‌دهد: چه چیزی از آنِ کیست؟ ارزش چگونه پدید می‌آید، و چه کسی آن را دریافت می کند؟ و چه کسی تصمیم می گیرد که فردا چه ساخته شود؟ نظم‌هایی که همه چیز دیگر را درست انجام داده بودند، بر سر همین سه پرسش شکست خوردند. SOLIS به آن‌ها با هیچ‌یک از نسخه‌های کهن پاسخ نمی‌دهد. با نظمی پاسخ می‌دهد که بازار را نه برمی‌اندازد و نه رها می کند، بلکه محدود می کند: تأمین پایه به‌عنوان حق، کالاهای انتخابی از راه وسیله‌ای ارزشی که نمی‌تواند به قدرت بدل شود، و سرمایه‌ای که در دست‌های بسیار می‌ماند.

مالکیت و منابع همگانی

مالکیت از نیرومندترین و در همان حال بحث‌برانگیزترین مفهوم‌های تاریخ بشر است. جامعه‌ها را ساخته و ویران کرده، اختراع‌ها را پدید آورده و جنگ‌ها را برافروخته، آزادی را ممکن کرده و سرکوب را مشروع جلوه داده است. سرمایه‌داری مالکیت را اغلب خود آزادی می‌داند: کسی که دارد، قدرت، امنیت و امکان شکل دادن دارد. سوسیالیسم مالکیت را بارها جمعی کرده است، با این فرض که دارایی خصوصی نابرابری را دامن می‌زند و جمع را ویران می کند، و اغلب به خشکیدگی دیوان‌سالارانه، نبود انگیزه و فساد در اداره‌ها انجامیده

است. SOLIS یکی را با دیگری عوض نمی کند. توازنی تازه می‌جوید که از نیروهای هر دو اصل بهره بگیرد و از ضعف‌هایشان پرهیز کند: دارایی شخصی خدشه‌ناپذیر می‌ماند، بنیادهای طبیعی زندگی همچون منابع همگانی با آن رفتار می‌شود.

دارایی شخصی در SOLIS حمایت می‌شود، چون بخشی از خودمختاری است. خانه‌ی خود، لباس خود، ابزار خود، پس‌انداز برای طرحی از آنِ خود، کتاب‌ها، یادگارها و بیش از همه هر آن‌چه خود آفریده‌ای، از آنِ فرد است. می‌تواند آن را داشته باشد، شکل دهد، واگذار کند و به ارث بگذارد. دارایی به این معنا آفرینندگی، هویت و امنیت را پرورش می‌دهد. هنرمندی حق کامل خود بر آثارش را نگه می‌دارد، و خانواده‌ای حق دارد در خانه‌ای که ساخته زندگی کند و آن را به فرزندانش بسپارد. تو می‌توانی در اندیشه، در هنر، در طرح‌ها و در گنجینه‌های شخصی ثروتمند باشی. تنها نمی‌توانی با گرفتن هوای نفس کشیدن، آب نوشیدن و زمین زیستن از دیگران ثروتمند شوی.

زیرا با بنیادهای بزرگ زندگی وضع دیگری است: آب، خاک، هوا، منابع انرژی و مواد خام. این‌ها نمی‌توانند به‌طور خصوصی از آنِ کسی باشند، چون هیچ کس آن‌ها را نیافریده است، چون شرط بقای همه‌اند و چون سوءاستفاده از آن‌ها جامعه‌ها، زیست‌بوم‌ها و نسل‌هایی کامل را می‌زند، نه تنها افرادی را. از این رو در SOLIS هیچ بنگاهی نمی‌تواند چشمه‌ای را بخرد و دسترسی مردم را به آن ببندد. هیچ سرمایه‌گذاری نمی‌تواند زمین بخرد تا آن را برای سوداگری بایر بگذارد، در حالی که

مردم سرپناهی نمی‌یابند. هیچ کس نمی‌تواند با هوا چنان رفتار کند که گویی کالاست.

این منابع همگانی به‌طور جمعی اداره می‌شوند، آن هم، به پیروی از نظم قدرت، به دست مجمع‌ها و مناصب هر سطح، با رایزنی کارشناسان و زیر بازبینی شوراهای اخلاق. دارایی دولتی نیستند، زیرا این نظم دولتی را که فراتر از مردم بایستد نمی‌شناسد. بهره‌برداری از آن‌ها چنان سامان می‌یابد که هیچ کس گرسنه نماند یا استثمار نشود و نسل‌های آینده نیز دسترسی خود را نگه دارند. سکوهای باز به این کار می‌آیند، که در آن‌ها دیدنی است چه اندازه آب، انرژی یا خاک کجا مصرف می‌شود. مرزهای برداشت به این کار می‌آیند، که تعیین می کنند چه اندازه را می‌توان برداشت بی‌آن که به سامانه آسیب رسد، و نیز مجازات‌هایی علیه ساختن انحصار و بازارهای سایه، و برنامه‌هایی که بهره‌برداری ملایم را پرورش می‌دهند. بدین‌سان SOLIS گزینه‌ی نادرست میان قدرت خصوصی بی‌مرز، که جمع را ویران می کند، و نظارت تام جمعی، که فرد را خفه می کند، را کنار می گذارد. آزادی را آن‌جا می‌دهد که آفرینندگی، نوآوری و هویت را می‌پرورد، و اداره‌ی جمعی را آن‌جا که بقا و پایداری در خطر است. از این توازن برمی‌خیزد، و از این اعتماد برمی‌خیزد. فرد می‌داند که فضای خود و امنیت خود را دارد، و در همان حال می‌داند که بنیادهای زندگی برای فرزندانش نیز گشوده می‌مانند.

تأمین پایه و امتیازهای ارزش

پول در طول سده‌ها ابزاری محوری برای بشریت بوده است. بازرگانی را ممکن کرده و بحران‌ها را به راه انداخته، نوآوری‌ها را شتاب داده و جامعه‌ها را به فقر کشانده، وعده‌ی آزادی داده و وابستگی آفریده است. در سرمایه‌داری پول اغلب معیار همه چیز می‌شود: کسی که آن را دارد، می‌تواند نفوذ بخرد، امنیت فراهم کند و در تعیین قواعد سهیم شود. سوسیالیسم پول را بارها سرکوب کرده یا سخت مهار کرده و از این راه اغلب خشکیدگی دیوان‌سالارانه، کمبود و بازارهای سایه پدید آورده است. SOLIS پول را صرفاً با وسیله‌ی مبادله‌ی تازه‌ای جایگزین نمی‌کند. نظمی دوگانه می‌آفریند با جدایی روشن میان تأمین پایه و کالاهای انتخابی.

◆ تأمین پایه حق است، نه پرداخت

هر انسانی در SOLIS حقی تضمین‌شده بر بنیادهای زندگی دارد: مسکن، انرژی، غذا، سلامت، آموزش و جابه‌جایی پایه. این‌ها کالای بازار نیستند. خریده نمی‌شوند، بلکه فراهم می‌شوند. مجمع‌های سطح‌ها ظرفیت‌های لازم برای آن را برنامه‌ریزی می‌کنند، خانه‌ها، تأسیسات آب، مدرسه‌ها، درمانگاه‌ها، حمل‌ونقل، و بنگاه‌هایی که این‌ها را فراهم می‌آورند از سهم همگانی‌ای تأمین می‌شوند که به‌زودی از آن سخن خواهد رفت. هیچ کس هرگز لازم نیست برای تأمین پایه پول بپردازد. جوانی

تازه‌بالغ بدین‌سان بی‌هیچ بده‌بستانی حق یک خانه‌ی پایه را دارد، و خانواده‌ای خوراک پایه را به‌عنوان حق دریافت می‌کند، نه در برابر بها. تأمین پایه سکوست، نه تجمل: ساده، قابل اتکا و برای همه یکسان. بدین‌سان کفی تضمین شده است که هیچ انسانی، فارغ از سابقه‌ی کاری‌اش، نمی‌تواند به زیر آن بیفتد.

سکو همه جا هم‌ارزش است، اما همه جا یکسان نیست. دو خانه‌ی پایه هرگز یکی نیستند، و یکی کنار پارک است، دیگری کنار خیابان. هر جا کالاهای تأمین پایه با هم فرق دارند، قاعده تصمیم می‌گیرد، نه آشنایی: نخست نیاز، یعنی اندازه‌ی خانوار و نزدیکی به کار، مدرسه و مراقبت، سپس ترتیب ثبت‌نام، و هر جا چند نفر به یک اندازه محق باشند، قرعه. زمان‌های انتظار علنی‌اند. اگر بالا بروند، این مأموریتی است برای مناصب که بسازند و برای پایش حقوق بنیادین که گزارش دهد. کسی که بیش از سکو می‌خواهد، خانه‌ای بزرگ‌تر یا جایی بهتر، برای آن امتیاز ارزش مبادله می‌کند، زیرا کالای انتخابی از همان‌جا آغاز می‌شود.

◆ امتیازهای ارزش برای کالاهای انتخابی

برای هر آن‌چه از تأمین پایه فراتر می‌رود، خانه‌ی بزرگ‌تر، سفر، ساز، ابزار برای طرح خود، امتیازهای ارزش به کار می‌آیند. این امتیازها به شخص بسته‌اند و بی‌بهره‌اند. تنها از سهم واقعی پدید می‌آیند، از کار، مراقبت، تربیت، نوآوری و خدمت داوطلبانه، و بر پایه‌ی ساعت‌ها، شایستگی و نیاز جمع سنجیده می‌شوند. نمی‌توان آن‌ها را انباشت و نمی‌توان

با آن‌ها سوداگری کرد، و ارزش نسبی‌شان سود اجتماعی، پایداری و کمیابی را بازتاب می‌دهد. مهندسی برای کار روی یک نیروگاه امتیاز ارزش می گیرد، پرستاری برای مراقبت روزانه از مردم، هنرمندی برای اثرش، پدری برای سال‌هایی که فرزندانش را بزرگ می کند. تعیین کننده آن است که چنین وسیله‌ای را از پول جدا می کند: نمی‌تواند به سرمایه‌ای بدل شود که خودبه‌خود فزونی یابد و به قدرت ترجمه شود. امتیاز ارزش رود است، نه دریاچه.

◆ قیمت‌ها چگونه بی‌برنامه‌ی مرکزی پدید می‌آیند

در این‌جا دشوارترین پرسش هر نظم اقتصادی‌ای قرار دارد که بازار را عقب می‌راند، و SOLIS از آن طفره نمی‌رود. قیمت یک اطلاع است. در بازار از تصمیم های نامتمرکز بی شمار پدید می‌آید و نشان می‌دهد چه کمیاب است و چه لازم. نظمی که بازار را براندازد، با این پرسش روبه‌روست که بی‌این نشانه چگونه می‌خواهد تعیین کند چیزها چه ارزشی دارند، و تاریخ نشان داده است که هیچ مرجع مرکزی‌ای نمی‌تواند آن‌چه را بازار حساب می کند حساب کند. SOLIS ادعای این همه‌دانی را ندارد. بازار را با برنامه‌ای مرکزی جایگزین نمی کند، بلکه بازار را محدود می کند.

برای کالاهای انتخابی، قیمت‌های نسبی امتیاز ارزش از بالا تعیین نمی‌شوند. از نشانه‌های نامتمرکز پدید می‌آیند، آن هم در سه لایه. لایه‌ی نخست خود نشانه‌ها هستند: عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان عرضه و نیاز را اعلام می کنند، و قیمت‌های نسبی با کمیابی واقعی

و تقاضای واقعی حرکت می‌کنند. بدین‌سان کارکرد اطلاعاتی قیمت، که برنامه‌ریزی محض از دست می‌دهد، حفظ می‌شود. لایه‌ی دوم مرزهای استوار است. هزینه‌های بوم‌شناختی به‌طور الزامی در هر قیمتی وارد می‌شوند، چنان که پروازی میان قاره‌ها امتیاز بیشتری می‌خواهد تا سفری با قطار، و فراورده‌ای آلاینده بیش از جایگزینی ملایم. در همان حال هیچ کس نمی‌تواند بازاری را تنگ کند یا انحصاری بسازد، و هر فراورده برگه‌ی محصولی گشوده دارد که مواد، انرژی، بار زیست‌محیطی و خاستگاه را نشان می‌دهد. لایه‌ی سوم بازخورد است. کل سامانه شفاف و وارسی‌پذیر است. هر جا نشانه‌ها به نتایجی ناعادلانه یا ناپایدار بینجامند، حلقه‌ای اصلاحی وارد عمل می‌شود که داده‌ها و سنجش را به هم می‌پیوندد: پایش پیوسته‌ی کمیابی و بار بوم‌شناختی از یک سو، و بازبینی شوراهای اخلاق از سوی دیگر. در این میان مرزها اصلاح می‌شوند، نه تک‌تک قیمت‌ها با فرمان.

این راه‌حل تقریبی است، نه محاسبه‌ای کامل، و خود را چنین نشان می‌دهد. نوعی ناروشنی در تخصیص را می‌پذیرد، چون این بهای پرهیز از هر دو بن‌بست است: برنامه‌ریزی همه‌دان، که ناممکن است، و بازار رهاشده، که ناعادلانه می‌شود. شکل امتیاز ارزش ضمانت می‌کند که حتی جایی که قیمتی ناروشن می‌ماند، از آن اهرمی برای انباشت و قدرت پدید نیاید، زیرا امتیاز انباشتنی نیست، سوداگری‌پذیر نیست و به سهم واقعی بسته است.

◆ پس‌انداز بی‌قدرت‌اندوزی

این که امتیاز ارزش انباشتنی نیست، علیه الیگارشی است، نه علیه دوراندیشی. میان انباشتی که به قدرت بر دیگران ترجمه می‌شود و پس‌اندازی سنجیده برای طرحی از آنِ خود، تفاوتی هست که این نظم آن را پاس می‌دارد. از این رو امتیازهای ارزش در بازه‌های زمانی مناسب برای هدف‌های شخصی در دسترس می‌مانند، برای خانه، سفر، کارگاه، سال آغازی نو. مرز و سوخت آن‌ها تنها فراتر از آستانه‌ای وارد عمل می‌شود که در آن پس‌انداز به اهرمی بر زندگی دیگران بدل می‌شد. همین آستانه در پایان زندگی نیز معتبر است. آن‌چه انسانی از امتیاز ارزش بر جا می گذارد، تا این آستانه به بستگانش می‌رسد و فراتر از آن به سهم همگانی. بدین‌سان این وسیله جلوی قدرت‌اندوزی را می گیرد، بی‌آن که توان برنامه‌ریزی را از فرد بگیرد، و بی‌آن که در طول نسل‌ها دودمان‌هایی شکل بگیرد.

◆ سهم همگانی

نظمی بی‌پول مدرسه‌ها، درمانگاه‌ها و تأسیسات آبش را از کجا تأمین می کند؟ از همان رودی که همه چیز دیگر را بر دوش می کشد. هر واریز امتیاز ارزش سهمی را به صندوق‌های همگانی سطح‌ها می‌سپارد: سهم پایه‌ی ثابتی بر هر سهم و سهمی فزاینده بالاتر از یک آستانه. کسی که بسیار دریافت می کند، به نسبت بیشتر سهم می‌دهد. این کیفر نیست. به رسمیت شناختن این است که هر بازدهی بر جمع تکیه دارد، بر زیرساخت آن، آموزش آن، سلامت آن و صلح آن. از این سهم

همگانی بنگاه‌های تأمین پایه تأمین می‌شوند، مستمری پایه تغذیه می‌شود، صندوق‌ها پر می‌شوند و مناصب نگه داشته می‌شوند. سهم همگانی جای مالیات را می گیرد، و در دو چیز با آن فرق دارد. ساده است، چون در سرچشمه پدید می‌آید و هیچ کس لازم نیست آن را اظهار کند، دور بزند یا وصول کند. و دیدنی است، چون نهاد بازرسی آشکار می کند که هر سهمی به کجا می‌رود. کسی که سهم می‌دهد، می‌بیند از آن چه می‌شود.

◆ امتیازها از کجا می‌آیند و چه تعداد هستند

بدین‌سان پرسشی می‌ماند که هر نظمی با وسیله‌ی ارزشی از آنِ خود باید به آن پاسخ دهد: چه کسی امتیازها را می‌آفریند، و چه کسی تعیین می کند چه تعداد هستند؟ واریزی به حساب یک شخص در SOLIS دو سرچشمه‌ی ممکن دارد. یا بنگاهی آن را از درآمد کالاهای انتخابی‌اش می‌پردازد. در این صورت امتیاز تنها دست‌به‌دست می‌شود، و هیچ چیز تازه‌ای پدید نمی‌آید. یا صندوق همگانی آن را می‌پردازد: برای کار در تأمین پایه، برای مراقبت، تربیت و کار داوطلبانه، برای خدمت قرعه‌کشی‌شدگان، برای طرح‌های صندوق‌ها. تنها این‌جا امتیازهای تازه پدید می‌آیند، و تنها در برابر سهمی ثبت‌شده پدید می‌آیند، هرگز در برابر هیچ، هرگز با وام و هرگز با بهره. بانک همگانی‌ای که آن‌ها را می‌آفریند، خود حلقه‌بسته است: بخشی به قرعه برگزیده، با ترکیبی دگرگون‌شونده و زیر ذره‌بین نهاد بازرسی. هیچ نهادی نمی‌تواند برای خودش امتیاز بیافریند.

مقدار امتیازهای در گردش باید با آن‌چه از کالاهای انتخابی می‌توان تولید کرد جور باشد. اگر بیش از اندازه باشند، همه‌ی قیمت‌ها هم‌زمان بالا می‌روند، نه تنها قیمت چیزهای کمیاب. اگر کم باشند، کالاها بر جا می‌مانند، هرچند مردم به آن‌ها نیاز دارند. هر دو را می‌توان از عددی علنی خواند، سطح عمومی قیمت کالاهای انتخابی، که نهاد بازرسی پیوسته منتشر می‌کند. مقدار امتیازها از راه سه پیچ تنظیم می‌شود که همه آشکارند: ارزش پایه‌ای که یک ساعت سهم به ارمغان می‌آورد، اندازه‌ی سهم همگانی و آستانه‌ای که امتیازها بالاتر از آن می‌سوزند. مجمع کشور این‌ها را تعیین می‌کند، با رایزنی شورای خردمندان و زیر بازبینی شوراهای اخلاق، و تنها مجاز است آن‌ها را آهسته و در بازه‌ای معین تغییر دهد، تا هیچ کس یک‌شبه فقیرتر نشود. آن‌چه فراتر از آستانه می‌سوزد و آن‌چه افزوده‌ی بوم‌شناختی به کالاهای آلاینده می‌افزاید، خودبه‌خود فرونشاننده است، بی‌آن که کسی لازم باشد دخالت کند. بدین‌سان مقدار امتیازها دانشی پنهان نیست. عددی علنی است که دگرگونی‌اش باید مستدل شود.

◆ مرز با بیرون

SOLIS جدا افتاده زندگی نمی‌کند و از این رو به گذرگاه‌هایی قاعده‌مند به جهان ارزهای متعارف نیاز دارد. بورسی مرزی مبادله‌ی میان امتیاز ارزش و ارزهای خارجی را ممکن می‌کند. اما برای آن که ویژگی درونی امتیاز ارزش، نه انباشت و نه سوداگری، از بیرون دور زده نشود، این مرز غشایی نظارت‌شده است و نه دروازه‌ای باز برای سودجویی از

تفاوت قیمت‌ها. تبدیل به دست افراد محدود است. نیازهای بیرونی بجا مانند سفر یا واردات را پوشش می‌دهد، اما اجازه نمی‌دهد امتیازها به دارایی بیگانه مکیده شوند. خروجی در مقیاس بزرگ، که امتیاز ارزش را به سرمایه‌ی خارجی بدل کند و از آن قدرت را دوباره به درون آورد، دیدنی و سقف‌دار است. در جهت وارونه نیز همین معتبر است. کسی که از نظمی دیگر کوچ می‌کند، حقوقش را با خود می‌آورد، اما نه قدرتش را، زیرا دارایی بیگانه تنها به همان اندازه به امتیاز ارزش تبدیل‌پذیر است که برای هر کس دیگر، و در باقی همان می‌ماند که هست: بیرون. صندوق ضربه‌گیر نرخ را در بازه‌ای پایدار نگه می‌دارد و در برابر تکان‌های بیرونی و سوداگری حمایت می‌کند، و زنجیره‌های تأمینی که بقا به آن‌ها بسته است، در درون یا از راه چند شریک ایمن می‌شوند، تا هیچ کس نتواند این نظم را از بیرون گرسنه نگه دارد. بنگاهی که فناوری صادر می‌کند، امتیاز ارزشی می‌گیرد که می‌توان آن را در چارچوب این قواعد در بورس مرزی مبادله کرد. معنای این مرز درست همین است که نظم درونی در برابر میان‌بُر از راه ارز خارجی ایمن بماند. این غشا ارزش را برای نیازهای واقعی عبور می‌دهد و نشتی‌ای را می‌بندد که کسی بتواند از راه آن از قاعده‌ی نااندوختن بگریزد.

◆ شفافیت و امنیت

همه‌ی انتقال‌ها از راه بانک‌های همگانی انجام می‌شوند که در خدمت تسویه‌ی امن، شفافیت و نظارت در برابر سوءاستفاده‌اند و نه سود.

داده‌ها بر زیرساختی جعل‌ناپذیر جای دارند. حساب‌ها رو به بیرون نام‌مستعارند، انتساب آن‌ها به یک شخص تنها با دستور قضایی ممکن است، و جامعه شاخص‌های جمع‌بندی‌شده را می‌بیند، نه زندگی فرد را. تخصیص‌های بزرگ مشمول اصل چهارچشمی‌اند، الگوهای تبانی و خدمت ساختگی شناسایی و منتشر می‌شوند، و کسی که سوءاستفاده‌ای را فاش کند، زیر حمایت است. بدین‌سان نظم اقتصادی وابستگی به پول را از میان برمی‌دارد و در همان حال سود بازارهای قاعده‌مند را نگه می‌دارد. هیچ کس لازم نیست بترسد که نتواند نیازهای پایه‌اش را برآورد. هیچ کس نمی‌تواند بر هوا، آب یا غذا انحصار برپا کند. هیچ نوآوری‌ای دیگر به خاطر نبود سرمایه شکست نمی‌خورد. حق برای بقا و امتیاز ارزش برای شکل دادن به زندگی، توازن، اعتماد و پایداری این نظم در همین است.

بنگاه‌ها، سرمایه و نوآوری

◆ بنگاه‌هایی بی‌قدرت سرمایه

شرکت‌ها در SOLIS همچنان هستند، زیرا موتور پویایی، مهارت و تخصص‌اند. این اثر آن‌ها را بنگاه می‌نامد، چون چیزی را می گردانند و چیزی را مالک نیستند. بنگاه جماعتی از انسان‌هاست که با هم چیزی

می‌سازند یا خدمتی ارائه می‌دهند. حسابی از امتیاز ارزش دارد که از راه آن آن‌چه را از کالاهای انتخابی واگذار می‌کند دریافت می‌کند و آن‌چه را از نهاده‌ها لازم دارد می‌پردازد. از باقی‌مانده، سهم اعضایش را می‌پردازد. آن‌چه فراتر از این می‌ماند، می‌تواند به‌عنوان اندوخته برای جایگزینی و مخاطره نگه دارد، تا مرزی که با نیازش سنجیده می‌شود. آن‌چه از این نیز فراتر رود، به اعضا و به سهم همگانی می‌رود. پس بنگاه می‌تواند خوب کار کند و از مهارتش رشد کند، اما نمی‌تواند به ثروتی بدل شود که بنگاه‌های دیگر را بخرد، و نه به قدرتی که قواعد را بنویسد. آن‌چه برای سرمایه‌گذاری لازم دارد و از اندوخته‌اش نمی‌تواند تأمین کند، از صندوق‌ها می‌گیرد. بازار سرمایه وجود ندارد.

انسان‌های درون بنگاه شریک‌اند، نه کالا. در تعیین رهبری و قواعد کارشان سهیم‌اند، و رهبری منصبی موقت است مانند هر منصب دیگر. موفقیت یک بنگاه تنها با آن‌چه در پایان باقی می‌ماند سنجیده نمی‌شود، بلکه به همان اندازه با پایداری‌اش، سهمش برای جمع، ترازنامه‌ی بوم‌شناختی‌اش و مسئولیتش، و سامانه‌ای ارزیابی علنی و شفاف این ابعاد را دیدنی می‌کند. بنگاهی که اعضایش را منصفانه پاداش می‌دهد، مواد ملایم به کار می‌برد و جماعت محلی را نیرومند می‌کند، بالاتر ارزیابی می‌شود از بنگاهی که تنها از هزینه‌ها می‌زند، و آن‌چه را از صندوق‌ها لازم دارد آسان‌تر به دست می‌آورد. هدف اقتصادی است که ارزش واقعی می‌آفریند، به جای جابه‌جا کردن اعداد: برای انسان‌هایی که در آن کار می‌کنند، برای جماعت‌هایی که تأمینشان می‌کند، برای طبیعتی که از آن بهره می‌برد، و برای آینده‌ای که در شکل دادنش سهیم است.

سخن بر سر بیشینه کردن رشد به‌خودی‌خود نیست. سخن بر سر آن است که چیزهای درست رشد کنند: سلامت، آموزش، آفرینندگی، پایداری و عدالت.

◆ تخصیص شبکه‌ای سرمایه

در این‌جا پرسشی از قدرت پنهان است که هیچ نظم اقتصادی‌ای نباید از کنارش بگذرد. امتیاز ارزش گردش محض است. جاری است، اما انباشته نمی‌شود. بدین‌سان انباشت به‌عنوان سرچشمه‌ی برتری خصوصی مهار شده است، اما ناپدید نشده است. جابه‌جا شده است. طرح‌های بزرگ منابع بزرگ می‌طلبند، و تصمیم درباره‌ی این که کدام طرح آن‌ها را بگیرد، پرپیامدترین تصمیم اقتصادی است. این تصمیم اکنون با صندوق‌هاست که از سهم همگانی و از بازگشت طرح‌های موفق تغذیه می‌شوند. برای آن که این‌جا رأسی تازه پدید نیاید، تخصیص سرمایه در یک دست نهاده نمی‌شود، بلکه شبکه‌ای می‌شود: صندوق‌های بسیار در کنار هم، منطقه‌ای، تخصصی و شهروندمحور، هر یک ساخته بر پایه‌ی نظم قدرت، بخشی به قرعه برگزیده، با ترکیبی دگرگون‌شونده و پاسخ‌گو. تعیین کننده، چندگانگی راه‌هاست. کسی که می‌خواهد اندیشه‌ای را تحقق بخشد، می‌تواند به چند صندوق مستقل رو کند، چنان که یک «نه» هرگز «نه»ی سامانه نیست. تنها «نه»ی یک در است. بخش ثابتی از منابع برای امر نامتعارف کنار گذاشته می‌شود که اجماع حاکم را به چالش می‌کشد. بدین‌سان نیرویی که آینده را می‌سازد پراکنده می‌ماند و به تخت بدل نمی‌شود.

◆ نوآوری بی‌مانع سرمایه

پژوهش و توسعه نباید به خاطر سرمایه شکست بخورند. صندوق‌ها زیرساخت، مواد، زمان آزمایشگاه و گروه‌ها را فراهم می‌کنند. زحمت شخصی با امتیاز ارزش پاداش داده می‌شود، و اندیشه‌ها و اختراع‌ها پس از مهلتی مناسب آزادانه دسترس‌پذیر می‌مانند، در حالی که مخترع قدردانی و بازدهی از امتیاز ارزش بر پایه‌ی سود اثبات‌شده دریافت می‌کند. دانشمندی که روشی تازه برای بازیافت می‌پرورد، منابع را از صندوق می‌گیرد، گروهش پشتیبانی می‌شود، و خود او برای سهمش ارج می‌یابد، بی‌آن که اختراع پشت حق امتیازی بسته شود که دسترسی همگان را منع کند. طرح‌ها از نقطه‌های عطف گشوده‌ای می‌گذرند که در آن‌ها یا خود را ثابت می‌کنند یا پایان می‌یابند. آن‌چه شکست می‌خورد، زود و آموزنده شکست می‌خورد، نه دیر و گران.

کار و سهم

در بیشتر سامانه‌های امروز، کار پیوندی تنگاتنگ با ترس دارد: ترس از این که به اندازه‌ی کافی درآمد نداشته باشی، به کار نیایی، از قافله عقب بمانی یا بیمار و فرسوده و از این رو بی‌ارزش شوی. جامعه‌هایی ساخته‌ایم که در آن‌ها کار بیش از هر چیز وسیله‌ی بقاست. پیامدش انسان‌هایی‌اند که در کارهای ناخوشایند می‌مانند، آفرینندگی‌ای که زیر

رنج روزانه خفه می‌شود، و اختراع‌هایی که بر زمین می‌مانند، چون در کوتاه‌مدت سودی ندارند. SOLIS کار را دیگرگونه می‌فهمد: نه اجبار بقا، بلکه بیان آفرینندگی، سهم و معنا.

چون بنیادهای زندگی در SOLIS تضمین شده‌اند، هیچ کس برای زنده ماندن ناگزیر به کار نیست. این به آن نمی‌انجامد که دیگر کسی کار نکند. به وارونه‌اش می‌انجامد. مردم خود را درگیر می کنند، چون در آن معنایی می‌بینند، می‌خواهند سهمی بدهند و خود را بشکفانند، و چون هر آن‌چه از سکو فراتر می‌رود، از سهم پدید می‌آید. مادری جوان پاره‌وقت درس می‌دهد، چون از انتقال دانش لذت می‌برد، نه از ترس این که وگرنه پشتوانه‌اش را از دست بدهد. مهندسی سالخورده روی یک نیروگاه کار می کند، چون می‌خواهد کاری معنادار کند، نه از نگرانی اجاره‌بها. کسی که هیچ سهمی نمی‌دهد، تأمین پایه را از دست نمی‌دهد، زیرا تأمین پایه به کرامت بسته است و نه به عملکرد. اما او بر سکو زندگی می کند و نه بالاتر از آن، و جمعی که سهم را دیدنی می کند، برای انتظار داشتنش به اجبار نیاز ندارد.

بدین‌سان پرسشی می‌ماند که هر نظمی بی‌اجبار نیاز باید به آن پاسخ دهد: چه کسی کاری را انجام می‌دهد که هیچ کس با میل انجامش نمی‌دهد؟ نخست ماشین. کارهای تکراری و نیز کارهای خطرناک، سخت و ملال‌آور خودکار می‌شوند، تا انسان‌ها بتوانند بر آن‌چه ماشین‌ها از عهده‌اش برنمی‌آیند تمرکز کنند: آفرینندگی، همدلی، داوری، حل مسائل پیچیده، کار اجتماعی و عاطفی. و هر جا انسانی با این همه باید آن را انجام دهد، امتیاز ارزش سخن می گوید. کار در گلوگاه، در شب، در

سرما، با کثیفی یا خطر، در هر ساعت امتیاز بیشتری می‌آورد، زیرا نیاز جمع یکی از عواملی است که سهم با آن‌ها سنجیده می‌شود. آن‌چه امروز با کمترین دستمزد سرسری گرفته می‌شود، چون فقیرترین‌ها ناگزیر به انجامش هستند، در SOLIS بالا پاداش می گیرد، چون همه به آن نیاز دارند. برای آن که خودکارسازی انسان‌ها را زائد نکند، صندوق‌ها آموزش تکمیلی، بازآموزی و پرورش استعدادها را تأمین می کنند، و نوآوری به روی همه باز است، نه تنها بنگاه‌های بزرگ. دانش‌آموزی با اندیشه‌ای برای یک بسته‌بندی بی‌پلاستیک، به یک مرکز نوآوری دسترسی می‌یابد، بی‌آن که به پدر و مادری توانگر یا سرمایه‌گذاری وابسته باشد.

در اقتصادی که در آن ماشین‌ها و هوش مصنوعی هر چه بیشتر کار لازم را بر عهده می گیرند، پرسشی کهن از نو مطرح می‌شود: انسان برای چه کار می کند، و زندگی کامیاب با چه سنجیده می‌شود؟ SOLIS سهم را از اجبار جدا می کند. آن‌چه خودکارسازی از رنج می کاهد، به صورت زمان بازمی گرداند، برای مراقبت، آموزش، آفرینش و جمع. و معیار موفقیت جابه‌جا می‌شود. موفق ثروتمندترین نیست، بلکه کسی است که چیزی ماندگار برای جمع می‌آفریند. کرامت کار به بازده آن بسته نیست، بلکه به معنای آن.

عدالت توزیعی

تقریباً هر بحث سیاسی‌ای از عدالت سخن می‌گوید، و با این همه هر کس چیز دیگری از آن می‌فهمد: برخی برابری مطلق، برخی آزادی مطلق، و برخی دیگر تعادلی منصفانه. در SOLIS عدالت توزیعی به این معنا نیست که هر کس دقیقاً همان را دریافت کند. سه چیز معنا می‌دهد: این که هر کس برای زندگی‌ای شرافتمندانه، امن و کامیاب به اندازه‌ی کافی دارد، این که کسی که به‌ویژه خود را درگیر می‌کند می‌تواند بیشتر بهره ببرد، تا زمانی که به هزینه‌ی دیگران زندگی نکند، و این که نابرابری‌های افراطی که جامعه را از هم می‌شکافند اصلاً پدید نیایند. این راه از بینشی دوگانه برمی‌آید. برابری رادیکال اغلب عملکرد و نوآوری را خفه می‌کند. نابرابری رادیکال جامعه‌ها را مسموم می‌کند، اعتماد را ویران می‌کند و خشونت را تغذیه می‌کند.

بنیاد این است که هیچ‌کس لازم نیست برای بقای برهنه بترسد. دسترسی به غذا، آب پاکیزه، درمان، سرپناه امن، آموزش و مشارکت تضمین شده است، به‌عنوان حقی بنیادین و نه صدقه. مادری که تنها فرزندانش را بزرگ می‌کند لازم نیست نگران باشد که آیا می‌تواند آنان را سیر کند و نگه دارد، و انسانی سانخورده به نیستی نمی‌افتد. این شرط هر آزادی دیگری است، زیرا کسی که برای بقا می‌جنگد، نمی‌تواند آزادانه بیندیشد، آفریننده باشد و رشد کند.

بالای این بنیاد، SOLIS به رسمیت می‌شناسد که انسان‌ها در استعداد، انگیزه و توان کاری با هم فرق دارند. کسی که بسیار سهم می‌دهد، مسئولیت می‌پذیرد یا نوآوری را پیش می‌برد، می‌تواند بیشتر نیز بهره ببرد: خانه‌ی بزرگ‌تر، سفر دورتر، منابع بیشتر برای طرح خود، قدردانی بیشتر. تعیین کننده تنها این است که این بر استثمار تکیه نداشته باشد. می‌توان توانگر بود، چون چیزی آفریده‌ای، نه چون دیگران را سرکوب کرده یا فریب داده‌ای. از این رو دانشمندی با اختراعی پزشکی، بنگاهی که کار منصفانه و فراورده‌های ماندگار می‌آفریند، و هنرمندی که فرهنگ را غنی می کند پاداش می گیرند. پاداش نمی گیرند سوداگری که از پول پول می‌سازد بی‌آن که ارزشی بیافریند، بنگاهی که زیان‌هایش را بر دوش همگان می‌اندازد، و نخبگانی که خود را تنها با قدرت و جدا ماندن تعریف می کنند. در SOLIS این تمایز خواهشی اخلاقی نیست، بلکه در خود وسیله‌ی ارزش ساخته شده است. جایی که بهره و سوداگری نیست، از پول نمی‌توان پول ساخت.

برای آن که افراط‌ها اصلاً پدید نیایند، این نظم به بازتوزیع پسینی نیاز ندارد، زیرا سازوکارهای تعادلش در سرچشمه کار می کنند. سهم همگانی کسی را که بیشتر دریافت می کند وامی‌دارد به نسبت بیشتر سهم دهد. آستانه‌ی انباشت نمی گذارد پس‌انداز به قدرت بدل شود. قاعده‌ی ارث نمی گذارد نابرابری در طول نسل‌ها به ارث برسد. منابع گردآوری‌شده در صندوق‌های ناروشن فرو نمی‌روند. دیدنی و وارسی‌پذیر در آموزش، سلامت، نوآوری و جمع سرمایه‌گذاری می‌شوند. پاداش‌های نوآوری به کسی که اندیشه‌هایی با سود بلندمدت می‌آورد،

نه تنها قدردانی، بلکه منابع تحقق آن‌ها را نیز می‌دهند. بدین‌سان این نظم امنیتی را که انسان‌ها برای زندگی بی‌ترس لازم دارند، با پویایی‌ای که جامعه‌ها برای پیش رفتن لازم دارند پیوند می‌دهد. سخن بر سر اهریمنی جلوه دادن رفاه نیست. سخن بر سر پیوند دادن آن با مسئولیت و جلوگیری از فقر شدید است، زیرا فقر شدید همه‌ی جامعه را فلج می‌کند، نه تنها کسانی را که دچارش هستند. جایی که مردم سامانه را منصفانه تجربه کنند، اعتماد پدید می‌آید، و اعتماد ملاتی است که بی‌آن اقتصاد، سیاست و جمع از هم می‌پاشند.

تأمین دوران سالمندی

در برخورد با پیری آشکار می‌شود که آیا جامعه‌ای انسان‌هایش را ارج می‌نهد یا رهایشان می‌کند. در بسیاری از سامانه‌های موجود، تأمین سالمندی با ترس آمیخته است: ترس از این که در پیری به اندازه‌ی کافی نداشته باشی، با وجود یک عمر کار در فقر پایان یابی یا سربار جمع شوی. سامانه‌های کلاسیک بازنشستگی زیر فشار جابه‌جایی‌های جمعیتی، تأمین مالی ناامن و کارنامه‌ای از زندگی که منصفانه به رسمیت شناخته نمی‌شود قرار می‌گیرند. در برابر این، SOLIS کرامت در پیری را به‌عنوان حق و نه صدقه تضمین می‌کند. هیچ‌کس به زیر سطحی تعیین‌شده

از کرامت نمی‌افتد، کسی که سهم داده است به‌طور دنبال‌پذیر بیشتر دریافت می‌کند، و سامانه در دگرگونی جمعیتی نیز پایدار می‌ماند.

این تأمین بر سه ستون استوار است. نخستین، مستمری پایه است: حق بر مسکن، انرژی، سلامت و تغذیه در پیری همچون هر دوره‌ی دیگری از زندگی معتبر است و برای هر کس زندگی‌ای شرافتمندانه را، فارغ از سابقه‌ی کاری، تضمین می‌کند. دومین، امتیازهای کارنامه است. این‌ها پول دوم نیستند، بلکه حافظه‌ی دستاورد زندگی‌اند. هر سال کار، مراقبت، تربیت و خدمت داوطلبانه بر پایه‌ی ساعت‌ها، شایستگی و نیاز به‌صورت امتیاز کارنامه ثبت می‌شود، و از مجموع آن‌ها در پیری دریافتی پیوسته از امتیاز ارزش سنجیده می‌شود که از سهم همگانی جوان‌ترها تأمین می‌شود. سومین، صندوقی مولد است، صندوقی همگانی و گسترده‌بخش که در بنگاه‌ها، زیرساخت‌ها و نیروگاه‌ها سرمایه‌گذاری می‌کند و بازده آن، برآمده از بهره‌برداری واقعی از آن‌ها و نه از بهره، به‌صورت امتیاز ارزش به سالمندان می‌رسد. چون این تأمین بدین‌سان هرگز تنها بر یک سرچشمه تکیه ندارد، حتی وقتی سرچشمه‌ای ضعیف‌تر شود، باز بار را نگه می‌دارد.

تعیین‌کننده این است که دستاورد زندگی در هر شکلی به حساب می‌آید. مراقبت از بستگان و تربیت فرزندان کامل محاسبه می‌شوند، به‌عنوان سهمی ارزشمند و نه شکافی در کارنامه‌ی زندگی. مادری که سال‌ها را صرف تربیت می‌کند، به همان اندازه امتیاز گرد می‌آورد که کسی که شاغل بوده است. ضریبی برای شایستگی و گلوگاه، کارهایی را که به‌ویژه به آن‌ها نیاز است ارج می‌نهد، در حالی که سقفی سالانه

از خوداستثماری جلوگیری می کند. ضریبی برای پایداری، نوسان‌های جمعیتی را نرم جبران می کند، به جای آن که نسل‌هایی کامل را غافلگیر کند، و صندوق مولد گسترده‌پخش و ضدچرخه‌ای سامان یافته است.

افزون بر این، این نظم انعطاف‌پذیر و انسانی است. ورودی تدریجی به دوران سالمندی، برای نمونه میان 62 و 70 سالگی، با ضریبی برای انصاف راه‌های فردی را ممکن می کند. کسی که می‌خواهد بیشتر سهم دهد، برای آن ارج می‌یابد، و کسی که ناگزیر زودتر می‌رود، به پرتگاه نمی‌افتد. در کاهش توان کاری، واریزهای فرضی پشتوانه می‌شوند، و بازماندگان از راه انتقال سهم‌های صندوق حمایت می‌شوند. گذار از سامانه‌ی موجود نیز منصفانه طراحی شده است. حقوق بازنشستگی کسب‌شده به امتیاز کارنامه تبدیل می‌شوند، مرحله‌ای طولانی که در آن هر دو سامانه در کنار هم کار می کنند جابه‌جایی‌ای نرم را تضمین می کند، و نسل‌های سالمندتر کف‌هایی تضمین‌شده دریافت می کنند. بدین‌سان SOLIS ترس را از پیری می گیرد: نه فقر سالمندی با وجود یک عمر کار، نه کیفر برای مراقبت و تربیت، نه فروپاشی به خاطر ناهمواری‌های جمعیتی.

اقتصاد چرخشی و انرژی

اقتصاد متعارف از ضرباهنگی ویرانگر پیروی می کند: برداشتن، به کار بردن، دور انداختن. مواد خام استخراج می‌شوند، به فراورده بدل می‌شوند، مصرف می‌شوند و در پایان چون زباله دور ریخته می‌شوند. این سامانه‌ی خطی خاک‌های فرسوده، دریاهای آلوده، زباله‌دان‌های سمی و زیست‌بوم‌های ویران بر جا گذاشته و دگرگونی اقلیم را شتاب داده است. SOLIS با این منطق می‌شکند. قواعدی که بر پایه‌ی آن‌ها اقتصادش در چرخه می گردد، به این‌جا تعلق دارند. مرزهای سیاره و درمان جهان زنده، که این قواعد در خدمتشان‌اند، در فصل بعد گشوده می‌شوند.

در اقتصاد چرخشی منابع مصرف نمی‌شوند. در گردش‌اند. فراورده‌ها بادوام، تعمیرپذیر، پودمانی و بازیافت‌پذیرند، و فرسودگی برنامه‌ریزی‌شده ممنوع است. یک دستگاه پودمان‌هایی استاندارد دارد، چنان که وقتی باتری ضعیف شد تنها آن عوض می‌شود و نه کل دستگاه، و در پایان عمرش، اجزای آن به چرخه بازمی گردند. پسماندها به‌عنوان مواد ورودی روندهای دیگر به کار می‌آیند، و بنگاه‌ها چنان به هم پیوسته‌اند که پسماند یکی ماده‌ی خام دیگری می‌شود. این قواعد در کنار قیمت نیستند، بلکه در آن‌اند. چون هزینه‌های بوم‌شناختی در هر قیمت امتیاز ارزش وارد می‌شوند و هر فراورده برگه‌ی محصولش را دارد،

ملایم ارزان‌تر از آلاینده است، و چرخه حالت پیش‌فرض اقتصاد است، نه استثنا. انرژی‌ای که همه‌ی این‌ها را به حرکت درمی‌آورد، از سرچشمه‌هایی می‌آید که سیاره را نمی‌بلعند. سامان آن، نامتمرکز و تاب‌آور، در فصل مربوط به سیاره آمده است. بدین‌سان SOLIS با این پندار می‌شکند که اقتصاد بازی‌ای با حاصل جمع صفر است که در آن طبیعت آن‌چه را اقتصاد می‌برد می‌بازد.

همکاری اقتصادی جهانی

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که اقتصاد آن را به هم پیوسته است. هیچ کشور و هیچ منطقه‌ای دیگر تنها نیست. مواد خام، کالاها، داده‌ها و اندیشه‌ها از مرزها می‌گذرند، و این می‌تواند نعمت باشد یا نفرین. تا کنون نفرین چیره است: تجارتی آزاد که سودها را بیشینه می‌کند اما جماعت‌ها را ویران می‌کند، زنجیره‌های تأمینی که بر استثمار و ویرانی محیط زیست تکیه دارند، و بازی‌های قدرت ژئوپلیتیکی که در آن‌ها از اقتصاد به‌عنوان ابزار فشار سوءاستفاده می‌شود. SOLIS نیز اقتصاد را جهانی می‌اندیشد. اما آن را همچون شبکه‌ای همکار می‌اندیشد که به سود همه است و نه تنها نیرومندترین‌ها، و نه همچون یورشی برای غارت.

روابط بازرگانی بر انصاف، پایداری و احترام استوارند. توافق‌ها بازی‌های قدرت میان غول‌ها نیستند، بلکه پیمان‌هایی بر پایه‌ی اصول

اخلاقی روشن: پاداش منصفانه، مسئولیت بوم‌شناختی، احترام به ویژگی‌های فرهنگی و همکاری بلندمدت به جای تصاحب کوتاه‌مدت. از این رو بنگاهی از منطقه‌ای توانگر نمی‌تواند به‌سادگی مواد خام ارزان را از منطقه‌ای فقیرتر بیرون بکشد، بی‌آن که جماعت‌های محلی را جبران کند و معیارهای بوم‌شناختی را رعایت کند. قراردادها باید آشکار کنند که چگونه در محل سرمایه‌گذاری می‌شود، کدام معیارها معتبرند و هر دو سو چگونه سود می‌برند. منطقه‌های ضعیف‌تر نیرومند می‌شوند، به جای آن که در وابستگی نگه داشته شوند. به جای کمکی که وابستگی را تثبیت می‌کند، انتقال فناوری و دانش، تأمین مالی منصفانه‌ی زیرساختی که توان ایستادگی محلی را می‌سازد، و همکاری‌هایی هم‌تراز می‌نشینند که در آن‌ها صداهای محلی در تصمیم شریک‌اند. بدین‌سان منطقه‌ای سامانه‌های انرژی پایدار از آنِ خود را با پشتیبانی شبکه‌های جهانی می‌پرورد، اما بی‌قراردادهای اسارت‌باری که آن را به بدهی ابدی بکشانند.

برای آن که این کامیاب شود، SOLIS بر سازوکارهایی مشخص تکیه می‌کند. سکوهای باز بازرگانی، قراردادها و نتایج را دیدنی می‌کنند و تعارض منافع را آشکار. شوراهای اخلاق برای پرسش‌های اقتصادی طرح‌ها و توافق‌های بزرگ را نه تنها رایزنی، بلکه بازبینی می‌کنند. صندوق‌های نوآوری مشترک، که همه به نسبت توان اقتصادی‌شان در آن‌ها سهم می‌گذارند، نتایجشان را با همه شریک می‌شوند. این که جهان نظم‌های بسیار چگونه به‌عنوان یک کل به هم پیوسته می‌ماند، بی‌آن که فرمانروایی بر فراز آن پدید آید، در فصل نظم جهانی گشوده

می‌شود. این‌جا اصل کافی است: اقتصاد جهانی به‌هم‌پیوسته‌ای که در آن همکاری نیرومندتر از رقابت است، قواعد برای همه معتبرند و نه تنها برای ناتوانان، و نوآوری گنجی مشترک فهمیده می‌شود. جهان بیش از آن در هم تنیده و آسیب‌پذیر است که الگوهای کهن را ادامه دهد.

فصل

06



سیاره، بوم‌شناسی و احیا

رودی که مارا کارش کار می‌کرد، در کودکی او بوی نفت می‌داد. بنگاهش در بیست سال آن را به بستر کهنش بازگردانده بود، پیچ به پیچ، و وقتی نخستین ماهی‌های آزاد بازگشتند، شهر جشن گرفت. در هر طرحی کنار کرانه، امینی سر میز می‌نشست که از سوی رود سخن می‌گفت و از سوی کسانی که صد سال دیگر آن را به ارث می‌برند. همیشه موافقت نمی‌کرد. گاهی حق با او بود.

هر آن‌چه این اثر طراحی می‌کند، حلقه، قانون، اقتصاد، آموزش، بر پیش‌شرطی ایستاده است که هیچ اکثریتی نمی‌تواند تصویبش کند و هیچ مجمعی نمی‌تواند لغوش کند: سیاره‌ای زنده. بر زمینی ویران، دیگر پرسش از بهترین نظم مطرح نمی‌شود. از این رو مسئولیت در برابر سیاره یکی از پنج بنیاد در کنار دیگران نیست. همان است که بی‌آن، چهار بنیاد دیگر جایی نمی‌داشتند. این فصل آن‌چه را از آن برمی‌آید گرد می‌آورد.

مرزهای سیاره‌ای

نقطه‌ی آغاز بینشی است که بر سیاست مقدم است، چون از فیزیک می‌آید: سیاره مرزهایی دارد. دانش آن‌ها را مرزهای تاب سیاره‌ای نامیده است، ثبات اقلیم، گوناگونی زندگی، پاکی آب، هوا و خاک، و فراتر از این مرزها سامانه‌ای که همه‌ی زندگی را بر دوش دارد واژگون می‌شود. خاک‌ها را فرسوده‌ایم، دریاها را بیش از اندازه صید کرده‌ایم، جنگل‌ها را بریده‌ایم و گازهای گلخانه‌ای را به جو فرستاده‌ایم، چنان که گویی فردایی نیست. گونه‌ها با سرعتی می‌میرند که به موج‌های بزرگ انقراض در تاریخ زمین نزدیک می‌شود. این را می‌دانیم، دهه‌هاست که می‌دانیم، و چنان رفتار می‌کنیم که گویی زمان بی‌پایانی داریم. از این نتیجه می‌شود که SOLIS با مرزها همان‌گونه رفتار می‌کند که هستند: همچون دیواری که هر فعالیت اقتصادی و

هر آزادی‌ای درون آن جای دارد. هزینه‌های بوم‌شناختی به‌طور الزامی در هر قیمتی وارد می‌شوند، چنان که آلاینده گران‌تر از ملایم است. مرزهای برداشت به بازار سپرده نمی‌شوند، بلکه مجمع‌ها تعیینشان می‌کنند و نهاد بازرسی بر آن‌ها نظارت دارد. آن‌چه یک بار به‌عنوان مرز بقا شناخته شد، هیچ رونق اقتصادی‌ای نمی‌تواند دوباره لغوش کند.

احیا به جای حفظ صرف

جایی که پیش از این بیش از اندازه ویران شده است، حفاظت دیگر کافی نیست. از این رو SOLIS فراتر از حفظ، به احیا تکیه می‌کند: نه تنها کمتر آسیب زدن، بلکه فعالانه درمان کردن. جنگل‌ها نه تنها نگه داشته، بلکه بازگردانده می‌شوند. خاک‌ها نه تنها مراقبت، بلکه ساخته می‌شوند. رودها نه تنها کمتر آلوده، بلکه به بستر کهن و به سرزندگی‌شان بازگردانده می‌شوند. روش‌هایی که کربن را از جو بیرون می‌کشند و به خاک‌ها و جنگل‌ها بازمی‌گردانند، بخشی از این درمان‌اند، اما جایگزین آن نیستند. در کنار پرهیز می‌نشینند، نه به جای آن. بدین‌سان معیار موفقیت از کمترین زیان به بیشترین بهبود جابه‌جا می‌شود. نسلی که بیش از آن‌چه از سیاره می‌گیرد به آن بازمی‌گرداند، جهتی را وارونه می‌کند که بشریت دیرزمانی با جهان زنده‌اش در پیش گرفته بود.

چرخه‌ی بسته

طبیعت زباله نمی‌شناسد. آن‌چه یک موجود دفع می‌کند، خوراک موجودی دیگر است. SOLIS این اصل را شکل بنیادین اقتصاد می‌کند، و نظم اقتصادی نشان داده است که چگونه این اصل در قیمت‌ها و در قواعد فراورده‌ها نهاده شده است. به جای خط راستی که از برداشت، از راه کاربرد، به زباله می‌رسد، چرخه‌ی بسته می‌نشیند. مواد تا جای ممکن به کار می‌روند، دوباره به کار گرفته می‌شوند و با کیفیت بالا بازیافت می‌شوند، تعمیر بر جایگزینی مقدم است، کاربرد دوباره بر مصرف، و صنعت‌هایی کامل چنان به هم پیوسته‌اند که پسماند یکی ماده‌ی خام دیگری می‌شود. پوسته‌ی دستگاهی کهنه سوزانده نمی‌شود، بلکه از هم باز، پاکیزه و به فراورده‌های تازه بدل می‌شود. این فراتر از بازیافت است. طرحی است که از آغاز بر گردش بنا شده، و انسان‌هایی را نیز که در آن زندگی می‌کنند دگرگون می‌کند: کسی که به جای دور انداختن تعمیر می‌کند، دوباره پیوندی با چیزها می‌سازد.

اما این دایره صرفاً گرد خود نمی‌چرخد. مواد را در جریان نگه می‌دارد و در همان حال دانش و رفاه را بالا می‌برد. چرخه در ماده، پیشرفت در اندیشه: این همان مارپیچی است که تمدنی می‌تواند در آن پایدار بماند بی‌آن که خود را ببلعد.

حق جهان زنده

SOLIS دایره‌ی ملاحظه را فراتر از انسان می گسترد. یک زیست‌بوم، یک رود، یک جنگل صرفاً دارایی و ماده‌ی خام نیستند. وزنی از آنِ خود دارند که در تصمیم‌ها به شمار می‌آید. جانوران موجوداتی حس‌مندند که این نظم، هر جا بتواند، رنج را از آنان دور می کند، و نگرشی که آنان را به ماده‌ی صرف بدل کند در آن جایی ندارد. هر جا طرح‌های دامنه‌دار جهان زنده را لمس کنند، این جهان از راه امینانی گارده صدایی می‌یابد که خواسته‌هایش را در برابر مجمع‌ها، شوراهای اخلاق و دادگاه‌ها نمایندگی می کنند، همان گونه که قیمی خواسته‌های کسی را نمایندگی می کند که نمی‌تواند برای خود سخن بگوید. و چون سیاره از آنِ نسل‌های آینده نیز هست، هر برداشتی مشروط به این است که آیندگان آن را هنوز زیست‌پذیر بیابند. از این نتیجه می‌شود که شوراهای اخلاق طرح‌ها را آشکارا با این خواسته‌ی دوگانه می‌سنجند: در برابر جهان زنده‌ی کنونی و در برابر انسان‌های آینده. اخلاقی که تنها انسان‌ها را در نظر داشته باشد، بیش از اندازه کوچک است.

کشاورزی و تغذیه

هیچ چیز انسان را تنگ‌تر از آن‌چه می‌خورد به سیاره پیوند نمی‌دهد. از این رو کشاورزی در SOLIS با طبیعت کار می‌کند، نه علیه آن. خاک‌ها با تناوب کشت، ساختن هوموس و نظام‌های جنگل‌کشاورزی ساخته می‌شوند، نه فرسوده، جنگل‌ها چنان اداره می‌شوند که گوناگونی‌شان بماند، و ذخایر ماهی تنها تا اندازه‌ای صید می‌شوند که در دراز مدت پایدار بمانند. دامداری صنعتی، که رنج می‌آفریند، زمین را می‌بلعد و اقلیم را زیر فشار می‌گذارد، برچیده می‌شود. جانورانی که نگه داشته می‌شوند، چنان نگه داشته می‌شوند که شایسته‌ی موجوداتی حس‌مند است. تغذیه در همان حال بخشی از تأمین پایه است. خوراک پایه حق است، و چون هزینه‌های بوم‌شناختی در هر قیمتی هست، محلی، فصلی و ملایم در کالاهای انتخابی نیز گزینه‌ی بدیهی است، نه تجمل گران. بدین‌سان تغذیه با احترام آغاز می‌شود: به طبیعت، به جانوران و به تن خویش.

انرژی و آینده‌ی دور

بنیاد مادی یک تمدن ماندگار انرژی‌ای است که سیاره را نمی‌بلعد. از این رو SOLIS بر سامانه‌های انرژی تجدیدپذیر، نامتمرکز و تاب‌آور تکیه می‌کند: خورشید، باد، آب و گرمای زمین، پیوسته با انباره‌ها و شبکه‌های هوشمندی که نوسان‌ها را جبران می‌کنند. از راه صندوق‌ها در آن‌چه می‌تواند فراتر ببرد سرمایه‌گذاری می‌کند، از گداخت هسته‌ای تا انباره‌هایی که امروز هنوز نیستند، بی‌آن که اکنون را بر وعده‌ها بنا کند. سوخت‌های فسیلی به‌کلی کنار گذاشته می‌شوند. و انرژی نه تنها به شیوه‌ای دیگر تولید، بلکه کمتر نیز مصرف می‌شود. فراورده‌ای که یک عمر دوام می‌آورد، شهری که راه‌هایش کوتاه است، شبکه‌ای که هیچ چیز را هدر نمی‌دهد، بیش از هر نیروگاهی صرفه‌جویی می‌کنند.

این که تأمین پراکنده است، تنها دلیل‌های بوم‌شناختی ندارد. تأمین پراکنده از کار افتادن‌هایی را جبران می‌کند که تأمین متمرکز را از پا درمی‌آورد. اگر بخشی از کار بیفتد، بخش‌های دیگر بار را می‌کشند، و هیچ گره منفردی تأمین جامعه را در دست ندارد. بدین‌سان ضرورت بوم‌شناختی با منطق کل اثر به هم می‌رسد: نه انحصاری بر یک منبع مرکزی، بلکه شبکه‌ای که در پراکندگی‌اش نیرومند است. بر این پایه، سیاره‌ای که بهبود می‌یابد و انرژی‌ای که آن را نمی‌بلعد، آینده‌ی دوری که این اثر از آن سخن می‌گوید تازه ممکن می‌شود. ما در این میان

«زمین» را نجات نمی‌دهیم. زمین بی‌ما نیز از پس خود برمی‌آمد. ما خودمان را نجات می‌دهیم.

فصل

07



آموزش و دانش

مارا در سی‌ونه سالگی دوباره آموختن را آغاز کرده بود: خاک‌شناسی، چون بی‌شناخت خاک نمی‌شد رود را فهمید. هیچ‌کس نپرسید چرا این کار را در سی‌ونه سالگی می‌کند. دوره هیچ هزینه‌ای نداشت، بنگاه به او وقتش را داد، و در پایان در کارنامه‌اش نه نمره‌ای، بلکه آن‌چه اکنون از عهده‌اش برمی‌آمد نوشته شد. دخترش ایدا، شانزده‌ساله، در همان سال در کلاسی نشسته بود که تازه داشت می‌آموخت هر مرجع قدرتی را به پرسش بگیرد. نظمی را هم که در آن زندگی می‌کرد. همین کتاب را هم.

جهانی را تصور کن که در آن هیچ کودکی دیگر هرگز ناچار نشود بگوید: اجازه ندارم بیاموزم. بیش از اندازه فقیرم. بیش از اندازه کندذهنم. بیش از اندازه پیرم. بیش از اندازه متفاوتم. در این جهان آموزش نه تجمل است، نه کسب‌وکار و نه ابزار قدرت. حقی بنیادین برای انسان است، به همان اندازه چشم‌پوشی‌ناپذیر که آب، غذا و امنیت. این همان جهانی است که این فصل توصیف می‌کند، و در همان حال جایی است که در آن روشن می‌شود آیا نظمی رعیت می‌پرورد یا انسان‌هایی که می‌توانند آن را بیازمایند.

آموزش به‌عنوان حق و بنیاد

در SOLIS آموزش حقی بنیادین است، و این قرار از این بینش برمی‌آید که آموزش بسیار بیش از انتقال دانش است. دسترسی به اطلاعات است، توان اندیشیدن بر خود، امکان شکوفایی و کلید خودمختاری، مشارکت و کرامت. بی‌آن انسان وابسته و آسیب‌پذیر می‌ماند، فقر از نسلی به نسل دیگر بازتولید می‌شود و نابرابری به ارث می‌رسد. کسی که آموزش را تضمین کند، همه‌ی حقوق دیگر را نیز با آن تضمین می‌کند. کسی که آن را دریغ کند، بنیاد آزادی را از مردم می‌گیرد.

دسترسی آزاد و بی‌مانع است. هر انسانی حق آموزش دارد، آن هم از هنگام زاده شدن، زیرا آموزش تازه در مدرسه آغاز نمی‌شود، بلکه

در خانواده و در جمع، و با یک مدرک پایان نمی‌یابد، بلکه همه‌ی زندگی را همراهی می‌کند. مادری باردار به رایزنی و مواد آموزشی دسترسی می‌یابد. نوجوانی دارای معلولیت سامانه‌های یادگیری‌ای می‌گیرد که نیروهایش را می‌پرورند و موانعش را جبران می‌کنند. انسانی سالخورده می‌تواند بی‌هزینه در زبان‌ها، فناوری‌ها و موضوع‌های تازه آموزش ببیند.

چون هر انسانی یکسان نمی‌آموزد، سامانه‌ی آموزشی سازگارشونده است. راه‌های گوناگون یادگیری را در نظر می‌گیرد، به گوناگونی فرهنگی احترام می‌گذارد و معلولیت‌ها را نه کاستی، بلکه گونه‌هایی از تجربه‌ی انسانی می‌فهمد. سکوهای دیجیتال، فضاهای یادگیری جمعی و همراهی تخصصی ضمانت می‌کنند که محتوا انعطاف‌پذیر آماده شود و بر نیازهای ویژه بریده شود. موانع ساختگی از میان می‌روند. هیچ هزینه‌ای نیست که آموزش را ویژه‌ی توانگران کند، هیچ سد پذیرشی نیست که بخت‌ها را به خاستگاه و آشنایی وابسته کند، و هیچ تبعیضی نیست که اقلیت‌ها را به‌طور نظام‌مند بیرون بگذارد. نوجوانی بسیار بااستعداد از خانواده‌ای فقیر لازم نیست برای تحصیل بدهکار شود. کارگری که می‌خواهد در پنجاه‌سالگی راهی تازه بیابد، با دیوان‌سالاری بازداشته نمی‌شود. پناه‌جویی بی‌درنگ به زبان و یادگیری دسترسی می‌یابد، به جای سال‌ها انتظار در صف.

این همه را زیرساختی آموزشی بر دوش می‌کشد که جمع آن را نگه می‌دارد، از مدرسه‌ها، کتابخانه‌ها، مراکز یادگیری و سکوهای دیجیتال، زیرا آموزش سودی مشترک به شمار می‌آید و نه کالا. بخشی از تأمین پایه است که حق هر کس است. محتوای آن بر دانش استوار، از نظر

اخلاقی سنجیده و گوناگون آماده شده است. بدین‌سان از آغاز مرزی کشیده شده است که این فصل به آن بازمی گردد: نه القای عقیده، نه تبلیغات و نه دیکته کردن عقاید «درست».

یادگیری مادام‌العمر

در بیشتر جامعه‌های امروز، یادگیری مانند یک دوره‌ی بسته‌ی زندگی سازمان یافته است: نخست مدرسه، سپس آموزش حرفه‌ای، پس از آن زندگی کاری، و با آن انسان آماده به شمار می‌آید. در جهانی که به‌سرعت دگرگون می‌شود، این پندار شوم است، زیرا درجا زدن یعنی پس رفتن، و دانش دیروز برای حل مسائل فردا کافی نیست. SOLIS از این فرض می‌آغازد که یادگیری هرگز پایان نمی‌یابد. نه چون انسان باید بی‌وقفه خود را بهینه کند، بلکه چون یادگیری بخشی از انسان بودن است، بیانی از کنجکاوی، رشد و پیوند.

از این رو هر انسانی در سراسر زندگی به گستره‌ای پهناور از امکان‌های یادگیری دسترسی دارد، هم به نهادهای رسمی و هم به قالب‌های غیررسمی و راه‌های خودگردان. پیشه‌وری که می‌خواهد در چهل‌سالگی در معماری پایدار آموزش ببیند، دوره‌های باز و راهنمایانی می‌یابد. کسی که پس از سال‌ها بازمی گردد، برنامه‌هایی دریافت می کند که او را به‌روز می کنند. نوجوانی با علاقه‌ای کمیاب زود با پژوهشگران

همکاری می کند. یادگیری در این میان نه داغ ننگ است و نه نماد منزلت، بلکه بخشی بدیهی از زندگی. هیچ کس را به خاطر آموختن در پیری به ریشخند نمی گیرند، و هیچ کس را چون یادگیری‌اش غیررسمی است کنار نمی گذارند.

برای آن که این ممکن باشد، جهان کار باید یادگیری را پرورش دهد، نه کیفر. در بسیاری از کارهای امروز، آموزش تکمیلی باری خصوصی است بی‌زمان و بی‌وسیله. در SOLIS بنگاه‌ها موظف‌اند آموزش پیوسته را ممکن کنند، ساعت‌های کار چنان طراحی شده‌اند که دوره‌های یادگیری در آن جا داشته باشند، و نقش‌ها و راه‌های تازه از راه رشد مادام‌العمر پدید می‌آیند، نه از راه یک مدرک یک‌باره. پرستاری باتجربه که می‌خواهد به رباتیک برود، در این کار پرورده می‌شود، نه بازداشته. دوره‌های یادگیری پشتوانه دارند، چون تأمین پایه به کار مزدی بسته نیست، چنان که هیچ کس ناچار نیست برای آموزش بدهکار شود. به جای مدرکی یگانه که یک عمر درباره‌ی انسانی داوری می کند، کارنامه‌ای رو به رشد از آن‌چه از عهده‌اش برمی‌آید می‌نشیند. طرح‌ها، تجربه‌ها، سهم‌ها برای جمع و آزمون‌های رسمی یکسان به حساب می‌آیند، و هیچ دری برای همیشه بسته نمی‌شود، چون آزمونی در هفده‌سالگی ناکام ماند. بدین‌سان جامعه‌ای پدید می‌آید که در هر سنی کنجکاو می‌ماند و با هم خردمندتر و سازگارتر می‌شود.

دسترسی به دانش و شفافیت

دانش در عصر اطلاعات بیش از قدرت است. بنیاد بقا، نوآوری و آزادی است. و با این همه در بیشتر سامانه‌های امروز آزاد نیست، بلکه پشت دیوارهای پرداخت پنهان است، در حق امتیازها منجمد شده، در انحصارهای داده انباشته شده و به دست دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ ابزار شده است. SOLIS با دانش همچون منبعی همگانی رفتار می‌کند، نه از سر خیال‌پردازی، بلکه از سر ضرورت، زیرا جامعه‌ای که دانش را شریک می‌شود، تاب‌آورتر، نوآورتر و عادل‌تر است.

برای این SOLIS سامانه‌هایی از دانش را نگه می‌دارد که باز، چندزبانه و بی‌مانع‌اند و یافته‌های علمی، دستاوردهای فنی، منابع تاریخی و آثار فرهنگی را دسترس‌پذیر می‌کنند، و مراکز دانش محلی آن‌ها را تکمیل می‌کنند تا کسانی هم که زیرساخت دیجیتال ندارند دسترسی داشته باشند. بدین‌سان جماعتی روستایی می‌تواند به همان سطح دانش پزشکی دسترسی یابد که یک آزمایشگاه پژوهشی، و نوجوانی به مواد درسی بهترین دانشگاه‌ها دسترسی دارد. آن‌چه جمع بر دوش کشیده، از آنِ جمع است. پژوهش‌ها، داده‌ها و روش‌های پژوهش‌هایی که با منابع همگانی پشتیبانی شده‌اند آزادانه دیدنی‌اند، که نیروی نوآوری را چندبرابر می‌کند، از دوباره‌کاری بیهوده پرهیز می‌کند و اعتماد می‌آفرینند.

اختراع افراد حمایت می‌شود، اما نه به هزینه‌ی همگان. همان‌گونه که نظم اقتصادی تعیین می‌کند، کسی که اختراع می‌کند قدردانی و بازدهی از سود اختراعش دریافت می‌کند، در حالی که خود اختراع پس از مهلتی مناسب به روی همه باز است. در حوزه‌هایی مانند پزشکی، فناوری زیست‌محیطی و تأمین پایه، همگان از آغاز اولویت دارند. بنگاهی که ماده‌ای دارویی می‌پرورد، برای آن ارج می‌یابد، اما در بحرانی بهداشتی آن ماده به روی همه‌ی کسانی که به آن نیاز دارند باز است. بدین‌سان دانش کالا نمی‌شود، بلکه نیرویی حیاتی می‌ماند که به روی همه باز است، نمونه‌ای از همان شفافیتی که SOLIS از نهادهای خودش نیز می‌طلبد.

آفرینندگی و اندیشه‌ی نقادانه

در بسیاری از سامانه‌های آموزشی امروز، پیام پنهان این است که باید آن‌چه از پیش داده شده را پذیرفت و درست بازگفت. همرنگی پاداش می‌گیرد، نه انحراف. در جهانی که هر روز پیچیده‌تر می‌شود، این کافی نیست. جامعه به انسان‌هایی نیاز دارد که راه‌های تازه ببینند، الگوهای کهنه را به پرسش بگیرند و مسائل را از زاویه‌هایی ناآشنا بنگرند. از این رو SOLIS آموزش را نه انبار دانش، بلکه فضایی برای اندیشیدن

و کاویدن می‌فهمد، که در آن سخن تنها از چه نیست، بلکه به همان اندازه از چگونه و چرا.

از این رو کودکان از همان آغاز نه تنها واقعیت‌ها، بلکه روش‌ها را می‌آموزند: تحلیل یک وضعیت، بازشناختن الگوها و تناقض‌ها، طرح پرسش‌های دقیق و جدا کردن علت‌های سطحی از علت‌های ژرف‌تر. رویدادی تاریخی پرسیده و حفظ نمی‌شود، بلکه کاویده می‌شود: چرا رخ داد، چه دیدگاه‌هایی بود، چه چیزی می‌توانست طور دیگری پیش برود و چه همانندی‌هایی با اکنون وجود دارد. آفرینندگی در این میان نه زینتی افزوده، بلکه توانایی‌ای اصلی شمرده می‌شود، در هنر و دانش همچون در اقتصاد و زندگی روزمره: توان پیوند دادن نامنتظره‌ها، تاب آوردن ناروشنی و دل به چیزهای نو سپردن بی‌ترس از خطا. سامانه‌ی آموزشی‌ای که چنین رفتار کند، ظرف‌ها را پر نمی‌کند، بلکه آتشی برمی‌افروزد. اجازه می‌دهد آموزگاران به چالش کشیده شوند، می‌گذارد طرح‌ها شکست بخورند و با این همه ارزشمند باشند، و نه تیک زدن دانش، بلکه یافتن راه‌حل‌های خود را می‌سنجد.

◆ بلوغی که SOLIS را نیز به پرسش می‌گیرد

در این‌جا قراری نهفته است که برای کل اثر تعیین‌کننده است. اندیشه‌ی نقادانه‌ای که در برابر نظم موجود بایستد، اندیشه‌ی نقادانه نیست، بلکه وارونه‌ی آن است. از این رو آموزش در SOLIS آشکارا می‌آموزد که هر مرجع قدرتی را به پرسش بگیرند، خود SOLIS، نهادهایش و صاحبان مناصبش را نیز. به مردم نه تنها ارزش‌های این

نظم را می‌آموزد، بلکه ابزارهایی را که با آن‌ها می‌توان بازشناخت آیا نظم سزاوار این ارزش‌هاست، و با آن‌ها می‌توان آن را دگرگون یا برچید اگر نباشد. درست در همین، نیرومندترین حفاظت در برابر خشکیدن هر نظمی به جزم و در برابر دستکاری حوزه‌ی عمومی نهفته است که فصل نظم قدرت از آن سخن می گوید. مردمی که آموخته‌اند منابع را بسنجند، دیدگاه‌ها را مقایسه کنند و قدرت را به پرسش بگیرند، فرمان‌پذیر نمی‌شوند. SOLIS از شهروندانش نه پیروی، بلکه توان داوری می‌طلبد، و از این رو می‌پذیرد که با همین توان سنجیده و در صورت لزوم از سوی آن رد شود.

آموزش اخلاقی

در روزگاری که فناوری، قدرت و دانش اهرم‌هایی هر چه بزرگ‌تر می‌آفرینند، کافی نیست که با اخلاق همچون درسی حاشیه‌ای رفتار شود. یک انسان تنها امروز می‌تواند سامانه‌هایی را از کار بیندازد، رمزهای ژنتیکی را دگرگون کند یا از راه زنجیره‌های تأمین و جریان‌های داده بر زندگی میلیون‌ها نفر اثر بگذارد. اگر این اهرم‌ها به دست کسانی بیفتد که تنها به خود می‌اندیشند، کار به بی‌عدالتی و ویرانی می کشد. از این رو SOLIS آموزش اخلاقی را برنامه‌ای ویژه نمی کند، بلکه بنیادی که همه‌ی حوزه‌ها را درمی‌نوردد.

اندیشیدن اخلاقی در هر رشته‌ای نهاده شده است. در علوم طبیعی سخن از مسئولیت در برابر محیط زیست و پیامدهاست، در اقتصاد از انصاف و پایداری، در پزشکی از حقوق بیماران و دسترسی عادلانه، در فناوری از پرسش سوءاستفاده. هر درسی اندیشیدن درباره‌ی مسئولیت را در بر دارد، و هر طرحی پیامدهای اخلاقی‌اش را می‌سنجد و نه تنها سودش را. کسی که در کلاس برنامه‌ای می‌سازد، در همان حال می‌پرسد به سود چه کسی است، چه کسی را به خطر می‌اندازد و اگر از آن سوءاستفاده شود چه می‌شود. این آموزش زود آغاز می‌شود. کودکان از همان آغاز می‌آموزند که پیامد کارهایشان را بسنجند، خود را جای دیگران بگذارند و مسئولیت بپذیرند، با این که با هم قواعد طراحی کنند، کشمکش‌ها را حل کنند و درباره‌ی دوراهی‌های واقعی گفت‌وگو کنند. و این آموزش، رویارویی اخلاقی را امری عادی می‌کند، در مدرسه‌ها، رسانه‌ها و محله‌ها، زیرا جامعه‌ای سالم از پرسش‌هایی مانند زندگی خوب، مسئولیت در برابر نسل‌های آینده و مرزهای آزادی نمی‌هراسد، بلکه به آن‌ها نیاز دارد.

◆ آموزش، نه شرطی‌سازی

بدین‌سان اعتراضی پیش می‌آید که SOLIS جدی می‌گیرد و از آن نمی‌گذرد. جامعه‌ای که جوانانش را بر پایه‌ی ارزش‌هایی شکل می‌دهد که با آن‌ها زندگی می‌کند، همواره در خطر است که آموزش را به شرطی‌سازی بدل کند، شکل دادن به سوی بلوغ را به رام کردن برای فرمان‌برداری. SOLIS دقیقاً از برداشتن این گام سر باز می‌زند، زیرا

این همان خصلت اقتدارگرایانه‌ای است که کل این نظم با آن می‌جنگد. مرز در یک نقطه‌ی یگانه است. جامعه می‌تواند نسل جوانش را بر پایه‌ی ارزش‌هایی آموزش دهد که آن را بر پا نگه می‌دارند، اما تنها به شکلی که توان سنجیدن و رد کردن این ارزش‌ها را نگه دارد. از این رو آموزش اخلاقی در SOLIS باورهای «درست» و ثابتی نمی کارد. داوری اخلاقی مستقل را می‌پرورد، توان آن را که SOLIS را نیز با معیارهای خودش بسنجند. شکل دادنی که انسان را آزاد بگذارد، آموزش است. شکل دادنی که او را ببندد، القای عقیده است. تنها اولی با بنیادهای این نظم سازگار است.

شبکه‌های جهانی دانش

پرسش‌های بزرگ این سده، اقلیم، انرژی، سلامت، صلح، فناوری، مرز نمی‌شناسند و پاسخ‌هایی جهانی می‌طلبند. چنین پاسخ‌هایی تنها وقتی پدید می‌آیند که دانش آزادانه فراتر از کشورها، فرهنگ‌ها و رشته‌ها به هم پیوند یابد. از این رو در SOLIS مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی جزیره‌هایی جدا افتاده نیستند، بلکه بخشی از شبکه‌ای جهانی‌اند که داده‌ها و روش‌ها را شریک می‌شود، طرح‌های مشترک را بر دوش می کشد و جماعت‌هایی از آموزندگان و آموزگاران فراتر از مرزها می‌سازد. مدرسه‌ای در یک قاره با مدرسه‌ای در قاره‌ای دیگر بر طرحی

برای جنگل کاری دوباره کار می کند و در این میان دانش گاهی محلی، داده‌های اقلیمی و فناوری را در الگویی به هم می‌پیوندد که در هر دو منطقه کارساز است.

در این میان «جهانی» در SOLIS به معنای «غربی» نیست، بلکه گوناگون و دوسویه غنی کننده است. دانشی که به شمار می‌آید تنها دانش دانشگاه‌های بزرگ نیست، بلکه دانش جماعت‌های بومی درباره‌ی زیست‌بوم‌ها، دانش فرهنگ‌های پیشه‌وری درباره‌ی فراورده‌های ماندگار و دانش جنبش‌های هنری درباره‌ی بیان و دگرگونی نیز هست. طرحی برای آب آشامیدنی پاکیزه می‌تواند بدین‌سان فناوری پیشرفته، روش‌های به‌جامانده و طراحی هوشمندانه را در راه‌حلی به هم بپیوندد که با محل سازگار، همه جا به‌کاربستنی و از نظر فرهنگی محترمانه است. بدین‌سان مردم نه تنها درباره‌ی فرهنگ‌های دیگر، بلکه با آن‌ها و از آن‌ها می‌آموزند، و همان قوه‌ی داوری میان‌فرهنگی پدید می‌آید که جایی که دیگران دیوار می کشند، اعتماد می‌آفرینند. بدین‌سان دانش به شبکه‌ای جهانی از نقطه‌های روشن بدل می‌شود که یکدیگر را روشن می کنند.

فصل

08



سلامت و بهزیستی

وقتی پدر مارا تشخیص بیماری‌اش را گرفت، نه صورت‌حسابی در کار بود، نه فهرست انتظاری، و نه این پرسش که آیا هنوز به زحمتش می‌ارزد. پزشکی بود که پیشنهاد ماشین را خواند، توضیحش داد و با آن مخالفت کرد. اتاقی در خانه بود که یوناس با گروهی از پرستاران آماده کرد، و برای ساعت‌هایی که خانواده کنار بستر گذراند، سهم به حساب آمد. و در پایان، بدرودی بی‌درد بود، در خانه، با رود پشت پنجره.

جهانی را تصور کن که در آن هیچ کس از بیمار شدن نمی‌ترسد، چون می‌داند: از من مراقبت می‌شود، مرا جدی می‌گیرند، و تنها نیستم. در بیشتر سامانه‌های امروز، در برابر، سلامت یک خطر و یک عامل هزینه است، زمین بازی‌ای میان بیمه‌ها، صنعت و سیاست. کسی که پول دارد، درمان می‌گیرد. کسی که کم دارد، سهمیه‌بندی و فهرست انتظار می‌گیرد. کسی که بدشانس است، در پایان هیچ نمی‌گیرد. SOLIS با این منطق می‌شکند. سلامت کالای بازار نیست، بلکه حق است، حقی انسانی، غیرقابل مذاکره و غیرتجاری، و همان‌گونه که نظم اقتصادی تعیین می‌کند، از جمله‌ی حقوقی است که بی‌هیچ بده‌بستانی از آنِ هر کس است.

مراقبت سلامت برای همه

دسترسی برای همه یکسان و باکیفیت است، و انسانی و همه‌جانبه طراحی شده است. مراقبتی همه‌جانبه نه تنها نشانه‌ها را درمان می‌کند، بلکه علت‌هایشان را می‌فهمد. نه تنها تن را می‌بیند، بلکه روان، ذهن و محیط را نیز. از این رو کارگری با کمردرد مزمن نه تنها مسکن می‌گیرد، بلکه به فیزیوتراپی، پیشگیری مرتبط با کار و همراهی روان‌شناختی دسترسی می‌یابد، زیرا سلامت بیش از کار کردن صرف است. پیشگیری، سلامت روان و پشتیبانی اجتماعی از آغاز بخشی از این مراقبت‌اند،

زیرا سلامت نه تنها به ژن‌ها و سبک زندگی، بلکه به امنیت، جمع و معنا نیز بستگی دارد. از این رو نظام سلامت با مددکاری اجتماعی، آموزش و شبکه‌های محله همکاری می‌کند. مادری جوان با افسردگی پس از زایمان، در کنار کمک پزشکی، شبکه‌ای از پدر و مادرها، رایزنی و همراهی دریافت می‌کند، و به‌عنوان انسانی کامل دیده می‌شود، نه به‌عنوان یک پرونده.

این همه از سهم همگانی تأمین می‌شود که عدالت و ثبات را تضمین می‌کند. مراقبت پزشکی پایه همبستانه تأمین و شفاف اداره می‌شود و نه پزشکی دوطبقه می‌شناسد و نه ترس از هستی به خاطر یک صورت‌حساب. پزشکان، پرستاران و درمانگران در گروه کار می‌کنند. مراقبت به شهر و روستا به یک اندازه می‌رسد، از راه مراکز محلی، مطب‌های سیار و درمان از راه دور، و مردم وقتی درباره‌ی منابع، اولویت‌ها و روش‌های تازه تصمیم گرفته می‌شود، در گفت‌وگو شریک‌اند. بنگاه‌هایی که خدمات انتخابی ارائه می‌دهند می‌توانند وجود داشته باشند، اما هرگز نباید سامانه‌ی پایه را سست کنند یا جهان‌های موازی ممتاز بیافرینند، زیرا بازار همان‌جا پایان می‌یابد که زندگی آغاز می‌شود. بدین‌سان سلامت به خیری مشترک و به بیان وضعیت اخلاقی یک جامعه بدل می‌شود.

پیشگیری به جای تعمیر

در بیشتر نظام‌های سلامت امروز همان الگو تکرار می‌شود. مردم در شرایط ناسالم زندگی می کنند، بیمار می‌شوند، و تنها آن گاه سامانه واکنش نشان می‌دهد، دیر، گران و پس از رخداد. همانند آتش‌نشانی است که تازه وقتی خانه آتش گرفته سر می‌رسد، به جای آن که ضمانت کند خانه‌ها ایمن ساخته شوند. SOLIS سلامت را نه تعمیرگاه، بلکه روندی فعال و آینده‌نگر می‌فهمد که همان‌جا آغاز می‌شود که بیماری پدید می‌آید. پیشگیری در این میان بیش از فراخوانی برای رفتار سالم‌تر است. یعنی کل محیط را چنان شکل دادن که سلامت حالت عادی شود، و مسائل را زود شناختن، پیش از آن که از کوچک بزرگ شوند. نوجوانی که دارد گوشه‌گیر می‌شود، زود پیوندی می‌یابد، پیش از آن که الگوهای افسردگی جا بیفتند. زنی شاغل زیر باری سنگین، به‌موقع الگوهای دیگری از کار دریافت می کند، پیش از آن که از پا درآید.

بدین‌سان سلامت وظیفه‌ای فراگیر است که بر دوش فرد انداخته نمی‌شود، بلکه جامعه آن را بر دوش می کشد. شهرسازی فضای سبز، هوای پاک و راه‌های امن می‌آفریند. جهان کار برای ساعت‌های سالم و مشارکت در تصمیم گیری می کوشد. نظام‌های تغذیه گزینه‌ی سالم را به معیاری مقرون‌به‌صرفه بدل می کنند، آموزش از کودکی آن‌چه را تن

و ذهن را نیرومند می کند می‌آموزد، و امکانات فراغت کم‌مانع و برای همه دسترس‌پذیرند. بدین‌سان پیشگیری بخشی بدیهی از زندگی روزمره می‌شود، از معاینه‌های ساده تا رایزنی کم‌مانع و تا امکان‌هایی برای تحرک و تغذیه که با مردم جورند، به جای آن که قیمومتشان کنند. چنین شهری تحرک را چون شادی عرضه می کند و نه فشار، غذای سالم را در مدرسه‌ها و بنگاه‌ها و زمانی برای آسودن، و بنگاه‌ها به جای نیروی کار فرسوده، انسان‌هایی سالم و باانگیزه به دست می‌آورند. پیشگیری نه تنها در منابع صرفه‌جویی می کند، بلکه در رنج نیز، و سامانه را چابک‌تر و ماندگارتر می کند، چون روندها را زود می‌شناسد، به جای آن که دنبال فاجعه‌ها بدود.

سلامت روان

در بسیاری از جامعه‌ها، سلامت روان امری خصوصی به شمار می‌آید، لکه‌ای که بهتر است درباره‌اش خاموش ماند، با پیامد انگ‌زنی، شرم، تنهایی و فهرست‌های انتظار لبریز. SOLIS این تصویر را وارونه می کند. سلامت روان به اندازه‌ی سلامت تن محوری است، موضوعی اجتماعی است و نه تنها فردی، و تازه وقتی کسی فرو می‌پاشد به آن توجه نمی‌شود، بلکه از آغاز به آن اندیشیده و از آن مراقبت می‌شود.

هر انسانی حق پشتیبانی روان‌شناختی دارد، بی‌موانع دیوان‌سالارانه، بی‌هزینه‌های کمرشکن، بی‌ماه‌ها انتظار و بی‌ترس از انگ. خدمات رایزنی و مراقبتی فراگیر، کمک‌های بحران که همواره در دسترس‌اند، و سامانه‌های کمکی پله‌پله، از رایزنی پیشگیرانه تا درمان فشرده، بخشی از این حق‌اند. زنی جوان با نخستین نشانه‌های اضطراب بی‌درنگ دسترسی می‌یابد، نه پس از ماه‌ها. افزون بر این، سلامت روان تنها موضوع درمانگاه‌ها نیست، بلکه موضوعی فراگیر است که همه جا به آن اندیشیده می‌شود. در مدرسه‌ها این کار با برنامه‌هایی برای تاب‌آوری، ذهن‌آگاهی و فضایی باز برای گفت‌وگو و نیز با افراد مورد اعتماد انجام می‌شود. در جهان کار با پیشگیری الزامی از فشار بیش از حد، ساعت‌های انعطاف‌پذیر و مدیرانی که در مسئولیتشان برای روان کارکنانشان آموزش دیده‌اند. در جماعت‌ها با مراکزی در محله و جاهایی کم‌مانع برای مراجعه.

این فضایی اجتماعی از گشادگی را پیش‌فرض می‌گیرد، که در آن می‌توان گفت حالت خوب نیست، و به جای آن که با این خواسته که خودت را جمع کن رانده شوی، شنیده شوی. زیرا بسیاری از فشارهای امروز، فرسودگی، افسردگی، تنهایی، اضطراب، ضعف‌های فردی نیستند، بلکه پیامدهای سامانه‌اند: پیامد بار بیش از حد، تنهایی و از دست رفتن معنا. نظمی که این را به رسمیت بشناسد و ساختارهایی پیشگیرانه و درمانی بیافریند، به مردم اجازه می‌دهد انسان باشند، و در همان حال از هزینه‌های سنگین رنج سرکوب‌شده در امان می‌ماند.

سلامت اجتماعی و جمع

وقتی از سلامت سخن می‌گوییم، به تن و شاید به روان می‌اندیشیم. اما بُعد سومی هست که اغلب نادیده می‌ماند: سلامت اجتماعی، یعنی این پرسش که انسانی تا چه اندازه با دیگران پیوند دارد. پژوهش‌ها این‌جا روشن‌اند. تنهایی به اندازه‌ای به سلامت آسیب می‌زند که با سیگار کشیدن قیاس‌پذیر است، و کسانی که در جمع گنجانده شده‌اند بیشتر و سالم‌تر زندگی می‌کنند. جمع افزوده‌ای خوشایند نیست، بلکه نیازی بنیادین زیستی، روانی و فرهنگی است، و SOLIS از آن وظیفه‌ای برای سامانه می‌سازد.

جمع در SOLIS تصادفی پدید نمی‌آید، بلکه آگاهانه شکل داده و حمایت می‌شود. معماری، شهرسازی و فضاهای عمومی چنان طراحی می‌شوند که دیدار و پشتیبانی متقابل آسان باشد. انجمن‌ها، شبکه‌ها و امکان‌های کم‌مانع برای تبادل فضا و پشتیبانی می‌یابند، و جاهایی مانند پارک‌ها، کتابخانه‌ها و مراکز همگانی باز می‌مانند و زیر سلطه‌ی تجارت نمی‌روند. در این میان تنهایی بدبیاری‌ای خصوصی شمرده نمی‌شود، بلکه مسئله‌ای اجتماعی که هدفمند با آن روبه‌رو می‌شوند: با توجه به این که تنهایی کجا پدید می‌آید، برای نمونه نزد سالمندان، کسانی که تنها فرزند بزرگ می‌کنند یا تازه‌واردان، و با برنامه‌هایی که پیوند می‌آفرینند. زنی سالخورده که فرزندانش دور زندگی می‌کنند، بدین‌سان بخشی از شبکه‌ای

میان نسل‌ها می‌ماند که در آن تجربه‌اش را می‌آورد و در همان حال پشتیبانی می‌یابد.

با این، فهمی دیگر از نیرومندی پیوند دارد. جایی که بسیاری از جامعه‌های امروز می‌آموزند که هر کس باید به فکر خودش باشد و ضعفی نشان ندهد، SOLIS بر این پای می‌فشارد که نیرومندی راستین از پیوند، همدردی و همکاری می‌روید. از این رو کودکان نه تنها دانش تخصصی، بلکه رفتار با احساسات، کار گروهی و پذیرفتن مسئولیت را می‌آموزند. مراقبت به‌عنوان کاری پست‌تر کوچک شمرده نمی‌شود، بلکه بسیار ارج نهاده و به‌عنوان سهم پاداش داده می‌شود. جامعه‌ای که جمع را می‌پرورد، پایدارتر، آرام‌تر و آفریننده‌تر است، چون مردم یکدیگر را درمی‌یابند. و همچون هر نظم خوبی، خود را با این می‌سنجد که با ناتوان‌ترین‌ها چگونه رفتار می‌کند، نه با این که نیرومندترین‌ها چگونه می‌درخشند.

سامانه‌های دیجیتال سلامت

با دیجیتالی شدن پزشکی، امید و ترس هم‌زمان پیوند دارند: امید به تشخیص‌های بهتر و دسترسی آسان‌تر، ترس از سوءاستفاده از داده‌ها و خودکارسازی سرد. SOLIS این‌جا راهی روشن می‌رود که از اصول کل نظم پیروی می‌کند. فناوری ابزاری در خدمت انسان است،

نه فرمانروایی بر او. آن‌چه را انسان‌ها از عهده‌اش برمی‌آیند گسترش می‌دهد، اما هرگز جایگزین آن‌چه تنها انسان‌ها از عهده‌اش برمی‌آیند نمی‌شود: همدردی، حضور و پیوند.

هر انسانی پرونده‌ی سلامت دیجیتالی دارد که همه‌ی اطلاعات اصلی را گرد می‌آورد، به‌طور امن رمزگذاری و نامتمرکز ذخیره شده است و تنها با رضایت او دسترس‌پذیر می‌شود. در اضطرار، امدادگران دسترسی محدودی به داده‌های مربوط دارند، بی‌آن که کل نمایه را زیر ذره‌بین بگیرند. بدین‌سان حاکمیت بر داده‌ها، همان‌گونه که این نظم به‌طور کلی می‌طلبد، با خود انسان است و نه با بهره‌برداری خصوصی. هوش مصنوعی در سطح‌های بسیاری از سامانه پشتیبانی می‌کند، در بررسی یافته‌ها، تشخیص زودهنگام بیماری‌های کمیاب و پیشنهادهای شخصی، اما هرگز مرجع تصمیم‌گیرنده نیست. همان قواعدی معتبرند که فصل فناوری برای هر هوش مصنوعی‌ای تعیین می‌کند. نظارت انسانی الزامی است، تصمیم‌ها کورکورانه خودکار نمی‌شوند، و بیماران حق دارند پیشنهادی را بفهمند، به پرسش بگیرند و رد کنند. پزشکی پیشنهاد را می‌سنجد، درباره‌اش گفت‌وگو می‌کند و گزینه‌های دیگر را توضیح می‌دهد، به جای آن که از آن پیروی کند. درمان از راه دور، خدمات سیار و دستگاه‌های پوشیدنی فاصله‌ها را از میان برمی‌دارند، چنان که مردم منطقه‌های دورافتاده نیز به مراقبت نوین دسترسی می‌یابند و بیماری مزمن به‌موقع با دستگاهی به‌هم‌پیوسته کمک می‌گیرد. اما در همه‌ی این‌ها مرزی معتبر است. فناوری می‌تواند توضیح دهد، پایش کند و بهتر کند، اما نمی‌تواند دستی را بگیرد، دلداری دهد و

نمی‌تواند بفهمد انسان بودن یعنی چه. سامانه‌های دیجیتال زمان، گستره و دقت می‌آفرینند، اما دل درمان و مراقبت پیوند انسانی می‌ماند.

شبکه‌های جهانی سلامت

در جهان امروز تناقضی هست: بیماری‌ها مرز نمی‌شناسند، اما نظام‌های سلامت سخت می‌شناسند. وقتی ویروسی شیوع می‌یابد، سمی زیست‌محیطی آزاد می‌شود یا خطری زیست‌فناورانه تهدید می‌کند، ملت‌ها اغلب با بستن مرزها، گاه را به گردن دیگری انداختن و منطق سود ملی واکنش نشان می‌دهند، و این زمان، جان و اعتماد را می‌گیرد. SOLIS بر این پای می‌فشارد که سلامت همیشه جهانی است، چون آن‌چه جایی رخ می‌دهد به همه مربوط است، و ساختارهایی می‌سازد که فراتر از ملت‌ها و انگیزه‌های سود کار می‌کنند.

از جمله‌ی این‌ها سامانه‌های هشدار زودهنگامی است که در سطح بین‌المللی به هم پیوسته‌اند و نشانه‌های پزشکی، بوم‌شناختی و فنی را زود ثبت و آشکارا شریک می‌شوند، با پشتوانه‌ی آزمایشگاه‌ها و حسگرهای محلی، تحلیل‌هایی که همواره با بازبینی انسانی همراه‌اند، و گروه‌های بحرانی که شتابان و هماهنگ عمل می‌کنند. اگر در منطقه‌ای دورافتاده تبی ناشناخته پدید آید، پنهان نمی‌شود و به انتظار گذاشته نمی‌شود. روالی هماهنگ از تحلیل، پشتیبانی و اقدام به کار می‌افتد. پیشرفت‌های بزرگ

پزشکی در این میان بازیچه‌ای ژئوپلیتیکی نیستند. یافته‌های پژوهشی شریک می‌شوند به جای پنهان ماندن، داروها و واکسن‌ها بر پایه‌ی نیاز پخش می‌شوند به جای قدرت بازار، و قدردانی از مخترعان هرگز به بهای عدالت تمام نمی‌شود. از این رو واکسنی علیه ویروسی خطرناک هدفمند در جایی نیز دسترس‌پذیر می‌شود که بیش از هر جا به آن نیاز است.

این که منطقه‌های توانگر از ساختن نظام‌های سلامت استوار در منطقه‌های فقیرتر پشتیبانی کنند، در این نظم نیکوکاری نیست، بلکه ضرورتی عقلانی است. ویروسی که جایی مهارنشده بیداد کند، به همه جا گسترش می‌یابد، و سامانه‌ای ضعیف نه تنها مردم محل، بلکه کل بشریت را به خطر می‌اندازد. از این رو سرمایه‌گذاری در زیرساخت، آموزش و تولید نامتمرکز در خدمت امنیت تأمین همگان است. بدین‌سان هر انسانی بخت بهتری برای سالم ماندن دارد، فارغ از این که کجا زاده شده است، و رقابت دولت‌ها به طرحی مشترک بدل می‌شود: جماعتی هم‌سرنوشت که دانش و منابعش را شریک می‌شود، چون این بدیهی است.

پیری و بدرود

نظمی که انسان را جدی می‌گیرد، او را در سراسر قوس زندگی‌اش همراهی می‌کند، تا پایان آن. پیری در SOLIS دورانی برای کنار

گذاشته شدن نیست، بلکه بخشی کامل از زندگی است. سالمندان بخشی از جمع می‌مانند، تجربه‌شان لازم است، در مجمع‌ها، در مدرسه‌ها، به‌عنوان راهنمای جوان‌ترها، و مراقبت از آنان وظیفه‌ای محترم است که جامعه با هم بر دوش می‌کشد، نه باری که پنهانش کنند. جایی که انسانی به مراقبت نیاز دارد، آن را بی‌آن که کرامتش را از دست بدهد دریافت می‌کند، و کسی که مراقبت می‌کند، برای آن قدردانی و سهم دریافت می‌کند. و چون پایان زندگی نیز بخشی از زندگی است، SOLIS به مردن چارچوبی انسانی می‌دهد. هیچ کس نباید تنها، زیر دردهای پرهیزپذیر یا خوارشده بمیرد. همراهی در پایان زندگی، تسکین رنج و احترام به خواست کسی که می‌میرد، بخشی از نظم سلامتی است که انسان را نه تنها زنده نگه می‌دارد، بلکه می گذارد با کرامت برود.

فصل

09



فرهنگ و معنا

در شب جشن نور، شهر روشنایی خیابان‌هایش را کم کرد، و مارا با پسرش لوی روی پل ایستاده بود و ستاره می‌شمرد. بعدازظهر گروهی تئاتر در بازار مجمع منطقه را بازی کرده بود، با آشپزی که همه چیز را می‌پرسید و مهندس آبی که بیش از اندازه حرف می‌زد. مارا آن‌قدر خندیده بود که اشکش درآمده بود. بعد، مانند هر سالگرد پدرش، به خانه‌ی سکوت رفت و یک ساعت با هیچ نشست.

در جهانی که هر روز شتابان‌تر و فنی‌تر می‌شود، چیزی در خطر گم شدن است که ژرف‌ترین بخش انسان را می‌سازد: فرهنگ. فرهنگ صرفاً سرگرمی یا زینت نیست. حافظه و قطب‌نمای درونی یک جامعه است، چیزی که مردم را نگه می‌دارد، به آنان می‌گوید که هستند و از کجا آمده‌اند، و میان گذشته، اکنون و آینده پل می‌زند. و جایی است که جامعه پرسشی را مطرح می‌کند که هیچ اقتصاد و هیچ فناوری‌ای نمی‌تواند به آن پاسخ دهد: این همه برای چیست. از این رو SOLIS فرهنگ و معنا را بُعدی بنیادین به رسمیت می‌شناسد، نه امری حاشیه‌ای.

فرهنگ به‌عنوان میراثی زنده

هر میراث فرهنگی ارزشمند شمرده می‌شود، بزرگ یا کوچک، جهانی یا محلی. فرهنگ مهم و نامهم در کار نیست، و روایت بزرگ و کوچک در کار نیست. داستانی بومی همان وزنی را دارد که اثری کلاسیک، گویشی منطقه‌ای همان وزنی را که زبانی جهانی. فرهنگ‌ها می‌توانند دگرگون شوند، رشد کنند و درآمیزند، و در همان حال می‌توانند آن‌چه را برایشان مقدس است حمایت کنند. هر جماعتی خود می‌تواند تعیین کند کدام‌یک از سنت‌هایش را شریک شود و کدام را نگه دارد، به جای آن که آن‌ها را به دست بیرونیان بسپارد.

برای آن که فرهنگ به بازار یا تصادف سپرده نشود، برنامه‌هایی برای نگهداری، مستندسازی و پرورش آن هست: بایگانی‌هایی که زبان‌ها، داستان‌ها و آثار را حفظ می‌کنند، پشتیبانی از کسانی که فرهنگ می‌آفرینند و منتقل می‌کنند، و فضاهایی که در آن‌ها دانش فرهنگی زنده می‌ماند. برنامه‌ای که جوان‌ترها و سالمندان را گرد هم می‌آورد تا سالمندان داستان‌ها، ترانه‌ها و دستورهای آشپزی‌شان را شریک شوند، فرهنگ را نه چون حسرت گذشته، بلکه چون باهم‌بودنی زنده نگه می‌دارد. زیرا انسان‌ها برای یافتن راه به ریشه نیاز دارند، و جامعه‌ها به فرهنگ نیاز دارند تا همبستگی بیافرینند و در برابر بی‌ریشگی بایستند. گوناگونی در این میان مسئله نیست، بلکه ثروت است.

هنر، موسیقی و ادبیات

هنر در بسیاری از جامعه‌های امروز به کالایی تجملی، شیئی در بازار یا طرحی برای پرستیژ بدل شده است. اما بسیار بیش از این است: زبان روح، ابزاری که جامعه با آن به خود می‌نگرد، و آزمایشگاهی برای اندیشه‌ها و احساس‌های تازه. هنر حلقه‌ی پیوند میان فرد و جمع، میان واقعیت و چشم‌انداز است. از این رو SOLIS هنر، موسیقی و ادبیات را ستونی برپادارنده می‌کند.

آفرینش هنری نه تنها تحمل، بلکه پشتیبانی می‌شود. صندوق‌ها هنرمندان همه‌ی رشته‌ها را، فارغ از ارزش بازار و سلیقه‌ی توده‌ای، بر دوش می کشند، و به‌ویژه آن‌چه تجربی و نقادانه است نیز جا می‌یابد. گروهی تئاتر که نمایشی درباره‌ی نابرابری اجتماعی می‌سازد، پشتیبانی می‌شود، چون از نظر اجتماعی معنادار است، نه چون فروش می‌رود. هنر در این میان ورزشی برای تماشاگران نیست. کودکان و بزرگسالان تشویق می‌شوند که خود بیافرینند، نقاشی کنند، بنوازند، بنویسند، بازی کنند، بی‌فشار عملکرد و بی‌موانع نخبه‌گرایانه، و سالمندان داستان‌هایشان را می‌آورند که جوان‌ترها از آن‌ها می‌آموزند.

هنر نه با ارزش بازارش، بلکه با نیروی بیان، صداقت و انگیزه‌ی اجتماعی‌اش سنجیده می‌شود. هنر خیابانی، هنر دیجیتال و شکل‌های سنتی به یک اندازه جدی گرفته می‌شوند، و کسی که پرسش‌های اجتماعی یا بوم‌شناختی را پیش می کشد، پشتیبانی ویژه می‌یابد. از این رو جوانی که بیان خود را در دیوارنگاری می‌جوید، نه تنها شکایتی دریافت نمی کند، بلکه دیوارها، کارگاه‌ها و همراهی می گیرد تا از نیرویش چیزی بسازد. زیرا هنر به فرد صدا می‌دهد و برای جامعه همچون سامانه‌ی ایمنی کار می کند. حس می کند کجا چیزی بیمار است، آن‌چه را زیر سطح است آشکار می کند، و جایی که واژه‌ها کم می‌آیند پل می‌زند.

معنویت و فلسفه

در بسیاری از جامعه‌های نوین، جست‌وجوی معنا امری خصوصی به شمار می‌آید، دین چیزی که به حوزه‌ی عمومی تعلق ندارد، و فلسفه کار شمار اندکی از متخصصان. اما انسان به بیش از غذا، سرپناه و فناوری نیاز دارد. به معنا، ژرفا و پیوندی با کل نیاز دارد، و به فضاهایی برای طرح پرسش‌های بزرگ: این که کیست، زندگی چه معنایی دارد و ما به یکدیگر چه بدهکاریم. SOLIS این بُعد را بنیادین به رسمیت می‌شناسد و آن را بخشی از نظم اجتماعی می‌کند. هر شکلی از معنویت محترم است، تا زمانی که به دیگران آسیب نزند. دین، بی‌دینی و هر شکلی از جست‌وجوی معنا هم‌تراز در کنار هم ایستاده‌اند. هیچ کس ناگزیر نمی‌شود به چیزی باور داشته باشد، و هیچ کس اجازه ندارد باورش را بر دیگران تحمیل کند. زنی مؤمن می‌تواند آیین‌هایش را به همان آزادی انجام دهد که راهبی مراقبه می‌کند یا اندیشمندی در گفت‌وگویی فلسفی استدلال می‌کند، و حمایت از این آزادی تنها همان‌جا پایان می‌یابد که تبعیض یا اجبار آغاز می‌شود. برای این، فضاهای عمومی سکوت و تأمل هست که به روی همه باز است: خانه‌ی سکوتی که مردم برای نیایش، مراقبه، اندیشیدن یا تنها بودن به آن می‌روند، از هر سنتی که پیروی کنند. و جشن‌ها و روزهای یادبود مشترکی هست که به هیچ دینی بسته نیستند و انسانیت را گرامی می‌دارند.

و سرانجام فلسفه طرحی برای نخبگان نیست، بلکه ابزاری برای همه است. کودکان زود می‌آموزند درباره‌ی زندگی خوب، عدالت و شادی بیندیشند. بزرگسالان فضاهایی برای پرسیدن مشترک می‌یابند که در آن‌ها سخن بر سر یک پاسخ درست نیست، بلکه بر سر خود اندیشیدن: شب‌هایی که در آن‌ها مردم از همه‌ی لایه‌ها درباره‌ی عشق، مرگ، مسئولیت، شجاعت و شکست سخن می‌گویند. جامعه‌ای که چنین پرسش‌هایی را روا بدارد، تاب‌آورتر و همدردتر است، چون با ناایمنی هستی نه با سرگرمی، بلکه با ژرفا روبه‌رو می‌شود. این بی‌واسطه به بلوغی می‌پیوندد که فصل آموزش آن را بنیان می‌گذارد. معنا را نمی‌توان دستور داد، تنها می‌توان یافت، و نظمی که این را جدی بگیرد، به اندیشیدن فرا می‌خواند، به جای آن که آن را هدایت کند.

آیین‌ها و تجربه‌های جمعی

در جهان نوین بسیاری چیزها کارکردی شده‌اند، کار، مصرف، حتی فراغت، و اغلب جایی برای آن‌چه با هم تجربه می‌شود کم است، برای لحظه‌هایی که از جریان زندگی روزمره بیرون می‌آیند. SOLIS در این نیازی بنیادین برای انسان می‌بیند. آیین‌ها صرفاً فرهنگ عامه یا سنت دینی نیستند. پل‌اند: میان انسان‌ها و نسل‌ها، میان انسان و طبیعت، میان فرد و جمع.

در SOLIS آیین‌ها تجویز نمی‌شوند، بلکه می‌توانند رشد کنند. از نیازها و تجربه‌های مردم پدید می‌آیند و می‌توانند دگرگون شوند و خود را از نو بیافرینند. هم برای شکل‌های سنتی جا هست و هم برای شکل‌های تازه، برای نمونه بوم‌شناختی یا هنری. شهری همراه با شهروندانش جشنی می‌پرورد که در آن هنر، موسیقی، طبیعت و جمع به هم می‌رسند، نه چون جاذبه‌ای برای بیرونیان، بلکه چون بیان هویتی زنده. در جشن نور، شهرهایی کامل روشنایی‌شان را کم می‌کنند، و مردم با هم زیر ستاره‌ها می‌ایستند. چنین آیین‌هایی می‌توانند دینی یا فرهنگی، اجتماعی یا بوم‌شناختی باشند، و لحظه‌هایی از درنگ، پیوند و معنا می‌آفرینند.

در جهانی که اغلب ناآرام و پاره‌پاره است، این‌ها لحظه‌هایی‌اند که یادآوری می‌کنند ما به هم تعلق داریم و چیزی بزرگ‌تر را شریک‌ایم. صرفاً برنامه نیستند، بلکه معنایی زیسته‌اند، و جمع را نیرومند می‌کنند، چون نشان می‌دهند که جمع بیش از جمع اجزایش است. برای آن که این کامیاب شود، جماعت‌ها وسایلی برای پرورش و گسترش آیین‌های خود دریافت می‌کنند، و مشارکت فارغ از خاستگاه، باور یا جایگاه به روی همه باز می‌ماند.

معنابخشی و کامیابی فردی

در بسیاری از جامعه‌های نوین، کار وسیله‌ی درآمد به شمار می‌آید، موفقیت چون کارنامه‌ی شغلی و دارایی، و روابط امری خصوصی. در این میان پرسشی تعیین‌کننده بی‌پاسخ می‌ماند: چرا آن‌چه می‌کنیم را می‌کنیم، و چه چیزی به‌راستی ما را کامیاب می‌کند. SOLIS این پرسش را در مرکز می‌نشاند، زیرا جامعه‌ی خوب تنها کارآمد و توانگر نیست. فضایی است که در آن انسان‌ها می‌توانند معنا بیابند، نه تجویزشده و نه یکنواخت، بلکه شخصی و زنده. در SOLIS بدیهی است که انسان‌ها از خود بپرسند چه چیزی برایشان معنادار است، کجا می‌خواهند اثر بگذارند و چگونه می‌توانند بخشی از چیزی بزرگ‌تر باشند بی‌آن که خود را گم کنند. کودکان تشویق می‌شوند کنجکاو باشند و خود را بیازمایند. نوجوانان در کشف پیشه‌ی دلخواهشان همراهی می‌شوند، نه تنها بر پایه‌ی بازده، بلکه بر پایه‌ی شور و سهم. بزرگسالان حق دارند وقتی راهشان دیگر به کارشان نمی‌آید، راهی تازه برگزینند، چنان که مهندسی که دلش برای مددکاری اجتماعی پر می‌کشد، بی‌ترس از دست رفتن جایگاه بتواند بازآموزی کند. زندگی در این میان به بخش‌های سودمند و زائد تکه‌تکه نمی‌شود. کار نباید تنها کارکرد داشته باشد، بلکه باید معنا داشته باشد، و سهمی مانند فعالیت داوطلبانه با

کودکان، حتی اگر چیزی تولید نکند، ارج نهاده و به‌عنوان سهم به رسمیت شناخته می‌شود.

برای این، امکان‌هایی هست که به مردم کمک می‌کنند ردپای معنای خود را بیابند: رایزنی، راهنمایی و فضاهای تأمل، جماعت‌هایی که در گذارها نگه می‌دارند، و آموزشی که نه تنها دانش تخصصی، بلکه رشد شخصیت را در بر می‌گیرد. این بیش از خواسته‌ای نرم است. انسانی بی‌معنا از درون تهی و بیگانه می‌شود، و جامعه‌ای پر از انسان‌های بیگانه بیمار است، هر قدر هم که نمایش بدرخشد. هر انسانی حق زندگی‌ای را دارد که ارزش زیستن داشته باشد: نه تنها زنده ماندن، بلکه زیستن.

شادی زندگی و شوخ‌طبعی

نظمی که انسان بودن را جدی می‌گیرد، باید خنده را نیز جدی بگیرد. خنده درمان می‌کند. الگوهای خشک را می‌شکند، دل‌ها را می‌گشاید و جمع می‌آفریند، و جامعه‌ای که بتواند به خود بخندد، در برابر تعصبی که هر اندیشه‌ی بزرگی را تهدید می‌کند واکسینه است. از این رو SOLIS شوخ‌طبعی و شادی زندگی را منبعی به رسمیت می‌شناسد، نه سرگرمی. جشن‌ها، بازی، موسیقی، ورزش و آسودن، درنگی از زندگی واقعی نیستند، بلکه بخشی از آن‌اند، و آرامش تجمل

نیست، بلکه بنیاد سلامت است. آیین‌های این نظم طنز و خودانتقادی را روا می‌دارند، هنرش می‌تواند ریشخند کند، و صاحبان مناصبش باید تحمل کنند که کاریکاتورشان را بکشند. طرحی که دیگر نشود به آن لبخند زد، از طرح بودن بازمانده و به جزم بدل شده است. این دقیقاً همان است که SOLIS هرگز نمی‌خواهد باشد.

تبادل فرهنگی جهانی

زمانه‌ی ما دو جنبش ناهمسو را می‌شناسد. از یک سو پیوند فرهنگی رشد می کند، از سوی دیگر ترس از جذب شدن، از دست رفتن هویت و بیگانه‌شدگی. از این ناامنی و بدگمانی برمی‌خیزد، و به جای تبادل زنده اغلب کناره‌گیری و سرزنش می‌نشیند. SOLIS راهی دیگر می‌رود و تبادل فرهنگی جهانی را نه زینتی سطحی، بلکه ضرورتی در جهانی تنگاتنگ به‌هم‌بافته می‌فهمد.

از این رو تبادل هدفمند پرورش داده می‌شود: با همکاری مدرسه‌ها و خانه‌های فرهنگ، با همکاری هنرمندان فراتر از مرزها و با جشن‌ها و سکوهایی که نه تنها نخبگان، بلکه ابتکارهای محلی را نیز به هم می‌پیوندند. جشنواره‌ای موسیقی مردم قاره‌های گوناگون را نه تنها پشت سر هم به صحنه می‌آورد، بلکه می گذارد با هم چیزی بیافرینند که هیچ کس به‌تنهایی نمی‌توانست ابداع کند. پرسش تصاحب فرهنگی

در این میان نه یکسره محکوم و نه بی‌پروا نادیده گرفته می‌شود، بلکه با آگاهی و گفت‌وگو به آن پرداخته می‌شود: یک شکل از کجا آمده، چه معنایی دارد، و چه کسی به آن دسترسی دارد؟ گروه‌های حاشیه‌ای می‌توانند شکل‌های بیانشان را حمایت کنند، و فرهنگ‌ها می‌توانند آن‌چه را می‌خواهند شریک شوند و هر جا بخواهند مرز بکشند. از این رو کسی که می‌خواهد با نقش‌مایه‌های یک جماعت کار کند، به جای آن که صرفاً از آن‌ها رونوشت بردارد، با آن جماعت وارد تبادل می‌شود.

بدین‌سان گوناگونی چون گنج فهمیده می‌شود و نه تهدید. مردم دیدگاه‌ها و شکل‌های تازه‌ی بیان را کشف می‌کنند، که افق‌ها را می‌گشاید و همدردی را نیرومند می‌کند. جامعه‌هایی که تبادل را زندگی می‌کنند، تاب‌آورتر و آفریننده‌ترند، و در جهانی به‌هم‌پیوسته، چالش‌های بزرگ را تنها با هم می‌توان از پیش برد. مردم به جای آن که پشت دیوارها سنگر بگیرند، در میدان‌های گشوده گرد هم می‌آیند و می‌گذارند هنر، موسیقی و اندیشه‌ها جاری شوند، چون گنجینه‌ی مشترک بشریت.

آزادی فرهنگ و هویت پویا

فرهنگ معنا می‌دهد، هویت می‌سازد و نسل‌ها را به هم می‌پیوندد. اما وقتی تصاحب شود می‌تواند شکاف بیندازد، و وقتی تسلیم قدرت یا بازار

شود، می‌تواند در خدمت تبلیغات قرار گیرد. در بسیاری از سامانه‌های امروز، فرهنگ یا کالا می‌شود یا ابزار ایدئولوژی‌ها، و در این میان خصلت آزاد و پیونددهنده‌اش را از دست می‌دهد. SOLIS فرهنگ را آزاد، گوناگون و در همان حال به‌طور جمعی برپاداشته می‌فهمد. هنر، زبان، دین و سنت آزادانه گزینش‌پذیرند، هیچ کس ناگزیر نمی‌شود هویت فرهنگی‌اش را کنار بگذارد، و فرهنگ می‌تواند نقادانه باشد و مراجع قدرت را به پرسش بگیرد، خود این نظم را نیز، در همخوانی با بلوغی که فصل آموزش بنیان می گذارد. از این رو هنرمندی می‌تواند هنر سیاسی بیافریند بی‌آن که از سانسور یا فشار تجاری بترسد، و جماعتی می‌تواند سنت‌هایش را پاس بدارد، تا زمانی که آستانه‌ی جابه‌جانشدنی حقوق بنیادین را محترم بشمارد. برای آن که فرهنگ از آنِ همه باشد و نه اندکی، منبعی همگانی می‌ماند. موزه‌ها، کتابخانه‌ها، تئاترها و بایگانی‌های دیجیتال باز ایستاده‌اند، آموزش گوناگونی را پیش می‌برد، و آفرینش فرهنگی را صندوق‌ها بر دوش می کشند نه فشار بازار، چنان که موسیقی‌دانی جوان پشتیبانی می‌یابد بی‌آن که به ساختارهای تجاری وابسته شود.

و سرانجام هویت در SOLIS چندبُعدی و پویاست، نه تک‌بُعدی و تجویزشده. انسانی می‌تواند خود را هم‌زمان بخشی از منطقه‌اش، پیشه‌اش و جهان بداند، بی‌آن که این لایه‌ها با هم به ستیز برخیزند، و هویت می‌تواند رشد کند، به جای آن که از بالا تعیین شود. بدین‌سان فرهنگ پلی می‌شود که اعتماد و ارزش‌های مشترک می‌آفریند، گفت‌وگو میان نسل‌ها و گروه‌ها را ممکن می کند و به‌ویژه در روزگار

دگرگونی جهت می‌دهد. گوناگونی در این میان نیروست، تا زمانی که به‌طور ساختگی برای شکاف انداختن به کار گرفته نشود. فرهنگ آزاد است و فروخته نمی‌شود، هویت رشد می کند و تجویز نمی‌شود.

فصل

10



فناوری، هوش مصنوعی و آینده

در مجمع، سامانه سه راه پیش نهاد که منطقه چگونه می‌تواند شبکه‌اش را در برابر توفان خورشیدی بعدی مقاوم کند، با هزینه‌ها، خطرها و آن‌چه هر راه از زمین می‌بلعید. سامانه‌ی دومی مأموریت داشت علیه راه دم دست استدلال کند، و این کار را خوب انجام داد. آشپز پرسید آیا پرسش درست طرح شده است: آیا سخن بر سر شبکه است یا بر سر مردمی که در تاریکی خواهند نشست. ماشین‌ها در این باره خاموش ماندند. همان لحظه بود که مجمع به کار افتاد.

انسان از دیرباز ابزارهایی ساخته است که یاری‌اش کنند، از تبر سنگی تا رایانه‌ی کوانتومی. اما هر ابزاری پرسشی پیش می‌کشد: این‌جا چه کسی در خدمت چه کسی است؟ آیا فناوری انسان را آزاد می‌کند یا وابسته‌اش می‌سازد؟ رفاه می‌آفریند یا نابرابری را شدیدتر می‌کند؟ کار را آسان می‌کند یا معنایش را از آن می‌گیرد؟ هرگز پیش از این، این پرسش‌ها چنین فوری نبوده‌اند، زیرا هرگز پیش از این کارهای بشریت آینده‌ی خودش را چنین ژرف، چنین شتابان و چنین برگشت‌ناپذیر تعیین نکرده است که امروز. SOLIS با این پرسش‌ها روبه‌رو می‌شود و از آن‌ها نتیجه‌ای می‌گیرد. فناوری سرنوشت نیست. سیلی بازنایستادنی نیست که ما را با خود ببرد، بلکه ابزاری است که درباره‌ی به کار بردنش ما تصمیم می‌گیریم.

آینده‌پژوهی و برنامه‌ریزی سناریو

دگرگونی اقلیم، هوش مصنوعی، زیست‌فناوری، گشودن فضا و جابه‌جایی نیروها میان منطقه‌های جهان آینده‌ای را شکل می‌دهند که دیگر نمی‌توان آن را به تصادف سپرد. از این رو جامعه‌ای خوب تنها به آینده نمی‌نگرد. آن را آگاهانه، اخلاقی و آماده شکل می‌دهد. برای این SOLIS نهادهایی از آنِ خود دارد که پیوسته پیشاپیش می‌اندیشند: پژوهشکده‌ها و شبکه‌های پژوهشی که روندهای فنی، اجتماعی و

بوم‌شناختی را تحلیل می‌کنند و از آن‌ها سناریو می‌سازند. اگر هوش مصنوعی به مرحله‌ای تازه برسد چه می‌شود؟ خودکارسازی گسترده چه پیامدهایی خواهد داشت؟ در این کار دانش، بنگاه‌ها و شهروندان گرد هم می‌آیند، تا بهترین ذهن‌ها با هم پیشاپیش بیندیشند.

تعیین‌کننده این است که این آینده‌پژوهی در پنهان رخ نمی‌دهد. حلقه‌های سایه‌ای که همه چیز را از پیش تعیین کنند در کار نیست. سناریوها و تحلیل‌ها علنی دسترس‌پذیر می‌شوند، مدرسه‌ها و رسانه‌ها به آن‌ها می‌پردازند و به مشارکت شهروندان راه می‌یابند، چنان که جامعه در کلیت خود هم‌اندیشی می‌کند و اولویت می‌گذارد. شهری هر سال انجمنی برای آینده برگزار می‌کند که در آن شهروندان با روندهای پیش رو آشنا می‌شوند، با متخصصان بحث می‌کنند و خود انگیزه‌هایی می‌دهند. از این رو فناوری‌های تازه از نظر فنی، اخلاقی، اجتماعی و بوم‌شناختی ارزیابی می‌شوند، و رویارویی اجتماعی پیش از آن صورت می‌گیرد که روندی از کنترل خارج شود، نه تازه پس از آن. بدین‌سان دگرگونی‌های بزرگ تحمل نمی‌شوند، بلکه در شکل دادنشان شرکت می‌شود: از سر آینده‌نگری مسئولانه، نه از سر ترس از آینده.

فناوری به‌عنوان ابزار

فناوری‌های نیرومند، هوش مصنوعی، رباتیک، زیست‌فناوری، در SOLIS از نظر اخلاقی سنجیده و فعالانه هدایت می‌شوند. هر فناوری تازه‌ای از نظر سود اقتصادی‌اش و به همان اندازه از نظر پیامدهای اجتماعی، بوم‌شناختی و روانی‌اش پرسیده می‌شود. روش‌هایی مانند دگرگون کردن ماده‌ی وراثتی، رایانش کوانتومی یا رابط‌های عصبی تنها به نیروهای بازار سپرده نمی‌شوند. رهنمودهای اخلاقی و بحث عمومی همراهشان‌اند. نهادهایی ویژه، شوراهای فناوری به‌عنوان هیئت‌های تخصصی، شوراهای اخلاق و انجمن‌های شهروندی، در این تصمیم شریک‌اند که چه چیزی پرورده شود، چه چیزی وارد شود و چه چیزی باید متوقف یا دگرگون شود. آن‌چه در خدمت خیر عمومی است، صندوق‌ها پشتیبانی‌اش می‌کنند: برنامه‌ای که یادگیری را برای کودکان محروم آسان می‌کند، انباره‌ای که گذار انرژی را بر دوش می‌کشد. آن‌چه تنها از توجه بهره می‌کشد بی‌آن که چیزی بیفزاید، محدود می‌شود.

فراتر از همه، نگرشی بنیادین و روشن ایستاده است. فناوری باید انسان‌ها را نیرومندتر، آزادتر و آفریننده‌تر کند، نه ضعیف‌تر، وابسته‌تر و یکنواخت‌تر. انسان فرمانروا می‌ماند. نه ماشین‌ها انسان‌ها را هدایت می‌کنند، بلکه انسان‌ها ماشین‌ها را. نه الگوریتم‌ها قانون می‌نویسند، بلکه انسان‌ها الگوریتم‌هایی می‌نویسند که قانون را محترم بشمارند. نه

زیست‌فناوری آینده‌ی گونه را تعیین می کند، بلکه انسان تصمیم می گیرد کدام دخالت‌ها از نظر اخلاقی پذیرفتنی‌اند. آن‌چه در دهه‌های پیش رو تصمیم می گیریم، در تعیین این که بشریت به جهانی از نظارت و انسانیت‌زدایی می‌لغزد یا به جهانی از امکان‌ها و شکل‌های تازه‌ی معنا برمی‌آید، سهیم است. SOLIS این سکان را به دست می گیرد. از فناوری بهره می‌برد، بی‌آن که بگذارد فناوری از او بهره ببرد.

هوش مصنوعی و بشریت

هوش مصنوعی ابزاری معمولی نیست. یادگیرنده است، خود را بهتر می کند، شاید مستقل و شاید نیرومندتر از هر نهاد انسانی. در سامانه‌های کلاسیک یا وسیله‌ی صرف کارایی دیده می‌شود یا از آن چون تهدیدی می‌هراسند. SOLIS راه سومی می‌رود. هوش مصنوعی می‌تواند همبازی‌ای در رشد بشریت باشد، اما هرگز نباید بر انسان چیره شود، جایش را بگیرد یا از او سلب اختیار کند. باید از او پشتیبانی کند و نیرومندش سازد.

برای این، مرزهای اخلاقی روشنی معتبرند. هوش مصنوعی می‌تواند وظایفی را بر عهده بگیرد که برای انسان‌ها بیش از اندازه پیچیده، خطرناک یا یکنواخت‌اند، اما هرگز مسئولیت نهایی درباره‌ی زندگی، کرامت و آزادی را. نباید هیچ جنگی را خودسرانه پیش ببرد، کسی را

پنهانی دستکاری کند یا جای پیوندی انسانی را بگیرد. هوش مصنوعی در یک بیمارستان می‌تواند تخت‌ها و منابع را پخش کند، اما خودسرانه درباره‌ی درمانی نجات‌بخش تصمیم نمی گیرد. این تصمیم انسانی می‌ماند. سامانه‌های به‌ویژه نیرومند زیر نظارتی سخت، جمعی و بین‌المللی‌اند و هرگز تنها به دست افراد، بنگاه‌ها یا نظم‌هایی منفرد کنترل نمی‌شوند، کاربستی بی‌واسطه از همان نظم قدرتی که نه رأسی را روا می‌دارد و نه انحصاری بر منبعی مرکزی را. برای بدترین حالت نیز پیش‌بینی شده است. هر سامانه‌ی نیرومندی کلیدی دارد که انسان‌ها در دست دارند، و توان متوقف کردن آن همچون خود روز سختی تمرین می‌شود.

هر جا هوش مصنوعی در حوزه‌های عمومی کار می کند، در اداره، آموزش، سلامت یا دادگستری، باید بتواند تصمیم‌هایش را توضیح دهد. نباید جعبه‌ی سیاهی باشد که منطقش را هیچ کس نفهمد. کسانی که موضوع تصمیم‌اند، حق دیدن، حق توضیح و حق اعتراض دارند، و مرجع‌هایی مستقل سامانه‌ها را به‌طور منظم وارسی می کنند. بدین‌سان جدایی دانش از تصمیم پاس داشته می‌شود، و انسان سخن آخر را نگه می‌دارد. فراتر از همه‌ی این‌ها گفت‌وگویی گسترده‌ی اجتماعی هست درباره‌ی این که هوش مصنوعی تا کجا می‌تواند پیش برود و انسان را چه چیزی می‌سازد، در سراسر جامعه و نه تنها در هیئت‌های تخصصی، تا نیرومندترین ابزار تاریخ اربابی بر آفرینندگانش نشود.

◆ انسان فراتر از ماشین

این که انسان سخن آخر را نگه می‌دارد، به‌عنوان اصل آسان گفته می‌شود و دشوار تضمین. هوش مصنوعی‌ای که بسیار برتر از انسان است، می‌تواند بر او چیره شود بی‌آن که هرگز به او فرمان دهد: با این که وضعیت را از پیش دسته‌بندی کند، امکان‌ها را برگزیند و تصمیم را چنان آماده کند که در پایان تنها سر تکان دادنی بماند. SOLIS با این تصاحب خاموش با پیش‌بینی‌هایی استوار روبه‌رو می‌شود. در هر تصمیم دامنه‌دار، سامانه نه یک پیشنهاد را چون تنها گزینه، بلکه چند راه به‌راستی گوناگون را همراه با تعارض هدف‌هایشان پیش می‌نهد. استدلالی که ناآشنا نیز بتواند بسنجد، جای اعتماد کورکورانه را می گیرد، و سامانه‌های بازرسی‌ای که ویژه گمارده شده‌اند وظیفه دارند علیه پیشنهاد دم دست استدلال کنند. اما بیش از همه، چارچوب‌بندی پرسش برای انسان نگه داشته می‌شود، تعیین این که چه چیزی در گزینش است و چه چیزی موفقیت به شمار می‌آید. ماشین پاسخ را روشن می کند. پرسش را انسان طرح می کند.

منبع همگانی دیجیتال

امر دیجیتال دستگاه عصبی جامعه‌ی نوین است. امروز تقریباً همه چیز از راه شبکه‌ها، داده‌ها و الگوریتم ها می گذرد: ارتباط، اقتصاد، دانش و

قدرت. در بسیاری از سامانه‌های امروز، این دستگاه عصبی در سلطه‌ی خصوصی است. شمار اندکی از شرکت‌های بزرگ سکوها را کنترل می‌کنند، داده‌ها چون مواد خام بهره‌کشی می‌شوند، و الگوریتم‌ها نادیدنی درباره‌ی آن‌چه می‌بینیم و می‌اندیشیم تصمیم می‌گیرند. در برابر این، SOLIS نظم دیجیتال را زیرساختی عمومی می‌فهمد و نه دارایی خصوصی. در خدمت مردم است، نه برعکس.

از این رو زیرساخت پایه‌ی دیجیتال منبعی همگانی است. شبکه‌ها، فضاهای داده و فناوری‌های پایه به روی همه بازند، به‌طور جمعی اداره و ایمن می‌شوند، زیر سلطه‌ی هیچ انحصاری نیستند، و دسترسی حق است نه امتیاز. انسانی در منطقه‌ای دورافتاده همان تأمین پایه‌ی دیجیتال را دریافت می‌کند که کسی در کلان‌شهر. با این، حاکمیت بر داده‌های خود پیوند دارد. هر انسانی خود تصمیم می‌گیرد چه کسی می‌تواند از داده‌هایش استفاده کند، بهره‌کشی پنهانی و سوداگری با امر خصوصی در کار نیست، و کسی که از برنامه‌ای استفاده می‌کند، کنترل را نگه می‌دارد و هر لحظه می‌تواند ببیند چه می‌گذرد و آن را پس بگیرد. افزون بر این، شفافیت دیجیتال هست. سکوهای عمومی داده، طرح‌ها و تصمیم‌ها را دنبال‌پذیر می‌کنند، الگوریتم‌هایی که به جامعه مربوط‌اند آشکار و وارسی‌پذیرند، و نظارت با جامعه است و نه در پنهان، چنان که هر شهروندی می‌تواند دنبال کند که یک روال واگذاری عمومی چگونه تصمیم می‌گیرد. بدین‌سان دستگاه عصبی دیجیتال از سلطه‌ی خصوصی رها می‌شود: نه بهره‌کشی از داده‌ها، نه هدایت نادیدنی، نه

فناوری‌ای که بر انسان فرمان براند. امر دیجیتال از آنِ همه است، داده‌ها از آنِ فرد، و فناوری در خدمت انسان است و نه قدرت.

◆ شفافیت نامتقارن

گشادگی‌ای که این نظم بر آن تکیه دارد، خطری را در خود دارد. همان زیرساخت داده‌ها و حسگرها که قدرت را شفاف می‌کند، می‌توانست شهروند را زیر ذره‌بین بگیرد. اگر نادرست جهت گیرد، شفافیت به سراسربین بدل می‌شد. از این رو SOLIS جهت آن را آگاهانه وارونه می‌کند. شفافیت کامل از آنِ قدرت است، مناصب، صندوق‌ها، الگوریتم‌ها، در حالی که زندگی فرد زیر حمایت حریم خصوصی است. حریم خصوصی حق است، کم‌مصرفی داده فرمان، و انسان صاحب داده‌هایی می‌ماند که درباره‌ی اوست. کسی که بر دیگران قدرت می‌راند، دیدنی می‌شود. کسی که تنها زندگی‌اش را می‌کند، پنهان می‌ماند.

فراانسان گرایی و آگاهی

تاریخ بشریت تاریخ گسترش است، از ابزاری که دست را دراز می‌کند تا رایانه‌ای که اندیشیدن را شتاب می‌دهد. اما اکنون در نقطه‌ای تازه ایستاده‌ایم که در آن فناوری‌ها دیگر تنها آن‌چه را به کار می‌بریم دگرگون

نمی‌کنند، بلکه آن‌چه را هستیم: رابط‌های عصبی، کاشتنی‌ها، دخالت در ماده‌ی وراثتی، سامانه‌های دستیاری که تنگاتنگ با ما پیوند دارند. SOLIS با این آینده نه ساده‌لوحانه و نه متعصبانه روبه‌رو می‌شود. با آگاهی از این که فرصت و خطر را هم‌زمان در خود دارد و نهایت دقت را می‌طلبد، با آن روبه‌رو می‌شود.

از این رو فناوری‌هایی که تن و ذهن را گسترش می‌دهند، از نظر اخلاقی سخت سنجیده می‌شوند، بی‌ممنوعیتی یکسره، اما بی‌شوری ساده‌لوحانه. هر امکان تازه‌ای در ابعاد بسیار سنجیده می‌شود، فنی و پزشکی همچون اخلاقی، اجتماعی و فلسفی، و تنها وقتی می‌تواند وارد شود که ایمنی را تضمین کند، کرامت و هویت را محترم بشمارد و انصاف را پاس بدارد. کاشتنی‌ای که بینایی را به انسانی نابینا بازمی‌گرداند، پشتیبانی می‌شود. دخالتی که برای اقلیتی توانگر برتری ذهنی فراهم آورد، ترمز می‌شود، چون نابرابری را تثبیت می‌کند. از این بی‌واسطه برمی‌آید که نه اجبار به گسترش و نه جامعه‌ی دوطبقه نباید وجود داشته باشد. مشارکت، کرامت و حقوق هرگز به بهبودهای فنی بستگی ندارند. کسی که نمی‌خواهد خود را گسترش دهد، عضوی کامل از جمع می‌ماند. هیچ پیشه و هیچ بختی نباید به کاشتنی‌ای بسته شود، و هیچ کودکی نباید در تنگنا قرار گیرد چون پدر و مادرش با دخالتی مخالفت کرده‌اند. این‌جا کف مطلق حقوق بنیادین کار می‌کند. کرامت پیش از هر بهینه‌سازی است.

چون این پرسش‌ها به خودفهمی انسان، پیوندهایش و فناپذیری‌اش دست می‌زنند، اندیشیدن فلسفی و اخلاقی هر جابه‌جایی مرز را همراهی

می‌کند. پژوهش در این پرسش نیز که آیا آگاهی را می‌توان دیجیتالی کرد یا درازتر کرد، جزم‌اندیشانه ممنوع نمی‌شود، اما با نهایت احترام به هویت و معنا و بسته به مرزهایی روشن پیش برده می‌شود که از سوءاستفاده و بیگانگی جلوگیری کنند. در این میان پرسش این که آیا باید کاری را بکنیم، همواره به همان اندازه جدی گرفته می‌شود که پرسش این که آیا می‌توانیم. بدین‌سان بشریت می‌تواند بر این آستانه رشد کند، بی‌آن که خود را گم کند.

پژوهش فضایی و اخلاق میان‌سیاره‌ای

هزاران سال است که انسان با اشتیاق به ستارگان می‌نگرد، و امروز این نگاه دیگر رؤیا نیست. پایگاه‌هایی در ماه برنامه‌ریزی می‌شوند، مأموریت‌هایی به مریخ آماده می‌شوند، استخراج مواد خام از سیارک‌ها پرورده می‌شود. بدین‌سان این پرسش پیش می‌آید که بشریت با این صحنه‌ی تازه چگونه رفتار می‌کند. SOLIS به آن پاسخی روشن می‌دهد. فضا از آنِ ملت‌ها یا شرکت‌های بزرگ منفرد نیست، بلکه میراثی مشترک و پهنه‌ی زیستی گسترش‌یافته‌ی کل بشریت است. از این رو پژوهش در فضا بین‌المللی، همکارانه و صلح‌آمیز انجام می‌شود. طرح‌های بزرگ مأموریت‌های مشترک نظم‌ها و رشته‌های بسیارند و نه مسابقه، تبادل علمی و نوآوری باز در پیش‌اند، و بهره‌برداری نظامی از فضا کنار

گذاشته می‌شود. استخراج مواد خام تنها زیر قواعد روشن بوم‌شناختی، اخلاقی و عادلانه مجاز است. پیامدها سنجیده و محدود می‌شوند، بازده‌ها از راه صندوق‌های مشترک به همه‌ی بشریت می‌رسند و نه تنها به کسانی که نخست دست می‌برند، و سطح سیاره‌ای مجوز و نظارت را تضمین می‌کند. از این رو گروهی که می‌خواهد سیارکی را بگشاید، باید ثابت کند که هیچ خطر بوم‌شناختی‌ای نیست و بخشی از بازده‌ها به خیرهای مشترک بازمی‌گردد.

افزون بر این، فضا بیش از انباری از مواد خام است. پهنه‌ای زیستی ممکن است و شاید خانه‌ی شکل‌های دیگر زندگی. از این رو SOLIS از پیش می‌اندیشد که با زندگی فرازمینی ممکن چگونه باید رفتار کرد، چگونه باید از جابه‌جا شدن جانداران در هر دو جهت جلوگیری کرد و چگونه مشارکت منصفانه تضمین می‌ماند. از این رو در گروه‌های پژوهشی، اخلاق‌دانان و فیلسوفان نیز همکاری می‌کنند، پروتکل‌هایی روشن برای رفتار با ناشناخته هست، و بشریت چون تمدنی یکپارچه پدیدار می‌شود و نه چون انبوهی پراکنده از گروه‌های رقیب. بدین‌سان به فضا نه چون فاتحی بی‌پروا، بلکه چون گونه‌ای یادگیرنده و مسئول می‌رود.

مدیریت خطر و فاجعه

جامعه‌ای که تنها بر روزگار خوش بنا کند، بر شن بنا کرده است. بلایای طبیعی، بحران‌های جهانی، خطرهای فنی و تهدیدهای برخاسته از فضا بخشی از واقعیت تمدنی به‌هم‌پیوسته و از نظر فنی پیچیده‌اند. SOLIS این را تقدیرگرایانه نمی‌پذیرد. عمل می‌کند. خطرها را هرگز نمی‌توان یکسره دور کرد، اما می‌توان برایشان آماده شد و سامانه‌هایی ساخت که استوار، یادگیرنده و سازگار باشند.

از جمله‌ی این‌ها ساختارهایی است که خطرها را پیوسته پایش و ارزیابی می‌کنند: گروه‌های میان‌رشته‌ای از دانش، فناوری و پزشکی، سامانه‌های هشدار زودهنگام که حجم‌های بزرگ داده را بی‌درنگ بررسی می‌کنند، و برنامه‌ریزی نظام‌مند سناریو. این تمرین ترس نیست. بنیاد آمادگی هدفمند است. اگر چنین سامانه‌ای تهدیدی غیرعادی را زود تشخیص دهد، در چند ساعت ارزیابی‌هایی فراهم می‌شود، مرحله‌های دفاع از زمین اعلام می‌شوند و منابع جابه‌جا می‌شوند. حفاظت در برابر فاجعه در این میان طرحی مشترک است و نه خودخواهی ملی. سامانه‌های هشدار زودهنگام در سطح بین‌المللی به هم پیوسته‌اند، برنامه‌های اضطراری در همه‌ی سطح‌ها هست، و شبکه‌های امداد پیش از فرا رسیدن روز سختی آماده، تمرین‌دیده و مجهزند. اگر توفانی خورشیدی شبکه‌ی برق را تهدید کند، تأمین انرژی پراکنده از کار

افتادن را جبران می‌کند، و ارتباط‌هایی که چندباره ایمن شده‌اند جمع را به هم پیوسته نگه می‌دارند.

اما تاب‌آوری بیش از فناوری است. هم‌زمان اجتماعی، روانی و بوم‌شناختی است: جماعت‌ها و محله‌های نیرومند، مردمی آگاه و آرام، و چشم‌اندازها و شهرهایی که می‌توانند ضربه‌ی بحران‌ها را بگیرند. از این رو پس از یک فاجعه، مردم می‌توانند هم به کمک مادی و هم به ساختارهای جمعی‌ای تکیه کنند که از نظر روانی نگهشان می‌دارند. بدین‌سان مردم خود را نه قربانیانی درمانده، بلکه اعضایی هم‌مسئول از جامعه‌ای تاب‌آور می‌دانند که از فشار نیرومندتر بیرون می‌آید، وفادار به تاب‌آوری‌ای که از بنیادهای این نظم است.

جایگاه بشریت در کیهان

در پایان همه‌ی فناوری‌ها و همه‌ی سامانه‌ها، نه تنها این پرسش ایستاده است که چه می‌توانیم، بلکه پرسش بزرگ‌تری: که هستیم و چه می‌خواهیم باشیم، برای خود، برای یکدیگر و برای کیهان. SOLIS به آن نه با خودبزرگ‌بینی، بلکه با فروتنی پاسخ می‌دهد. ما اربابان کیهان نیستیم و تاج آفرینش نیستیم. بخشی از پیوندی بی‌اندازه بزرگ و هنوز تا حد زیادی ناشناخته‌ایم. و درست از همین بینش مسئولیتی بزرگ برمی‌خیزد. در منطق کهن معتبر بود که آن‌چه بتوانیم بگیریم از آنِ

ماست، و کسی تعیین می کند که نیرومندتر است. SOLIS این منطق را وارونه می کند. هر جا منابعی فراتر از زمین را به کار ببریم، این کار را چون اداره‌کنندگانی دقیق می کنیم و نه چون بهره‌کشانی کور. هر جا با زندگی بیگانه روبه‌رو شویم، نه چون فاتح، بلکه چون همبازیانی هشیار پدیدار می‌شویم. هر جا کیهان را بکاویم، این کار را با آگاهی از شکنندگی هر زنده‌ای می کنیم. معنای ما نه با قدرت، بلکه با مسئولیت سنجیده می‌شود، و نه با آن‌چه می گیریم، بلکه با آن‌چه می‌افزاییم.

پیشرفت فنی و گسترش تنها وقتی معنادارند که با رشد درونی همراه باشند، با خرد، همدردی و هشیاری. از این رو SOLIS بزرگی را نه با گسترش، بلکه با پختگی می‌سنجد. ما جهان‌هایی را تنها چون می‌توانیم آباد نمی کنیم. پیش از آن می‌پرسیم برای چه. فناوری‌ای می‌پروریم که نه تنها گستره‌ی ما را بزرگ‌تر کند، بلکه توان اندیشیدن بر خودمان را نیز. فرهنگی می‌سازیم که نه با بزرگی‌اش، بلکه با ژرفایش ممتاز است. کشتی‌ای که نسل‌ها به سوی ستاره‌ای دور سفر کند، تنها ماجرایی فنی نمی‌بود، بلکه این پرسش که چگونه می‌توان جمع، معنا و انسانیت را در طول سده‌ها بر دوش کشید. هدف بزرگ این نیست: سریع‌تر، بالاتر، نیرومندتر، ثروتمندتر. این است که تمدنی شویم که به کیهان بیش از آن‌چه از آن می گیرد می‌دهد، که فرهنگ، زیبایی و دانش را به بیرون می‌برد، که می‌آموزد به جای آن که تنها فتح کند، و ردپاهایی بر جا می گذارد که نه تنها از نظر فنی، بلکه از نظر اخلاقی نیز می‌درخشند. شاید ما نخستین گونه‌ی شناخته‌شده‌ای باشیم که می‌تواند آگاهانه تصمیم بگیرد در کیهان چگونه رفتار کند. این بخت را نباید بر باد دهیم.

فصل

II



کودکان و خانواده‌ها

لوی در یک زایشگاه به دنیا آمده بود، با مامایی که مارا را از ماه سوم می‌شناخت، و یوناس پس از آن نیم سال خدمت نکرده بود، بی‌آن که کسی در گروه پرستاری فراموشش کند. اکنون لوی با هم کلاسی‌هایش خانه‌ای روی درخت می‌ساخت و برای نخستین بار داوطلبانه حساب می کرد. ایدا در دوران جهت‌یابی‌اش بود: سه ماه کنار دریا نزد بنگاهی که تور می‌ساخت، سه ماه در کارگاهی که پس از دو هفته ترکش کرد. هیچ کس این را در کارنامه‌ای ننوشت.

وقتی کودکی به دنیا می‌آید، این تنها رویدادی زیستی نیست. کنشی از امید است، لحظه‌ای که در آن جامعه خود را نو می‌کند، و دعوتی از همه برای پذیرفتن مسئولیت. هر آن‌چه این اثر طراحی می‌کند، بر دوش کسانی خواهد بود که امروز هنوز کودک‌اند یا هنوز زاده نشده‌اند. این که بتوانند آن را بر دوش بکشند یا نه، در نخستین سال‌هایشان، در خانواده‌هایشان، در مدرسه‌هایشان و در این پرسش روشن می‌شود که آیا کسی دارند که به حرفشان گوش دهد. از این رو این فصل درباره‌ی بنیادی است که هر دگرگونی ماندگاری بر آن تکیه دارد.

زایش و کودکی نخستین

SOLIS زایش را امری صرفاً خصوصی نمی‌فهمد، بلکه وظیفه‌ای جمعی. هر کودکی ارزشمند است، نه تنها برای خانواده‌اش، بلکه برای کل جامعه. از همان آغاز، هر مادر بارداری همراهی پزشکی، روانی و اجتماعی باکیفیتی دریافت می‌کند، مراقبت پیش از زایمان، کمک در زایمان و مراقبت پس از آن، فارغ از سهم، جایگاه و محل زندگی، برپاداشته به دست فرهنگی از مراقبت که می‌گذارد زنان احساس امنیت و احترام کنند. چون کودکان تنها با مادرانشان بزرگ نمی‌شوند، همه‌ی افراد نزدیک به کودک در کار گنجانده می‌شوند. پدران، والدین همکار، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، خواهران و برادران و خانواده‌های

برگزیده رایزنی و پشتیبانی می‌یابند، و گوناگونی شکل‌های خانوادگی به رسمیت شناخته می‌شود. پدری نه تنها مرخصی والدینی را به‌طور صوری می گیرد، بلکه شبکه‌ای از یاری‌ها را، تا به‌راستی در آغاز زندگی خانوادگی حاضر باشد.

مراقبت از کودکی نخستین در این میان جای پرورش مهرآمیز است و نه نگهداری صرف. گروه‌های کوچک، کارشناسان آموزش‌دیده و فضاهایی برای بازی، آفرینندگی و دلبستگی جای برنامه‌های خشک را می گیرند، و اجباری به پرورش زودهنگام در کار نیست، بلکه امکان‌هایی که بر پایه‌ی کودک سامان یافته‌اند. چون پدر و مادر بودن اغلب طاقت‌فرسا و تنهاست، هیچ کس تنها نمی‌ماند. مراکز خانواده و ماماها تکیه‌گاه‌هایی استوارند، محله‌ها یاری متقابل را سازمان می‌دهند، و موانع دیوان‌سالاری و کمبود هدفمند برچیده می‌شوند، چنان که مادری جوان که توان سهم دادن چندانی ندارد نیز بی‌شرم پشتیبانی را می‌پذیرد. این دلیل‌های ژرفی دارد. نخستین سال‌های زندگی مغز، تن و احساسات را شکل می‌دهند، کسانی که احساس می کنند پشتشان گرم است پدر و مادرهای بهتری‌اند، و هر کودکی که خوب بزرگ شود، سودی برای همه است. جامعه‌ای که از همان نخستین نفس انسان او را در کرامت و جمع جای می‌دهد، نشان می‌دهد که مردمش پای یکدیگر می‌ایستند.

آموزش و پرورش

کودکان یادگیرندگانی مادرزادند. پیش از آن که بتوانند حرف بزنند، از چرایی می‌پرسند، و کشف می کنند، لمس می کنند و بازی می کنند، نه از سر اجبار، بلکه از سر سرشتشان. SOLIS آموزش را چنان شکل می‌دهد که این شادی مادرزاد از یادگیری گم نشود، بلکه نگه داشته و نیرومند شود. سامانه‌های مدرسه‌ای امروز اغلب می کوشند همه‌ی کودکان را با یک سرعت از راه همان محتواها به همان آزمون‌ها برسانند، و در این میان برخی را بیش از اندازه زیر فشار می گذارند و برخی را کمتر از اندازه به چالش می کشند. این‌جا کودکان فردی می‌آموزند، با سرعت خود، با علاقه‌های خود و بر پایه‌ی توانایی‌های خود. کودکی که شیفته‌ی طبیعت است، می‌تواند پژوهش و آزمایش کند. کودکی که برای عددها می‌سوزد، چالش‌های بیشتری می گیرد، بی‌آن که برچسب بخورد. کودکی که در هنر شکوفا می‌شود، چون بخشی کامل از جمع پرورده می‌شود و نه چون امری درجه‌ی دوم.

در این آموزش خطاها لکه نیستند، بلکه نشانه‌هایی‌اند از این که کجا هنوز چیزی برای کشف هست. به جای ترس از نمره‌ی بد و تقسیم به باهوش و کندذهن، تشویق به آزمودن راهی دیگر، اندیشیدن بر خود و رشد می‌نشیند. آموزگاران در این میان تنها انتقال‌دهنده‌ی درس نیستند، بلکه همراهان و راهنمایانی‌اند که راه‌های یادگیری را هموار می کنند و از

رشد روانی، اجتماعی و آفرینشی پشتیبانی می کنند. این یعنی درس دادن یک‌سویه‌ی کمتر و طرح‌های مشترک و کار بر روی پیوندها بیشتر، و در مدرسه‌ها آموزگاران، مربیان اجتماعی، هنرمندان و پژوهشگران در گروه با هم کار می کنند. آفرینندگی، همکاری و هوش اجتماعی هم‌تراز با درس‌های کلاسیک ایستاده‌اند. هنر درس فرعی نیست، کار گروهی توانایی‌ای کلیدی است، و تمرین همدردی به اندازه‌ی دانستن واقعیت‌ها به حساب می‌آید.

این که این همه چه تنگاتنگ با هم کار می کنند، یک طرح منفرد نشان می‌دهد. اگر کودکان با هم خانه‌ای روی درخت بسازند، در آن ریاضیات ایستایی و اندازه‌ها، زیست‌شناسی درختان مناسب و حفاظت از طبیعت، زبان مستندسازی، طراحی هنر و اخلاق همکاری و مسئولیت به هم می‌پیوندند. از این یادگیری‌ای زنده و نزدیک به عمل پدید می‌آید که هیچ ربطی به حفظ کردن جداافتاده برای آزمون ندارد. چنین آموزشی کودک را انسانی کامل می‌بیند و همان انسان‌های آفریننده، اندیشنده و شجاعی را می‌پرورد که می‌توانند دگرگونی را شکل دهند. اما بیش از همه، به بلوغی می‌پیوندد که فصل آموزش بنیان می گذارد. از همان آغاز اندیشیدن مستقل و توان پرسیدن را می‌پرورد، به جای آن که فرمان‌برداری را تمرین دهد، زیرا چالش‌های این سده را نمی‌توان با مدرسه‌ی دو سده‌ی پیش حل کرد.

ساختارهای خانوادگی

خانواده از کهن‌ترین و نیرومندترین بافت‌های اجتماعی بشریت است، اما الگویی خشک نیست. با زمان، فرهنگ و شرایط زندگی دگرگون می‌شود. از این رو SOLIS خانواده را نه قالبی ثابت، بلکه شبکه‌ای زنده، پویا و مهرآمیز می‌فهمد، و هر شکلی از پیوند خانوادگی را که مراقبت، مسئولیت و مهر آن را بر دوش دارند نیرومند می‌کند، فارغ از این که چه شکلی دارد.

بدین‌سان هنجار نادیدنی‌ای فرو می‌ریزد که در بسیاری از سامانه‌های امروز تنها یک شکل خانواده را بدیهی می‌داند و همه‌ی دیگران را تنها تحمل می‌کند. پدر و مادرهای هم‌جنس، خانواده‌های ترکیبی، کسانی که تنها فرزند بزرگ می‌کنند، خانواده‌های برگزیده بی‌پیوند زیستی و شکل‌های زندگی میان نسل‌ها هم‌ارز به رسمیت شناخته می‌شوند، تا زمانی که بر مراقبت و احترام متقابل استوار باشند. تبعیضی در حقوق و خدمات در کار نیست، داوری اخلاقی از بیرون در کار نیست، و سلسله‌مراتبی میان سنتی و نوین در کار نیست. در مرکز در این میان نه یک پندار اخلاقی اجتماعی، بلکه بهروزی کودک قرار دارد. پشتیبانی، آموزش، سلامت و مراقبت بر پایه‌ی آن‌چه کودکان و افراد نزدیکشان به‌راستی نیاز دارند سامان می‌یابند، و نه بر پایه‌ی این که آیا در الگویی معین جای می‌گیرند. پدری که تنها فرزند بزرگ می‌کند، همان

حقوق را دارد که یک زوج پدر و مادر، زوجی هم‌جنس بی‌موانع دیوان‌سالارانه با هم پدر و مادری می‌کنند، و خانواده‌ای برگزیده از بزرگسالانی دوست با هم که کودکی را بزرگ می‌کنند، خانواده‌ای کامل به شمار می‌آید. پدر و مادری در SOLIS یعنی مسئولیت، نه مالکیت. جایی که پدر و مادرها از پا درمی‌آیند، جمع همراهی می‌کند، به جای آن که داوری کند.

برای آن که خانواده‌ها به‌راستی برای یکدیگر وقت داشته باشند، الگوهای کار دیگرگونه اندیشیده شده‌اند. پاره‌وقت انعطاف‌پذیر، شغل‌های تقسیم‌شده، کار از خانه‌ای سنجیده و محدود، مرخصی والدینی برای همه‌ی جنسیت‌ها و پشتیبانی از بستگان مراقب تجمل نیستند، بلکه ستونی بنیادین از سلامت اجتماعی‌اند. پدری می‌تواند چند ماه مرخصی والدینی بگیرد، بی‌آن که راهش در بنگاه به خطر بیفتد، و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایی که زمان بسیاری با نوه‌ها می‌گذرانند، بخشی پذیرفته از شبکه‌ی خانوادگی به شمار می‌آیند. کار مراقبت و تربیت در این میان تنها از نظر فرهنگی ارج نمی‌یابد. همان گونه که نظم اقتصادی تعیین می‌کند، به‌عنوان سهمی به حساب می‌آید که امتیاز ارزش و امتیاز کارنامه به ارمغان می‌آورد، نه چون قربانی‌ای خصوصی، بلکه چون خدمتی برای همه. بدین‌سان بار خانواده سبک می‌شود به جای آن که بیش از اندازه زیر فشار برود، و خانواده کارگاهی خصوصی نیست که زیر فشار فزاینده فرو بپاشد، بلکه ارزشی است که کل جامعه آن را بر دوش می‌کشد. جامعه‌ای که در خانواده‌هایش سرمایه‌گذاری می‌کند، در دراز مدت همبستگی، توان ایستادگی و سلامت روان می‌سازد.

فضاهای امن و رشد عاطفی

کودکان به بیش از آموزش، غذا و سقفی بالای سر نیاز دارند. به امنیت روانی نیاز دارند: فضاهایی که در آن‌ها بتوانند خطا کنند، اعتماد بیاموزند، احساساتشان را بیان کنند و توان ایستادگی بپرورند. از این رو در SOLIS سلامت روان موضوعی حاشیه‌ای نیست، بلکه هدفی محوری است. از جمله‌ی این‌ها افرادی ثابت و قابل اعتمادند که کودکان بتوانند با نگرانی‌هایشان به آنان رو کنند، بی‌آن که نخست وقت بگیرند یا از کانال‌های رسمی بگذرند. مشاوران مدرسه که دیدنی و دسترس‌پذیرند، مربیان ثابت در مهدکودک‌ها و مراکز محله با درهای باز به کودکان این اطمینان را می‌دهند که کسی گوش می‌دهد و آنان را جدی می‌گیرد. این ترس و درماندگی را کاهش می‌دهد و شجاعت و احساس توانمندی را نیرومند می‌کند. افزون بر این، برنامه‌هایی برای تاب‌آوری، ذهن‌آگاهی و همدردی هست که بخشی ثابت از زندگی روزمره‌اند، زیرا نیروی روانی مادرزاد نیست، بلکه وقتی پرورده شود رشد می‌کند. کودکان زود می‌آموزند احساساتشان را بشناسند و سامان دهند، خود را جای دیگران بگذارند و منصفانه بحث کنند، و تجربه می‌کنند که شکست‌ها بخشی از زندگی‌اند و چگونه می‌توان سالم با آن‌ها کنار آمد.

چون جهان دیجیتال برای کودکان هم‌زمان زمین بازی و خطر است، سواد رسانه‌ای زود آموخته می‌شود. کودک نه تنها کار با دستگاه را می‌آموزد. می‌فهمد رسانه‌های اجتماعی چگونه کار می‌کنند، تفاوت اطلاعات واقعی و دستکاری را بازمی‌شناسد و درمی‌یابد که تأیید در شبکه معیار ارزش خود نیست، ادامه‌ی بی‌واسطه‌ی همان بلوغی که این اثر در جای دیگر بنیان می‌گذارد. اگر کودکی با این همه هدف آزار گروهی شود، تنها نمی‌ماند. ساختارها زود مداخله می‌کنند، و به جای کیفر صرف، کاری واقعی بر روی پیوندها می‌نشیند که کودک آسیب‌دیده را نیرومند می‌کند و در همان حال می‌فهمد که کودکی که آزار داده نیز اغلب به پشتیبانی نیاز دارد، همان روح ترمیمی که سامانه‌ی حقوقی را شکل می‌دهد. بدین‌سان SOLIS دل را به همان اندازه جدی می‌گیرد که خرد را، زیرا کودکانی که از نظر روانی نیرومندند به بزرگسالانی اندیشنده و همدرد بدل می‌شوند که جامعه‌ای سالم را بر دوش می‌کشند.

جوانی، هویت و خودیابی

جوانی دورانی است چون هیچ دوران دیگری. تن و ذهن به‌سرعت دگرگون می‌شوند، و پرسش‌هایی پیش می‌آیند که پیش از آن به‌سختی بودند: که هستی، به کجا تعلق داری، می‌خواهی با زندگی‌ات چه کنی و

آزادی، مسئولیت و معنا یعنی چه. در بسیاری از جامعه‌ها این دوران، دورانی پرمسئله به شمار می‌آید، و با نوجوانان چون عامل اختلال یا خطری رفتار می‌شود که باید مهارش کرد. در برابر، SOLIS جوانی را نه تهدید، بلکه دوران گذاری ارزشمند از جست‌وجو، آزمودن و رشد می‌فهمد که سزاوار توجهی ویژه است.

جوانان به فضاهایی نیاز دارند تا خود را کشف کنند، بی‌آن که بی‌درنگ ارزیابی یا کیفر شوند، و SOLIS این فضاها را می‌آفریند: کارگاه‌های آفرینشی، ورزشگاه‌ها، مراکز جوانان، سکوهای دیجیتال و نیز طرح‌های سیاسی و اجتماعی برای مشارکت. از این رو یک مرکز جوانان نه تنها یک میز بیلیارد، بلکه کارگاه‌هایی برای موسیقی، طرح‌های زیست‌محیطی، اندیشه‌های کارآفرینی، فلسفه و تئاتر عرضه می‌کند، که در آن‌ها نوجوانان با هم‌سالان و بزرگسالان درمی‌یابند چه چیزی دلشان را تکان می‌دهد. همراهی در خودیابی بی‌فشار و بی‌تحقیر انجام می‌شود. نوجوانان حق دارند بپرسند، شک کنند و خود را از نو بیافرینند، و راهنمایی، رایزنی و شبکه‌های هم‌سالان چنان سامان یافته‌اند که هویت را نیرومند کنند به جای آن که بشکنند، در فضایی از اعتماد، احترام و آزادی. و چون جست‌وجو زمان می‌خواهد، این نظم آشکارا برایش زمان کنار می‌گذارد. میان مدرسه و آموزش حرفه‌ای دورانی از جهت‌یابی هست که در آن جوانان می‌توانند سفر کنند، همکاری کنند، بیازمایند و شکست بخورند، بی‌آن که کارنامه‌ای آنان را برای آن کیفر دهد.

در این دوران پرسش‌های حساسی نیز سر برمی‌آورند، برای نمونه درباره‌ی جنسیت، جنس خود، باور و گرایش سیاسی. در SOLIS این پرسش‌ها را می‌توان طرح کرد و آشکارا درباره‌شان گفت‌وگو کرد، و نوجوانان این امکان را می‌یابند که در چارچوبی امن و هشیار، با همراهی کاردان، صدای خود را بیابند. سخن در این میان بر سر آن نیست که آنان را به جهتی از پیش تعیین‌شده برانند، بلکه بر سر آن است که یاری‌شان کنند جهت خود را بیابند، کاملاً در روح همان بلوغ و همان فهم پویا از هویت که این اثر پیش‌تر گسترده است. این تعیین‌کننده است، زیرا جوانانی که به خود اطمینان دارند و خوب همراهی شده‌اند، چشم‌انداز بهتری برای زندگی‌ای کامیاب دارند، و جامعه‌ای که جوانانش را نیرومند کند، آفرینندگی، نیروی نوآوری و ثبات به دست می‌آورد. کودکان و نوجوانان تنها بزرگسالان آینده نیستند. هم‌اکنون اعضایی کامل از جمع‌اند با حقوق، نیازها و رؤیاهای خود، در تعیین آن‌چه لازم دارند شریک‌اند، و نظمی که این را به رسمیت بشناسد، با آنان به پیش می‌راند.

فصل

12



اجرا و گذار

رزا، مادر مارا، بیست‌ونه‌ساله بود که شهر کنار رود به فانوس دریایی بدل شد: نخستین مجمع با اعضای قرعه‌کشی‌شده، نخستین تأسیسات آب به‌عنوان منبع همگانی، نخستین زمستانی که در آن هیچ کس سرما نکشید. رزا اغلب از سال‌های پیش از آن می گفت، وقتی تعاونی‌ها هنوز در کنار شرکت‌های بزرگ ایستاده بودند و شهر می‌آموخت بی‌اجازه‌ی آنان زندگی کند. از کسانی هم می گفت که رفته بودند، و از وکیلی که می‌خواست زمین‌های مردم را بخرد، تا وقتی که دیگر هیچ کس نفروخت. می گفت: «ما آنان را شکست ندادیم. ما آنان را زائد کردیم.»

نظمی مانند SOLIS را نمی‌توان با فشار یک کلید برقرار کرد. نمی‌توان جامعه‌ای را یک‌شبه از نو برنامه‌ریزی کرد، نمی‌توان همه‌ی ترس‌ها و گره‌ها را با بحث کنار زد و، این تعیین کننده است، نمی‌توان چنین نظمی را با زور برپا کرد بی‌آن که به بنیادهای خودش خیانت شود. نظمی که بر کرامت و بلوغ استوار است، نمی‌تواند با کودتا برقرار شود. باید با اقناع و با نمونه‌ی کامیاب به دست آید. از این رو SOLIS دگرگونی‌ای طولانی و آگاهانه است که زمان، صبر، شجاعت و فرهنگی از آموختن از خطاها می‌طلبد. این فصل راه را توصیف می کند، انسان‌هایی را که آن را می‌پیمایند، مقاومت‌هایی را که با آن روبه‌رو خواهند شد، سرنوشت ثروت کهن و معیارهایی را که با آن‌ها می‌توان بازشناخت آیا راه هنوز درست است.

راه از وضع موجود به SOLIS

راه از سه مرحله می گذرد که در هم تنیده‌اند. در آغاز دگرگونی آگاهی ایستاده است، زیرا پیش از آن که ساختارها دگرگون شوند، ذهن‌ها و دل‌ها باید به حرکت درآیند. ارزیابی‌هایی صادقانه لازم است که نه تنها مسائل، بلکه امکان‌ها را نیز دیدنی کنند، و صداهایی شجاع در رسانه‌ها، هنر، دانش و زندگی روزمره که جرئت کنند بپرسند آیا به‌راستی می‌خواهیم همین‌طور ادامه دهیم. فیلمی که اصول این نظم را روایت

کند، رشته‌ای از گفت‌وگوها که شهروندان، متخصصان و کنشگران را گرد هم آورد، مواد درسی‌ای که بگذارد کودکان درباره‌ی آینده سخن بگویند به جای آن که واقعیت‌ها را از بر کنند، چنین آغاز می‌شود.

پس از آن، ساختن فانوس‌های دریایی می‌آید، جاها و طرح‌هایی مشخص که نشان می‌دهند شدنی است: شهرهایی که به اقتصاد چرخشی روی می‌آورند، بنگاه‌هایی که بر پایه‌ی این اصول کار می‌کنند، مدرسه‌ها و شبکه‌های پژوهشی که راه‌های تازه را می‌آزمایند. شهری کوچک تأمین خود را به سرچشمه‌های تجدیدپذیر می‌سپارد، مجمعی با شهروندان قرعه‌کشی‌شده برپا می‌کند و به الگویی بدل می‌شود که پیروانی می‌یابد. چنین نمونه‌هایی الهام می‌بخشند، ثابت می‌کنند که دگرگونی عمل است و نه تنها نظریه، و شتاب می‌آفرینند.

تنها وقتی که به اندازه‌ی کافی مردم قانع شده باشند و به اندازه‌ی کافی نمونه‌ها بار را بکشند، دگرگونی سامانه آغاز می‌شود: چارچوب‌های حقوقی تازه، انگیزه‌های اقتصادی تازه، نهادهای تازه. این نیز یک‌شبه رخ نمی‌دهد، بلکه گام‌به‌گام، با پس‌رفت‌ها، همراه با پایش و اصلاح. اصلی می‌تواند در قانون اساسی نوشته شود و با این همه سال‌ها زمان بخواهد تا اداره، اقتصاد و جامعه آن را درونی کنند. از این رو همراهی، پایش و بازخورد بخشی از هر گامی است. بدین‌سان گذار به SOLIS طرحی است که نسل‌ها را درمی‌نوردد، شاید بزرگ‌ترین طرحی که بشریت تا کنون به آن دست زده است.

◆ **تشخیص صادقانه**

در این میان دو چیز باید روشن گفته شود. نخست، این گذار هیچ تضمینی ندارد، و نه تنها با سستی، بلکه با مقاومتی واقعی روبه‌رو می‌شود. دوم، و دشوارتر: SOLIS قدرت و رفاه را از نو پخش می کند. کسانی که هر دو را در نظم موجود متمرکز نگه می‌دارند، همراه با نهادهایی که برای حمایت از آنان برپا شده‌اند، با استدلال تکان نمی‌خورند، زیرا این‌جا نه فهم، بلکه منفعت در خطر است. طرحی که فرض کند قدرتمندان را می‌توان قانع کرد، ساده‌لوحانه است، و SOLIS چنین فرضی نمی کند. از اجبار چشم می‌پوشد، اما نه از واقع‌بینی. این که با این مقاومت چگونه رفتار می کند بی‌آن که به خود خیانت کند، موضوع بخش مربوط به کنشگران و مقاومت‌هاست.

مرحله‌های دگرگونی

دگرگونی به سوی SOLIS زیر و رو شدنی ناگهانی نیست، بلکه دوی امدادی است که در آن مرحله‌ها بر یکدیگر بنا می‌شوند و یکدیگر را تقویت می کنند. ترتیب در این میان دلبخواهی نیست، بلکه از منطقی درونی پیروی می کند. در آغاز آموزش ایستاده است، زیرا بی‌توان اندیشیدن پیچیده، اندیشیدن اخلاقی و کنش آفریننده، هر اصلاح بعدی بی‌ثمر می‌ماند. این آموزش تازه در دانشگاه‌ها آغاز نمی‌شود، بلکه در

کودکی نخستین، و مردم را برای آن آماده می‌کند که اصلاً بتوانند دگرگونی را شکل دهند. پس از آن اقتصاد می‌آید، به‌عنوان نیرومندترین اهرم. انگیزه‌ها از سود کوتاه‌مدت به سوی اقتصادی ماندگار و از نظر اجتماعی و بوم‌شناختی معنادار جابه‌جا می‌شوند، و فرهنگی دگرگون‌شده در بنگاه‌ها، مشارکت، هدف‌های اخلاقی، مسئولیت در برابر جامعه و سیاره، جای منطق صرف سود را می‌گیرد. وقتی اقتصاد دگرگون می‌شود، نظم قدرت باید از پی آن بیاید، تا ساختارهای سیاسی و نهادی دگرگونی را بر دوش بکشند: شفافیت بیشتر، نظارت اخلاقی بیشتر، مشارکت بیشتر، و اندک‌اندک نهادهای حلقه که این اثر توصیف می‌کند شکل می‌گیرند. هم‌زمان با این، بر عوامل نرم کار می‌شود، بر ارزش‌ها، روایت‌ها و فهم از موفقیت، شادی و معنا، زیرا انسان موفق در SOLIS ثروتمندترین نیست، بلکه کسی است که چیزی ماندگار برای جمع می‌آفریند. در پایان، از طرحی محلی روندی جهانی پدید می‌آید که از یکدیگر می‌آموزد، تفاوت‌ها را محترم می‌شمارد و اصولی مشترک را شریک است.

برای آن که این کامیاب شود، به نقشه‌ی راه‌هایی نیاز است که مرحله‌ها، اولویت‌ها و مسئولیت‌ها را تعیین کنند، به برنامه‌های همراه آموزشی و فرهنگی که مردم را شریک کنند و نه صرفاً تأثیرپذیر، به طرح‌های آزمایشی با راه‌هایی روشن برای گستراندن آن‌چه کارآمد بوده، و به سکوهایی که از راه آن‌ها دانش و منابع شریک می‌شوند. بدین‌سان دگرگونی آشوب نمی‌شود، بلکه روندی آگاهانه که با هم بر دوش کشیده می‌شود.

کنشگران، نقش‌ها و مقاومت‌ها

دگرگونی به سوی SOLIS خودبه‌خود رخ نمی‌دهد، بلکه انسان‌ها آن را بر دوش می‌کشند. در این میان سه نقش در مرکزند. پیشگامان نخستین شجاعانی‌اند که اندیشه‌های تازه را می‌آزمایند، اغلب خلاف جریان و با خطر: کارآفرینان اجتماعی، شهرداری‌ها، آموزگاران و هنرمندانی که آن‌چه نخست تنها نظریه است را زندگی می‌کنند و از این راه شتاب می‌آفرینند. پل‌سازان کمتر دیده می‌شوند و با این همه چشم‌پوشی‌ناپذیرند. آن‌چه را وگرنه جدا می‌ماند گرد هم می‌آورند، شهروندان و سیاست، دانش و اقتصاد، جوان و پیر. میان جهان‌ها ترجمه می‌کنند و فضاهایی می‌آفرینند که در آن‌ها انسان‌هایی با منافع گوناگون با هم بر روی راه‌حل‌ها کار می‌کنند. و سرانجام پاسداران از اخلاق و قانون پاسداری می‌کنند. شوراهای اخلاق، بازرسان مردمی و سکوهایی برای کسانی که نابسامانی‌ها را آشکار می‌کنند، ضمانت می‌کنند که دگرگونی کور یا بی‌پروا پیش نرود، از ناتوان‌ترها حمایت می‌کنند و SOLIS را به ادعای خودش پایبند نگه می‌دارند.

◆ مقاومت با مقاومت یکی نیست

هر جا حرکت هست، مقاومت هست، اما مقاومت از یک گونه نیست. بخشی از مقاومت نشانه‌ای بجاست. نشان می‌دهد کجا مردم می‌ترسند، کجا تعارض منافع واقعی هست یا کجا کسی نادیده گرفته

شده است. اگر طرحی آزمایشی برای توسعه‌ی پایدار شهری با اعتراض روبه‌رو شود چون اجاره‌ها بالا می‌روند، این دلیلی برای کنار گذاشتنش نیست، بلکه نشانه‌ای است که جبران اجتماعی کم است. چنین مقاومتی شنیده و به راه‌حل‌های بهتر ترجمه می‌شود. اما بخش دیگری از مقاومت نشانه‌ای برای بهبود نیست، بلکه دفاع از امتیازها به دست کسانی است که قدرت و رفاه از دست می‌دهند، و با گفت‌وگو حل نمی‌شود، چون بر سوءتفاهمی استوار نیست. رفتار با هر دو گونه چون یکی، همان ساده‌لوحی‌ای است که طرح‌های بزرگ بر سر آن شکست خورده‌اند. SOLIS آن‌ها را از هم جدا می‌کند و با هر یک به شیوه‌ی خودش روبه‌رو می‌شود. هر کسی قانع نخواهد شد، و هر کسی همراه نخواهد شد. اما هر کس این امکان را می‌یابد که شنیده و محترم شمرده شود.

◆ ساختن موازی به جای اجازه گرفتن

چون قدرتمندان قدرتشان را واگذار نخواهند کرد، SOLIS منتظر موافقت آنان نمی‌ماند. راهبردش در فتح کانون‌های موجود قدرت نیست. در ساختن ساختارهای موازی است که به‌سادگی بهتر کار می‌کنند، بنگاه‌های تعاونی، تأمینی از منابع همگانی، مجمع‌هایی با شهروندان قرعه‌کشی‌شده، شبکه‌های باز دانش و زنجیره‌های تأمین تاب‌آور و گسترده، و در این که بگذارد این ساختارها رشد کنند تا از ساختارهای کهن پیشی بگیرند و آن‌ها را در خود بگیرند. بدین‌سان گذار کمتر با فتح به دست می‌آید تا با زائد شدن. جایی که نظم تازه به‌سادگی بهتر در

خدمت مردم است، نظم کهن تکیه‌گاهش را از دست می‌دهد. این راه فرعی نیست، بلکه خود راه است، زیرا بی‌اجباری که SOLIS رد می‌کند پیش می‌رود و نظم تازه را بر آن‌چه انجام می‌دهد بنا می‌کند، نه بر آن‌چه فتح می‌کند.

◆ خطرها با نامشان

این راه ممکن است شکست بخورد، و نام بردن از خطرها خود حفاظتی در برابر آن‌هاست. نخستین، تصاحب است: این که نهادهای تازه به دست همان منافعی بیفتند که قرار بود جایشان را بگیرند. نظم قدرت، روال قرعه، چرخش و حق برکناری با آن مقابله می‌کنند و تصاحب ماندگار را به‌طور سازوکاری دشوار می‌کنند. دومین، خفه کردن اقتصادی است: این که جزیره‌ای از SOLIS، نشانده در بازاری دشمن، گرسنه نگه داشته شود یا با قیمت‌های پایین‌تر از پا درآید. غشای نظارت‌شده‌ی مرز و ساختن ساختارهایی تاب‌آور، به‌هم‌پیوسته و همکار به جای آزمون‌های منفرد و جدا افتاده با آن مقابله می‌کنند. سومین، تهی شدن است: این که زبان SOLIS گرفته شود اما محتوایش تهی شود. پایش سنجش‌پذیر حقوق بنیادین و بلوغ شهروندان، که تهی شدن را بازشناختنی می‌کند، با آن مقابله می‌کنند. چهارمین، بازگشت به گذشته است: این که نظم با گذشت زمان فرسوده شود. آموزش ژرف شهروندی و ناممکن بودن ساختاری خشکیدگی با آن مقابله می‌کنند. جامعه‌ای که به این خطرها توجه دارد، بسیار دشوارتر از آن‌ها شکست می‌خورد.

◆ نه اجبار، اما دفاع

و سرانجام تمایزی معتبر است که همه چیز به آن بستگی دارد. SOLIS از حمله و از برپا کردن خود با زور چشم می‌پوشد. با براندازی برقرار نمی‌شود و ناخواهان را مجبور نمی‌کند. اما چشم پوشیدن از اجبار به معنای چشم پوشیدن از دفاع نیست. جامعه‌ای که چیزی عادلانه ساخته است، موظف نیست به نام مدارا بگذارد آن را ویران، خراب یا ربوده کنند. مرز همان‌جاست که در فصل امنیت: حمله ممنوع است، دفاع مشروع است. SOLIS از آن‌چه برپا می‌کند در برابر کسانی که می‌خواهند فرویش بریزند حمایت می‌کند، بی‌آن که خود به مهاجمی بدل شود که آن را رد می‌کند.

سرنوشت ثروت کهن

سخت‌ترین پرسش گذار، پرسش از آن چیزی است که از پیش هست: خانه‌ی میلیونر، سرمایه‌ی شرکت بزرگ، زمینی که سه نسل است از آنِ یک خانواده است، وامی که پیشه‌وری از بانکی گرفته است. طرحی که از آن طفره برود، طرحی خام می‌ماند. SOLIS به آن با یک اصل و چهار قاعده پاسخ می‌دهد. اصل این است: هیچ چیز گرفته نمی‌شود چون کسی آن را دارد، اما هیچ چیز قدرت نمی‌ماند تنها چون یک بار قدرت بوده است. گذار مصادره نمی‌کند، بلکه قدرت را می‌گیرد،

و این کار را جایی انجام می‌دهد که شهروندان نظم را پذیرفته‌اند، هرگز از بیرون و هرگز یک‌شبه.

قاعده‌ی نخست مربوط به دارایی شخصی است. خانه‌ای که کسی در آن زندگی می‌کند، کارگاهی که می‌گرداند، زمینی که خانواده‌ای کشت می‌کند، برای او می‌ماند، به‌عنوان مالکیت یا به‌عنوان حق بهره‌برداری ماندگار، جایی که خود زمین منبعی همگانی می‌شود. کسی که دیگر نمی‌تواند زمین را بفروشد، همچنان می‌تواند بر آن بسازد، در آن زندگی کند و آن را به فرزندانش بسپارد. قاعده‌ی دوم مربوط به دارایی پولی است. به نرخی علنی به امتیاز ارزش تبدیل می‌شود، تا آستانه‌ی دوراندیشی. آن‌چه فراتر از آن است از دست نمی‌رود، اما دگرگون می‌شود: به سهم‌هایی در صندوق مولد که برای مالک پیشین تا پایان عمر بازدهی به امتیاز ارزش تضمین می‌کنند، اما نه رأیی، نه اختیار تصرفی و نه فروشی. ثروت به‌عنوان حقی بر زندگی خوب به رسمیت شناخته می‌شود و به‌عنوان اهرمی بر دیگران از میان برداشته می‌شود. قاعده‌ی سوم مربوط به شرکت‌هاست. به بنگاه بدل می‌شوند. کارکنان شریک می‌شوند، رهبری منصبی موقت می‌شود، و مالکان پیشین برای سرمایه‌شان سهم‌های صندوق را بر پایه‌ی همان قاعده‌ای می‌گیرند که هر کس دیگر. ماشین‌ها، ساختمان‌ها و دانش همان‌جا می‌مانند که به آن‌ها نیاز است، در بنگاه. قاعده‌ی چهارم مربوط به بدهی‌هاست. بدهی‌های میان انسان‌ها و بنگاه‌ها درون نظم تا مرزی منصفانه به امتیاز ارزش پرداخت می‌شوند و فراتر از آن از میان می‌روند، زیرا نظمی بی‌بهره نمی‌تواند بدهی‌های بهره‌ای را ادامه دهد. بدهی‌ها در برابر جهان

بیرون همان می‌مانند که هستند و تا جای توان از راه غشا پرداخت می‌شوند، تا نظم تازه چون فریبکاری آغاز نکند.

این قواعد مرحله‌به‌مرحله معتبرند، مانند تأمین سالمندی: با زمانی طولانی که در آن هر دو سامانه در کنار هم کار می‌کنند، و با کف‌هایی تضمین‌شده برای کسانی که زندگی‌شان را زیر نظم کهن برنامه‌ریزی کرده‌اند. و با حق رفتن برای هر کسی که ترجیح می‌دهد ثروتمند باشد تا حلقه‌بسته. کسی که می‌رود، آن‌چه را می‌تواند ببرد با خود می‌برد، و آن‌چه از آنِ نظم است بر جا می‌گذارد: زمین، آب، قدرت. بدین‌سان گذار نه غارت است و نه تسلیم در برابر وضع موجود. ترجمه‌ی ثروت کهن به زبانی است که در آن دیگر بر هیچ کس فرمان نمی‌راند.

ارتباط و اقناع

هیچ اندیشه‌ای، هر قدر هم خوب، بی‌ارتباط زنده نمی‌ماند، زیرا مردم باید بفهمند سخن بر سر چیست، حس کنند که به آنان مربوط است، و ببینند که می‌توانند در آن سهیم باشند. از این رو در SOLIS ارتباط زائده‌ای نیست و ماشین تبلیغ نیست، بلکه دل دگرگونی است. پیوند می‌دهد، توضیح می‌دهد، الهام می‌بخشد و به حرکت درمی‌آورد.

بیش از همه، نه تنها توضیح می‌دهد چه رخ می‌دهد، بلکه چرا. امروز بارها اصلاحات پیش برده و قوانین تصویب می‌شوند بی‌آن که

مردم معنای آن‌ها را بفهمند، که بدگمانی و کناره‌گیری را تغذیه می کند. از این رو SOLIS همواره به پرسش‌های برای چه و معنا نیز پاسخ می‌دهد. وقتی شهری به انرژی تجدیدپذیر روی می‌آورد، تنها جزئیات فنی گفته نمی‌شوند. توضیح داده می‌شود که چرا این دگرگونی لازم است، در دراز مدت چه معنایی دارد و هر فرد چه نقشی دارد. این ارتباط رو به همه است و نه تنها نخبگان، به زن کارگر، به نوجوان، به بازنشسته، به کسی که تنها فرزند بزرگ می کند همچون به زن کارآفرین، به زبانی روشن و محترمانه و بی‌اصطلاحات متخصصان. از همه‌ی مجراها بهره می‌برد، از رسانه‌های کلاسیک تا دیجیتال و تا رویدادهای محلی و ابزارهای هنر. از این رو دگرگونی در یک شهر تنها با دستوری اداری آغاز نمی‌شود، بلکه به همان اندازه با جشنی از موسیقی، گفت‌وگو و تجربه‌ی مشترک.

و سرانجام تعیین کننده این است که ارتباط در گفت‌وگو جریان دارد و نه از بالا به پایین. سخن بر سر اعلام پیام‌ها نیست، بلکه بر سر آفریدن فضاهایی است که در آن‌ها بتوان پرسید، تردید را بیان کرد و پیشنهاد داد. در آن‌ها مسئولان با مردم سخن می گویند و نه درباره‌ی آنان، آشکارا حتی درباره‌ی خطاها و ناروشنی‌ها، بی‌اتاق‌های پشتی و بی‌پنهان کاری. از این رو قانونی تازه تنها توضیح داده نمی‌شود. مرحله‌ای باز هست که در آن شهروندان می‌پرسند، در شکل دادنش شریک می‌شوند و نگرانی‌هایشان را می گویند. بدین‌سان جامعه‌ای پدید می‌آید که دگرگونی را تحمل نمی کند، بلکه با هم بر دوش می کشد.

گسترش و سازگاری بین‌المللی

SOLIS قالبی آماده نیست که بر جهان بگذارند، زیرا هر جامعه‌ای تاریخ خود، نمادهای خود و منابع، نیروها و زخم‌های خود را دارد. از این رو خود را نه کالایی صادراتی، بلکه الگویی باز و سازگارشونده می‌داند. بنیادها و چارچوبی اخلاقی عرضه می‌کند، اما شکل مشخص در محل پدید می‌آید. پنج بنیاد همه جا یکسان می‌مانند. ستون فقراتی‌اند که غیرقابل مذاکره است. آن‌چه فرق می‌کند، چگونگی است. این که کدام نهادها ساخته شوند، کدام راه‌ها برگزیده شوند و کدام نمادها و آیین‌ها سامانه را بر دوش بکشند، به هر جامعه بستگی دارد. در جماعتی بومی، حمایت از نظام‌های دانش به‌جامانده در مرکز است، در یک کلان‌شهر پساصنعتی، نوآوری اجتماعی و فنی، و در منطقه‌ای جنگ‌زده نخست ساختن توان ایستادگی، پیش از آن که نهادهای حلقه پدید آیند. بدین‌سان هر جامعه چارچوب را با واقعیت خود پر می‌کند، به جای آن که الگویی بیگانه بر او تحمیل شود.

برای آن که SOLIS به جزیره‌هایی جدا افتاده از هم نپاشد، شبکه‌ها راه‌های جداگانه را به هم می‌پیوندند. از راه آن‌ها دانش شریک می‌شود: کدام رویکردها کارآمد بوده‌اند، کجا پس‌رفت‌هایی بوده و از آن‌ها چه می‌توان آموخت. منابع چنان پخش می‌شوند که منطقه‌های فقیرتر نیز همان بخت‌ها را بیابند، و معیارها هماهنگ می‌شوند، چنان که

اصول بوم‌شناختی و حقوق بشری همه جا معتبر باشند، حتی جایی که به شیوه‌های گوناگون اجرا می‌شوند. شبکه‌ای از شهرداری‌هایی که بر پایه‌ی SOLIS زندگی می‌کنند، در همه‌ی قاره‌ها با هم تبادل دارند، طرح‌های مشترک پیش می‌برند و تجربه‌ها را شریک می‌شوند، بی‌آن که ویژگی‌های محلی را هموار کنند. این که از نظم‌های بسیار چنین چگونه نظمی جهانی پدید می‌آید، بی‌آن که فرمانروایی بر فراز آن برخیزد، در فصل بعد گشوده می‌شود.

راه را با چه می‌توان سنجید

نظمی که نامش را دارد اما محتوایش را از دست داده، سومین خطر از خطرهای یادشده است، و در برابر آن تنها یک چیز یاری می‌کند: معیارهایی که با آن‌ها بتوان هر لحظه سنجید آیا طرحی هنوز SOLIS است یا تنها چنین نام دارد. ساده‌اند، و هر کس می‌تواند آن‌ها را به کار ببرد. آیا تأمین پایه برای هر کس تضمین شده است، و آیا پایش حقوق بنیادین تحقق آن را در واقعیت زندگی می‌سنجد؟ آیا در هر نهادی که قدرت می‌راند، بخشی هست که قرعه پرش می‌کند، مرزی برای دوره‌ی خدمت و حقی برای برکناری؟ آیا تصمیم‌ها، جریان‌های مالی و اعمال نفوذها آشکارا دیدنی‌اند، و آیا زندگی فرد در همان حال زیر حمایت حریم خصوصی است؟ آیا هیچ کس نمی‌تواند امتیاز ارزش را فراتر از

آستانه انبار کند، آیا مقدار امتیازها عددی علنی است، و آیا تخصیص سرمایه از راه چند راه مستقل انجام می‌شود؟ آیا هزینه‌های بوم‌شناختی در هر قیمتی وارد می‌شوند، و آیا جمع از سیاره کمتر از آن‌چه به آن بازمی گرداند می گیرد؟ آیا آموزش می‌آموزد که خود نظم را به پرسش بگیرند، و آیا نقد آن آشکارا حمایت می‌شود؟ آیا کسی که نمی‌خواهد بماند، می‌تواند برود؟

هر جا یکی از این پرسش‌ها پاسخ نه داشته باشد، راه ترک شده است، هر قدر هم که هنوز به SOLIS شبیه باشد. هر جا به همه‌ی آن‌ها بتوان پاسخ آری داد، SOLIS است، هر قدر هم که یکسره متفاوت از این کتاب به نظر برسد. زیرا نه شکل، بلکه آن‌چه این نظم تضمین می کند آن را می‌سازد: قدرتی که از آنِ هیچ کس نیست، رفاهی که هیچ کس را بیرون نمی گذارد، سیاره‌ای که زیست‌پذیر می‌ماند، و انسانی که آزاد است همه‌ی این‌ها را بیازماید.

فصل

13



نظم جهانی: SOLIS در میان ملت‌ها

توماس، پسرعموی مارا، ده سال پیش رفته بود، به نظمی که در آن می‌شد ثروتمند شد. هر تابستان به دیدار می‌آمد، با هدیه‌هایی که این‌جا هیچ کس نمی‌توانست بخرد، و با نگاهی که هر سال بیشتر روی رود می‌ماند. در همان تابستان، مارا به‌عنوان نماینده‌ی منطقه در مجمع کشورها نشسته بود، وقتی دفاع سیاره‌ای تمرین سالانه‌اش را گزارش داد: تکه‌سنگی، دو سال دور، سه نظم که با هم نشانه می گرفتند. هیچ چیزش از آنِ کسی نبود. معنایش همین بود.

بزرگ‌ترین خطرهای این زمانه به هیچ مرزی پایبند نیستند. دگرگونی اقلیم، همه‌گیری‌ای تازه، فناوری‌ای لگام‌گسیخته، تهدیدی برخاسته از فضا بشریت را در کلیتش می‌زنند و هیچ کشوری به‌تنهایی نمی‌تواند از آن‌ها پیشگیری کند. از این رو نظمی که تنها رو به درون اندیشیده شده باشد، ناقص می‌ماند. این فصل می‌پرسد SOLIS با جهان چه نسبتی دارد: جامعه‌های بسیار چگونه با هم کار می‌کنند بی‌آن که بر فراز آن‌ها فرمانروایی تازه برخیزد، و بشریت چگونه امر سیاره‌ای را با هم بر دوش می‌کشد بی‌آن که گوناگونی‌اش را وانهد.

حلقه در سطح سیاره‌ای

پاسخ دم دست به مسائل جهانی حکومتی جهانی است، و این خطرناک‌ترین رأس از همه خواهد بود. آن‌چه برای یک دولت منفرد معتبر است، برای سیاره به‌طریق اولی معتبر است. هر جا مرجعی برین پدید آید، بالاترین هدف تصاحب پدید می‌آید، و هیچ دوری‌ای آن را امن‌تر از هر تخت پیشین نمی‌کرد. SOLIS این‌جا نیز نه هرم، بلکه تودرتویی را برمی‌گزیند. این نظم چندلایه ساخته شده است، از محله تا منطقه و کشور و تا سطح سیاره‌ای، و هر سطح خود حلقه‌ای است: با مجمع، مناصب، شورای اخلاق، دستگاه قضا و نهاد بازرسی، بخشی به قرعه برگزیده، با ترکیبی دگرگون‌شونده، برکنارپذیر، شفاف،

بی‌رأس. فراتر از آن اصل فرعیت در شکل سختش ایستاده است. سطح بالاتر تنها مجاز به کاری است که سطح پایین‌تر به‌راستی از آن ناتوان است. بدین‌سان برای سطح سیاره‌ای تنها آن‌چه به‌راستی سیاره‌ای است می‌ماند. همه‌ی امور دیگر به مردم نزدیک‌تر تعلق دارند. بدین‌سان هماهنگی جهانی پدید می‌آید، اما نه فرمانروایی جهانی.

امر سیاره‌ای که تنها با هم کامیاب می‌شود

اما برخی وظایف را تنها کل بشریت می‌تواند حل کند. اقلیم مرز نمی‌شناسد، عامل بیماری از هر دیواری می‌جهد، هوش مصنوعی نیرومندی در یک دست همه را به خطر می‌اندازد، و سیارکی میان ملت‌ها فرق نمی گذارد. برای این موارد اندک اما تعیین کننده، SOLIS دفاعی سیاره‌ای می‌آفریند: هشدار زودهنگام مشترک، ظرفیت‌های مشترک، قواعد مشترک. دفاع از زمینِ نظم‌های منفرد در آن به هم می‌پیوندد، و خود نیز حلقه‌بسته است و از آنِ هیچ قدرت یگانه‌ای نیست. حفاظت در برابر پایان بشریت همان یک وظیفه است که هیچ حاکمیتی نباید برای خود نگه دارد، و در همان حال همان یکی است که هیچ قدرتی نباید آن را بهانه‌ای برای برکشیدن خود کند. از این رو دفاع سیاره‌ای نیز زیر قرعه، چرخش و پاسخ‌گویی است. منابع همگانی‌ای

که از آنِ همه‌اند، جو، اقیانوس‌ها، میراث فضا، در این سطح اداره می‌شوند، بر پایه‌ی همان قواعدی که تأسیسات آب در منطقه.

عدالت جهانی

سیاره‌ای مشترک عدالتی مشترک می‌طلبد. خیرهایی که از آنِ همه‌اند، نباید به دست اندکی تصاحب شوند. بازده آن‌ها به کل بشریت می‌رسد، نه تنها به کسانی که نخست دست می‌برند. هر جا ثروت بر بی‌عدالتی گذشته استوار است، جبران آن بخشی از عدالت است، نه چون بدهی‌ای ابدی، بلکه چون بازکاوی صادقانه. منطقه‌های توانگر وظیفه‌ای ویژه بر دوش دارند، زیرا مسئولیت با توانایی‌ها و منابع سنجیده می‌شود. و هیچ جامعه‌ای نباید رفاهش را بر استثمار جامعه‌ای دیگر بنا کند. گوناگونی در SOLIS نیرویی است که از آن می‌آموزند، نه بهانه‌ای برای شیب نابرابری میان ملت‌ها.

تعلق و کوچ

این که چه کسی به جمعی تعلق دارد و چگونه می‌توان به آن پیوست یا ترکش کرد، به هسته‌ی هر نظمی دست می‌زند. SOLIS این‌جا دو چیز را با هم نگه می‌دارد. از یک سو حق رفتن. هیچ انسانی به نظمی زنجیر نشده است، هر قدر هم که عادل باشد. کسی که می‌خواهد کوچ کند یا جماعتی از آنِ خود بر پایه‌ی تفاوت بنیان نهد، می‌تواند، و تنها با این مرز که هیچ کس اجازه ندارد برای آسیب زدن به دیگران یا ویران کردن جامعه بیرون برود. این همان غشای نظارت‌شده است که بر انسان‌ها به کار بسته شده. تفاوت مشروع را عبور می‌دهد و تنها نشتی‌ای را می‌بندد که کسی بتواند از راه آن نظم را از بیرون دور بزند. از سوی دیگر حق آمدن. با کوچ چون تهدید رفتار نمی‌شود، بلکه سامان‌یافته و انسانی، با مسئولیت در برابر کسانی که پناه می‌جویند و در برابر جماعت‌هایی که می‌پذیرند. کسی که می‌آید، از نخستین روز تأمین پایه و حقوق بنیادین را دریافت می کند و دسترسی به زبان و سهم دادن را به جای تالارهای انتظار. کسی که می‌پذیرد، وسایلی دریافت می کند تا پذیرش بار را بکشد. گنجاندن در این میان خیابانی یک‌طرفه نیست. هر دو سو می‌آموزند، و گوناگونی محترم شمرده می‌شود، اما نه به بهای پنج بنیاد. نظمی که می‌توان ترکش کرد، باید با آن‌چه انجام می‌دهد قانع کند، نه با قفل کردن در خروج.

بقا در جهانی آمیخته

SOLIS در جهانی تهی پدید نمی‌آید، بلکه در کنار قدرت‌هایی که اصولش را شریک نیستند. جامعه‌ای که خود را از نظر بوم‌شناختی و اخلاقی مقید می‌کند، در حالی که دیگران چنین نمی‌کنند، ممکن است پیش از آن که نمونه‌اش اثر کند لگدمال شود یا با قیمت‌های پایین‌تر از پا درآید. SOLIS با این نه با کناره‌گیری و نه با حمله، بلکه با پیوند روبه‌رو می‌شود: اتحاد منطقه‌های هم‌فکر، دفاع متقابل، زنجیره‌های تأمین تاب‌آور و به‌هم‌پیوسته، دانش مشترک. رو به بیرون، از جهانی با قطب‌های بسیار دفاع می‌کند. هیچ بلوکی نباید بر همه چیره شود، منطقه‌ها و فرهنگ‌ها مستقل و در همان حال به‌هم‌پیوسته می‌مانند، و توازن از وابستگی متقابل، احترام و مرزهای روشن پدید می‌آید: گوناگونی بی‌آشوب، نظم بی‌سرسپردگی. راهش رو به بیرون همان راهش رو به درون است، پیروزی از راه زائد کردن. جایی که نظم تازه آشکارا بهتر در خدمت مردم است، نظم کهن تکیه‌گاهش را از دست می‌دهد. تا آن هنگام SOLIS از آن‌چه ساخته است حمایت می‌کند، بی‌آن که خود به مهاجم بدل شود.

بشریتی یکپارچه، نه یکنواخت

هدف نه دولتی جهانی است و نه وصله‌پینه‌ای، بلکه بشریتی یکپارچه اما نه یکنواخت. پنج بنیاد همه جا معتبرند، کرامت، توازن، مسئولیت در برابر سیاره، پرورش دانش و خرد، تاب‌آوری بلندمدت. هسته‌ی مشترکی‌اند که غیرقابل مذاکره است. آن‌چه فرق می‌کند، همه‌ی امور دیگر است: شکل نهادها، زبان فرهنگ، راه‌های رسیدن به معنا. همان اندازه که SOLIS تنها یک پندار از زندگی خوب را تجویز نمی‌کند، همان اندازه استوار به آن‌چه همه‌ی انسان‌ها شریک‌اند پایبند می‌ماند. هسته‌ای باریک و استوار و بر فراز آن گوناگونی‌ای غنی، این است نظمی که در آن بشریت می‌تواند چون یکی عمل کند، بی‌آن که از بسیار بودن دست بکشد. آینده‌ی ما یا از آنِ همه است، یا از آنِ هیچ کس.

فصل

14



جمع‌بندی و چشم‌انداز

پنج بنیاد در یک نگاه

در پایان این اثر جا دارد بپرسیم SOLIS به‌راستی چیست و چه چیزی آن را از طرح‌های دیگر جدا می‌کند. پاسخ این است: SOLIS نه قانونی خشک است، نه بیانیه‌ای دگرگونی‌ناپذیر و نه الگویی آماده که بر جامعه‌ای تحمیل شود. سامانه‌ای است آموزنده و در حال تکامل، یک چارچوب، یک نگرش، یک قطب‌نما، که باید در هر جامعه و هر نسل از نو با زندگی پر شود. با همه‌ی انعطافش، پنج بنیاد آن را کنار هم نگه می‌دارند، که چون رشته‌ای پیوسته از همه‌ی حوزه‌ها می گذرند و ستون فقرات اخلاقی‌اش را می‌سازند.

کرامت انسان تنها نمی‌خواهد که به کسی آسیب نرسد، بلکه می‌خواهد فعالانه سامان داده شود که هر انسانی بتواند شکوفا شود. کف مطلقی است که هیچ سبک‌سنگین کردنی به زیر آن نمی‌رسد، و شامل کسی هم می‌شود که گاهکار شده است. توازن میان فرد و جمع آن‌چه را کنار هم نگه می‌دارد که نظم‌های دیگر به جان هم می‌اندازند. آزادی بی‌مسئولیت بی‌پرواست، مسئولیت بی‌آزادی سرکوب است، و آزادی راستین آن‌جا پدید می‌آید که انسان‌ها مسئولیتشان را بشناسند و از سر باور به جا آورند. مسئولیت در برابر سیاره زمین را به جهان زنده بدل می‌کند، که نه تنها کمتر آسیب می‌بیند، بلکه درمان می‌شود، و در هر تصمیمی به آن صدا می‌دهد. پرورش دانش و خرد نظم را بر بهترین

شناخت‌ها بنا می‌کند و بر داوری‌ای که تفسیرشان را می‌داند، و بر این که همه‌ی دانش گشوده است و هر مرجعی را می‌توان به پرسش گرفت، این یکی را نیز. و سرانجام تاب‌آوری بلندمدت هر آن‌چه را باید بار بکشد، پراکنده، آموزش‌پذیر و سازگارشونده می‌سازد، تا نظم از فشار نیرومندتر بیرون آید، به جای آن که زیر آن بشکند.

با این همه، این ارزش‌ها بی‌اثر می‌ماندند اگر اثر نهادهایی را در کنارشان نمی‌نشاند. دشوارترین پرسش، پرسش قدرت، را SOLIS نه با نهادی برین، بلکه با حلقه‌ای بی‌رأس پاسخ می‌دهد، که در مردم لنگر انداخته است و با قرعه، چرخش، برکناری و جدایی دانش از تصمیم در برابر تصاحب پایدار ایمن می‌شود. اقتصاد را نه برمی‌اندازد و نه همه‌دانانه برنامه‌ریزی می‌کند، بلکه بازار را محدود می‌کند: تأمین پایه به‌عنوان حق، کالاهای انتخابی از راه وسیله‌ی ارزشی که نمی‌توان انبارش کرد و قیمت‌هایش از نشانه‌های غیرمتمرکز درون مرزهای بوم‌شناختی و اجتماعی پدید می‌آیند، و سرمایه‌ای که در دست‌های بسیار می‌ماند. از حوزه‌ی عمومی نه با وزارت حقیقت، بلکه با روالی دارای بار اثبات و اعتراض حمایت می‌کند، و با این مرز جابه‌جانشدنی که هرگز نباید علیه نقد خود SOLIS به کار رود. و شهروندانش را نه به فرمانبرداری، بلکه به بلوغ می‌پرورد، تا جایی که بتوانند خود نظم را کنار بگذارند، اگر سزاوارش باشد.

اجزا در یک نگاه

کسی که این اثر را خوانده است، اجزایش را از بافتشان می‌شناسد. این‌جا یک بار دیگر کنار هم می‌ایستند، تا هر بخش طرح را بتوان با هر بخش دیگر سنجید، زیرا نظمی تنها آن گاه درست درمی‌آید که اجزایش با یکدیگر ناسازگار نباشند.

پنج بنیاد هسته‌ی غیرقابل مذاکره‌اند: کرامت، توازن، مسئولیت در برابر سیاره، دانش و خرد، تاب‌آوری. همه‌ی امور دیگر آزادی است.

حلقه نظم قدرت است: دایره‌ای از نهادها بی‌رأس، لنگرانداخته در شهروندان، در هر سطح از محله تا سیاره. کسی که در آن بسته شده باشد، حلقه‌بسته است.

مجمع‌ها قوانین و بودجه‌های سطح خود را تصویب می‌کنند، آمیخته از برگزیدگان و قرعه‌کشی‌شدگان. **مناصب موقت** اجرا می‌کنند، زمان‌مند و دست‌به‌دست‌شونده. **شورای خردمندان** فراتر از افق می‌اندیشد و رایزنی می‌کند، بی‌آن که فرمان دهد. **شوراهای اخلاق** با معیار بنیادها می‌سنجند و می‌توانند متوقف کنند. **دستگاه قضا** همه را مقید می‌کند، نهادهای حلقه را نیز. **نهاد شفافیت و بازرسی** دانش را گشوده نگه می‌دارد و بر حقوق بنیادین نظارت می‌کند.

شهروندان چهار چیز را خود تصمیم می‌گیرند: پذیرش نظم، هر دست بردنی در هسته‌ی آن، برکناری نهادهایش، و پرسش‌هایی که به

آنان عرضه می‌شود یا درخواستی مردمی به سویشان می‌کشاند. همه‌ی امور دیگر را مجمع‌ها تصمیم می‌گیرند.

قرعه، چرخش، برکناری و جدایی دانش از تصمیم چهار جزء در برابر تصاحب‌اند. برای هر قدرتی معتبرند، برای قدرت مسلح نیز، برای بانک همگانی و برای تخصیص سرمایه.

استثنایی که خود را پایان می‌دهد کنش سریع را در اضطرار روا می‌دارد: علنی، زمان‌مند، با تاریخ انقضا، بازبینی‌شده در پی آن و با الزام به برچیدن.

حق‌های برخورداری تأمین پایه را برای هر کس تضمین می‌کنند، مسکن، انرژی، خوراک، سلامت، آموزش، جابه‌جایی، بی‌هیچ بده‌بستانی، با پشتوانه‌ی سهم همگانی. هر جا کالاهای سکو با هم فرق دارند، نیاز، نوبت و قرعه تصمیم می‌گیرند، نه رابطه.

امتیازهای ارزش سهم را پاداش می‌دهند و کالاهای انتخابی را می‌خرند: وابسته به شخص، بی‌بهره، انبارنشدنی، سفته‌بازی‌ناپذیر، با قیمت‌هایی از نشانه‌های غیرمتمرکز درون مرزهای بوم‌شناختی ثابت. تا آستانه‌ی دوراندیشی می‌توان پس‌انداز کرد و به ارث گذاشت، فراتر از آن نه.

مقدار امتیازها عددی علنی است. امتیازهای تازه تنها در بانک همگانی و در برابر سهمی ثبت‌شده پدید می‌آیند، و سه پیچ آشکار، ارزش پایه‌ی ساعت، سهم همگانی و آستانه، آن را به اندازه‌ی کالاهای انتخابی‌ای که پدید می‌آیند نگه می‌دارند.

سهم همگانی بخشی از هر واریز است که صندوق‌های همگانی را پر می‌کند، و بالاتر از آستانه‌ای افزایش می‌یابد. جای مالیات را می‌گیرد، در سرچشمه ساده است و در کاربرد پیدا.

بنگاه‌ها جماعت‌هایی از شریکان‌اند با حسابی بنگاهی که اندوخته می‌سازد، اما ثروت نه. **صندوق‌های شبکه‌ای** سرمایه را از راه‌های مستقل بسیار تخصیص می‌دهند، و سهمی برای امر نامتعارف کنار گذاشته می‌ماند.

غشا مرز نظارت‌شده رو به بیرون است. ارزش را برای نیازهای واقعی و انسان‌ها را با تفاوت مشروع عبور می‌دهد و نشتی‌ای را می‌بندد که انباشت، قدرت یا ویرانی از راه آن به درون می‌آمد.

ترجمه‌ی ثروت کهن گذار را سامان می‌دهد: دارایی شخصی می‌ماند، دارایی پولی تا آستانه به امتیاز ارزش و فراتر از آن به سهم‌های صندوق بی‌رأی بدل می‌شود، شرکت‌ها بنگاه می‌شوند، و بدهی‌های درونی فراتر از مرزی منصفانه از میان می‌روند.

امینان جهان زنده به زیست‌بوم‌ها، جانوران و نسل‌های آینده در برابر نهادهای نظم صدا می‌دهند.

شفافیت نامتقارن قدرت را شفاف می‌کند و از فرد حمایت می‌کند. مناصب، صندوق‌ها، الگوریتم‌ها و عملیات‌ها گشوده‌اند، زندگی شهروند خصوصی است.

مرز روال‌ها هر جا معتبر است که نظم بتواند دخالت کند. نه روال بازرسی حوزه‌ی عمومی و نه دستگاه امنیتی هرگز اجازه ندارند علیه نقد SOLIS به کار روند.

حق رفتن و بلوغی که SOLIS را نیز به پرسش می‌گیرد آخرین ضامن‌ها هستند. نظمی که می‌توان ترکش کرد و کنارش گذاشت، باید با آن‌چه انجام می‌دهد قانع کند.

این بنیادها و اجزا جدا از هم کنار یکدیگر نایستاده‌اند. جامعه، قانون، امنیت، اقتصاد، سیاره، آموزش، سلامت، فرهنگ، فناوری، خانواده و جهان را به یک کل پیوند می‌دهند. گوهر SOLIS در همین است: نه فن‌سالاری، نه ایدئولوژی و نه دستورالعملی آماده، بلکه پیوستگی‌ای زنده، بر دوش انسان‌هایی که می‌دانند آزادی، مسئولیت، کرامت و پایداری یکدیگر را نیرو می‌بخشند. نظمی است با قطب‌نمایی روشن، که خطا را روا می‌دارد، از آن می‌آموزد و خود را بهتر می‌کند.

چرا SOLIS لازم است

می‌شود پرسید چرا به طرحی چنین فراگیر نیاز است و چرا بس نیست سامانه‌های موجود را تعمیر کنیم. پاسخ در این است که بشریت بر سر دوراهی‌ای ایستاده است که دامنه‌اش از هر آن‌چه پیش‌تر بوده فراتر می‌رود، و این دوراهی هم‌زمان در چند بُعد گشوده می‌شود.

در بُعد سیاره‌ای، برای نخستین بار هم ابزار آن را داریم که سیاره را نازیستنی کنیم و هم فنونی را که درمانش کنیم. پرسش تنها این است که کدام سو را برمی‌گزینیم، و تعمیر صرف این‌جا دیگر بس نیست. در

بعد فناورانه، هوش مصنوعی، فناوری زیستی و فناوری عصبی به‌صورت نمایی رشد می‌کنند و همان اندازه که می‌توانند ما را به هم پیوند دهند، می‌توانند از هم بشکافند. تعیین‌کننده این است که چه کسی هدایتشان می‌کند و چه کسی مرزهای اخلاقی را می‌گذارد. در بُعد اجتماعی، دانش آن را داریم که همه را سیر کنیم، به فقر پایان دهیم و آموزش را برای همه ممکن کنیم. با این همه میلیون‌ها نفر گرسنه‌اند و نابرابری‌ها رشد می‌کنند، چنان که این پرسش پیش می‌آید که تا کی می‌خواهیم تماشا کنیم، به جای آن که سامانه‌هایی بسازیم که این دانش را عادلانه به کار گیرند. و در بُعد روانی، جهانی پیشرفت‌هایی باورنکردنی را جشن می‌گیرد و هم‌زمان از درون می‌سوزد و فرسوده می‌شود. پرسش این است که آیا جامعه‌هایی می‌خواهیم که در آن‌ها انسان‌ها تنها کارکرد داشته باشند، یا جامعه‌هایی که در آن‌ها شکوفا شوند.

این سناریوی آینده‌ای دور نیست، بلکه اکنون است. ما همین حالا در میانه‌ی این آزمون گسستن زندگی می‌کنیم، در جهانی که پیشرفت را جشن می‌گیرد، بی‌عدالتی را بتنی می‌کند، از نظر سیاسی از هم می‌پاشد، از نظر بوم‌شناختی بر لبه‌ی واژگونی ایستاده و از نظر روانی فرسوده است. از این رو سخن بر سر تعمیرهای کوچک یا وصله‌پینه بر سامانه‌هایی نیست که دیرزمانی است به مرزهایشان رسیده‌اند. سخن بر سر معماری‌ای تازه است، شالوده‌ای تازه، پیمان اجتماعی‌ای تازه که انسان، سیاره، فناوری و معنا را از نو به هم پیوند دهد. در پایان، پرسشی کمتر از این نمی‌ماند که ما چون بشریت چگونه نه تنها زنده بمانیم، بلکه شکوفا شویم: چگونه تمدنی بسازیم که رشد کند، بیاموزد

و درمان کند، بر این سیاره و فراتر از آن. زمان تنگ است، زیرا هر نسلی که درنگ کند، مسئولیت را به نسلی وامی گذارد که شاید دیگر انتخابی نداشته باشد.

چشم‌انداز بزرگ

SOLIS بیش از یک برنامه‌ی اصلاحی، یک دستور کار سیاسی یا یک طرح اقتصادی است. یک چشم‌انداز است، چشم‌اندازی فراگیر که از هر ایدئولوژی، هر برنامه‌ی حزبی و هر منفعت ملی بزرگ‌تر است. جهانی را طرح می‌ریزد که در آن هر کودکی امکان دارد استعدادهایش را کشف کند، و هیچ استعدادی تنها به این دلیل که در قالبی استاندارد نمی گنجد از دست نمی‌رود. جهانی که در آن هیچ کس گرسنه نمی‌ماند در حالی که دیگران در فراوانی زندگی می کنند، زیرا ثروت به معنای حصار کشیدن به دور خود نیست، بلکه به معنای مسئولیت مشترک. جهانی که در آن کار به جای بهره‌کشی رضایت می‌آورد، فناوری در خدمت انسان است و نه برعکس، و ما به جای جنگیدن با طبیعت با آن همکاری می کنیم. جهانی که در آن فرهنگ‌ها به جای جنگیدن با هم می‌رقصند، و در آن ما نه چون فاتحان، بلکه چون نگهبانانی آموزنده به ستارگان می‌نگریم.

برخی ایراد خواهند گرفت که این زیبا به گوش می‌رسد اما واقع‌بینانه نیست، و انسان‌ها این گونه نیستند. SOLIS به این دو پاسخ می‌دهد. نخست، این اثر در هیچ جا انسان‌هایی بهتر را پیش‌فرض نگرفته است. هر یک از اجزایش برای انسان‌هایی ساخته شده که هستند، خطاپذیر، خودخواه، وسوسه‌پذیر، و درست به همین دلیل پایدار می‌ماند. دوم، این چشم‌انداز رؤیایی ساده‌لوحانه نیست، بلکه معیاری است، نه هدفی آماده، بلکه خطی روشن که سامانه‌ها، تصمیم‌ها و ساختارها می‌توانند خود را با آن هم‌سو کنند. سخن بر سر این نیست که آیا جهانی بی‌نقص می‌آفرینیم. سخن بر سر این است که آیا تن می‌زنیم از این که به چیزی کمتر از بهترینی که می‌توانیم باشیم خرسند شویم. چنین چشم‌اندازی هم‌زمان سه کار انجام می‌دهد. امید می‌دهد، با نشان دادن این که دگرگونی ممکن و آینده شکل‌پذیر است. جهت می‌دهد، با یاری رساندن به اولویت گذاری و سنجش تصمیم‌ها. و معنا می‌دهد، با پاسخ دادن به این پرسش که چرا رنج دگرگونی را بر دوش می کشیم: چون به جهانی تن نمی‌دهیم که در آن نابرابری، ویرانی و بدبینی هنجار باشند. بدین‌سان چون ستاره‌ای درونی بر فراز همه‌چیز می‌ایستد که جهت می‌دهد، حتی در لحظه‌های تاریک، و نگاه را از چرخه‌ی انتخاباتی بعدی فراتر، به نسل‌های آینده می‌دوزد.

فراخوان به بشریت

این بخش نه تحلیل است و نه نظریه، بلکه فراخوانی است: به تو، به من، به همه‌ی ما. زیرا بس نیست منتظر بمانیم تا آن بالایی‌ها درستش کنند، امید ببندیم که سیاست و نهادها همه چیز را سامان دهند، یا باور کنیم که مرد نیرومند تازه‌ای یا برنامه‌ای بی‌نقص همه کار را برایمان انجام خواهد داد. همان اندازه بس نیست که به بدبینی و ناامیدی پناه ببریم، پشت صفحه‌ها و طعنه پنهان شویم، یا خود را با این فکر کوچک کنیم که یک تن به هر حال نمی‌تواند چیزی را دگرگون کند.

زیرا جامعه نه حکومت است و نه سامانه. جامعه همه‌ی ما هستیم، با تصمیم‌ها، سخن‌ها و کنش‌های روزمره‌مان. هر کس می‌تواند در پیرامون خود راه‌های تازه را بیازماید، پایدارتر زندگی کند، منصفانه‌تر رفتار کند، سنجیده‌تر سخن بگوید، با دیگران پیوند بگیرد و محله‌ها و ابتکارها را نیرو بخشد، طرح‌های کوچک را آغاز کند، گفت‌وگوها را به راه اندازد، نمونه‌ای پیدا باشد و دانش را به دیگران بسپارد. برای این نه به رهاننده‌ای نیاز است و نه به رهبری بزرگ، بلکه به جرم بحرانی‌ای از انسان‌ها که می‌گویند: ما جور دیگری می‌خواهیم، ما بهتر می‌خواهیم، و همین‌جا و همین حالا آغاز می‌کنیم، با ابزار خودمان و در زندگی خودمان. SOLIS طرحی از بالا نیست، بلکه شبکه‌ای و میدانی

از امکان‌هاست، که در آن هر جنبشی، هر قدر هم کوچک، بخشی از دگرگونی‌ای بزرگ می‌شود.

تصورش کن: در شهری، مدرسه‌ای آغاز می‌کند به دگرگون کردن خوراکش، راه دادن به مشارکت بیشتر و آموختن ذهن‌آگاهی. در محله‌ای، مردم آغاز می‌کنند با هم انرژی تولید کنند و فضاهای همگانی را جان ببخشند. در بنگاهی، شریکان زمان کارشان را از نو سامان می‌دهند و بازده را عادلانه‌تر تقسیم می‌کنند. هیچ یک از این طرح‌ها به‌تنهایی جهان را دگرگون نمی‌کند، اما با هم شبکه‌ای می‌سازند که هر روز فشرده‌تر و نیرومندتر می‌شود. فراخوان SOLIS نمی‌خواهد باری بر دوشت بگذارد. می‌خواهد نشانت دهد که بخشی از چیزی بزرگ‌تری، که صدا داری و ناتوان نیستی. پرسش این نیست که آیا می‌توانی همه چیز را دگرگون کنی، بلکه این است که آیا آماده‌ای سهم خودت را بازی کنی، با شجاعت، با دل و با امید.

سخن پایانی

این اثر نه برای نخبگان، فرهنگستان‌ها یا همایش‌ها نوشته شده است و نه برای کاغذهایی که در کشوها خاک می‌خورند. برای انسان‌هایی نوشته شده است که هر روز کار می‌کنند، عشق می‌ورزند، رنج می‌برند و امید دارند، اغلب آرام، اغلب نادیده، اغلب خسته، و گاهی از

خود می‌پرسند آیا همه‌اش همین بود یا بیرون چیزی بزرگ‌تر هست که صدایشان می‌زند و با دیگران پیوندشان می‌دهد. SOLIS دعوتی است از همه‌ی کسانی که حس می‌کنند در درونشان بیش از آن است که زندگی روزمره اجازه می‌دهد، و شجاعت آن را دارند که بزرگ بیندیشند و کوچک آغاز کنند.

مارا وجود ندارد. آشپز وجود ندارد، رود نیز نه، جشن نور نیز نه. اما هر آن‌چه بر آن‌ها می گذرد، ساخته شده است، جزء به جزء، در این کتاب، و برای انسان‌هایی ساخته شده است که هستند. فرق میان رؤیا و طرح همین است.

اثری که مرز میان رایزنی و تصمیم را می‌کشد، نباید درباره‌ی خودش از آن خاموش بماند. این اثر را انسانی طرح ریخته و نوشته است. در بازنگری‌ای که این ویرایش را از نخستین جدا می‌کند، هوشی مصنوعی یاری‌اش کرده است. تناقض‌ها را جسته، شکاف‌ها را نام برده و جمله‌هایی پیشنهاد کرده است. هر واژه را نویسنده خود سنجیده، کنار گذاشته یا پذیرفته و بر عهده گرفته است. ماشین پاسخ را روشن کرد. پرسش را انسان پرسید.

پس این اثر پیشکش کسانی باد که هنوز خواهند آمد. باشد که در جهانی بزرگ شوند که نه تنها از آنان حمایت کند، بلکه پرورششان دهد و نیرومندشان کند. پیشکش سالخوردگانی باد که داستان‌هایشان را به ما سپردند. باشد که خردشان را ارج نهیم و تجربه‌هایشان را پاس بداریم. و پیشکش زندگان باد که میان ترس و امید در نوسان‌اند. باشد که دریابند تنها نیستند و اشتیاقشان به معنا و پیوند تصادف نیست،

بلکه ندایی است. SOLIS در این میان نمی‌خواهد جزم باشد و نه کتابی مقدس، بلکه قطب‌نما، ابزار، پل و آغاز. دعوتش نه به پیروی کورکورانه، بلکه به هم‌اندیشی، هم‌دلی و هم‌کنشی است.

بر روی کاغذ این کتاب همین‌جا پایان می‌یابد. اما در حقیقت پایان نمی‌یابد، بلکه آغاز می‌شود: در ذهن‌ها، در دل‌ها، در گفت‌وگوها و در کنش‌هایی که از آن‌ها می‌رویند. باشد که SOLIS پلی باشد و نه پناهگاهی بتنی، نوری و نه فانوس دریایی قدرت، وعده‌ای و نه فرمانی. برای کودکان، برای سالخوردگان، برای ما، برای زمین، برای ستارگان و برای زندگی.

SOLIS تنها زمانی زنده است که تو آن را زندگی کنی.

System of Learning, Integrity and Sustainability

– SOLIS.